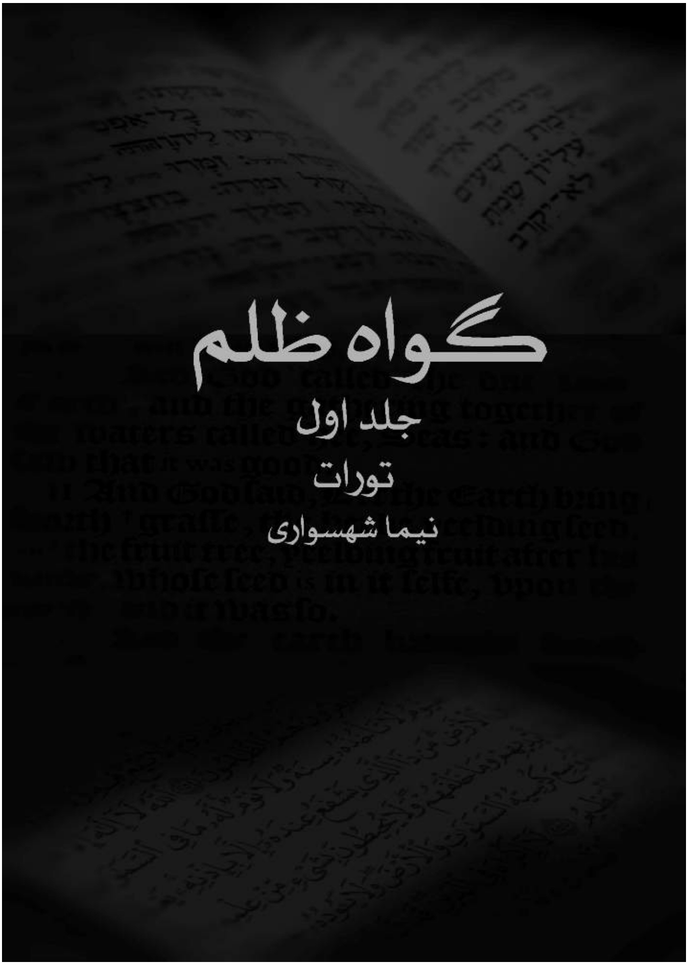

گواه ظلم
جلد اول
تورات
نیما شهسواری

سخنی با شما

به نام آزادی، یگانه منجی جانداران.

ای به چشم بخورد و همگان راهایم چنین نگاشته‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌بر خود وظیفه می واسطه آن برخی رااز این درخواست باخبر سازم. نیما شهسواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به چنین‌به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این واسطه رزمش تجارتی برپا دارد و این رزم پاک‌افکارش را نشر دهد. بر خود، ننگ دانست تا به را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد؛ زیرا که هماره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست، حال دگربار بازگو شود.

کران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که‌های بی‌به پا خاستم تا برابر ظلم غایت و هدف را هماره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم سازم؛ رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، ها است‌گیاهان، حیوانات و انسان.

دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است، قانون‌بر خود ننگ می رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون‌با مدد از علم و فناوری امروزی، می گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد؛ زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت گاه‌شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد. من خود هیچ ام از ناشران کتب، نشر ندادن این‌هایم را بر کاغذ، جان درخت، نشر ندادم و تنها خواسته‌نگاشته رسانی‌ها بر کاغذ است؛ حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌نگاشته.

گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان، این جانداران والا،توان با بهره‌امروز می مدد از این‌شک بی‌دانید که بی‌ایستادگی کرد؛ پس اگر شما خود را مبلغ افکار آزادگی می گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و برنگاشته نیز هیچ توانید از فناوری بهره بگیرید تاعام درختان می‌بهره از کشتار و قتل‌این پیشه پا فشارید، بی حق و قابل تکریم گرددکردارتان از دید من و دیگر آزاداندیشان به.

امید آزادی و رهایی همه جانداران‌به

سخن گردآورنده

هایی از کتب آسمانی خداوند در میان ادیان ابراهیمی است که ظلم‌گواه ظلم آیات و نشانه زند، در این کتاب سعی شده تا گواهی بر این مدعا که خداوند ظالم استخداوند را فریاد می اش که ادعا آن را دارند که‌آوری شود و برای این کار به کلام او در ادیان اصلی و رسمی‌جمع ها کلام خداوندی است مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته استاین کتاب.

ها توسط گردآورنده چیزی افزوده نشده و از فحوای آن چیزی کاسته‌بر این آیات و نشانه نشده است در این گرداوری، گردآورنده دست به تفسیر افزودن به آن نزده تا مخاطب، خویش ای باشد برای انتخاب درست و شناخت بهتر خداوند وآن را بخواند و قضاوت کند تا دریچه ادیان یکتاپرستانِ خداوندی

این کتاب گرد آمده است تا مردم سراسر جهان بیشتر به فکر فرو روند و برای باورهایشان احترام بیشتری قائل باشند و با مدد از دانش و عشق و علاقه قلبی راه و طریقت خود را بجویند و کسی در اسارت به ارث بردن ادیان در این وادی محبوس نشود و با خواندن فعل خواستن را صرف کند.

ای برای آزادی به روی همگان باز شودباشد که دریچه.

به امید روز آزادی جانداران که در همین نزدیکی است.

پیشگفتار

تورات، کتاب مقدس و آسمانی دین یهودیت که پیروان بسیاری در سراسر جهان دارد و برای گذارند ومسیحیان به عنوان عهد عتیق قابل احترام و تکریم است و مسلمانان به آن احترام می شاید به این باور دارند که در آن تحریفاتی اتفاق افتاده است، در این بخش از کتاب گواه ظلم مورد بررسی قرار گرفته است.

گر ظلم‌گردآورنده در این بخش از کتاب سعی کرده است تا عناوین و آیاتی که بیان خداوندی در تورات است را گرداوری کند و به آن چیزی افزوده نشده و از موضوع اصلی هر شماری را ازهای بی‌توان با افزودن تفاسیر ظلم‌بخش نیز چیزی کاسته نشده است هر چند که می دل این آیات نمایان کرد لکن گردآورنده سعی کرده تا تنها متن اصلی را لحاظ کند و قضاوت را به عهده مخاطبین محترم بگذارد تا بیشتر از پیش به باورهای خویش احترام بگذارند و چیزی پرستند و به آن باور دارند را بهتر بشناسند و با عشق و دانش طریقت خویش را بجویندرا که می.

به امید روزی که همه آزادانه و با علاقه و ادراک به باوری که به آن معتقدند عشق بورزند و در جهان آرمانی در کشور آزاد خویش زندگی کنند.

به امید دستیابی به جهان آرمانی که حق همه جانداران است.

داستان آفرینش

خداوند آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن کار کند و از آن نگهداری نماید و به او گفت: از جز میوه شناخت نیک و بد زیرا اگر از آن میوه بخوری مطمئن‌های درختان باغ بخور به‌همه میوه باش خواهی مرد.

آورم آنگاه‌خداوند فرمود: شایسته نیست آدم تنها بماند برای او یار مناسبی به وجود می خداوند همه حیوانات و پرندگانی را که از خاک سرشته بود نزد آدم آورد تا ببینند آدم چه گذاری شدند پس آدم‌ها خواهد گذاشت بدین تربیت تمام حیوانات و پرندگان نام‌هایی بر آن‌نام گذاری کرد اما برای او یار مناسبی یافت نشدتمام حیوانات و پرندگان را نام.

هایش را برداشت و جای آن راآنگاه خداوند آدم را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از دنده با گوشت پر کرد و از دنده زنی سرش و او را پیش آدم آورد و آدم گفت: این است استخوانی هایم و گوشتی از گوشتم نام او نسا باشداز استخوان.

شود و به‌چون از انسان گرفته شد به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می شوند آدم و همسرش هر چند برهنه بودند ولی‌پیوندد و از آن پس آن دو یکی می‌همسر خود می کردنداحساس خجالت نمی.

سقوط انسان

تر بود روزی مار نزد زن آمده به او گفت:مار از همه حیواناتی که خداوند به وجود آورد زیرک آیا حقیقت دارد که خدا شما را از خوردن میوه تمام درختان باغ منع کرده است؟

جز میوه درختی که درزن در جواب گفت: ما اجازه داریم از میوه همه درختان بخوریم به وسط باغ است خدا امر فرموده است که از میوه آن درخت نخوریم و حتی آن را لمس نکنیم و میریم گرنه می.

داند زمانی که از میوه آن درختمار گفت: مطمئن باش نخواهید مرد بلکه خدا خوب می توانید خوب را از بد تشخیص دهید عصر همان روز آن‌شود و می‌بخورید چشمان شما باز می تواند خوش طمع باشد ودرخت در نظر زن زیبا آمد و با خود اندیشید میوه این درخت دلپذیر می به من دانایی ببخشد پس از میوه درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد آنگاه های درخت انجیر پوششیچشمان هر دو باز شد و از برهنگی همدیگر آگاه شدند پس با برگ برای خود درست کردند.

لای درختان‌به‌رفت شنیدند و خود را لاآدم و زنش صدای خداوند را که در باغ راه می کنی؟مخفی کردند خداوند آدم را ندا داد ای آدم چرا خود را پنهان می

آدم جواب داد: صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا برهنه بودم پس خود را پنهان کردم.

ای؟ای آیا از میوه آن درخت خوردهخداوند فرمود: چه کسی بر تو گفته که برهنه

آدم جواب داد: این زن که یار من ساختی از آن میوه به من داد و من هم خوردم.

آنگاه خداوند از زن پرسید: این چه کاری بود که کردی؟

زن گفت: مار مرا فریب داد

پس خداوند به مار فرمود: به سبب انجام این کار از تمام حیوانات اهلی و وحشی زمین ای رو شکمت خواهی خزید و خاک خواهی خورد بین تو و زن وتر خواهی بود تا زنده‌ملعون گذارم نسل زن سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی رانیز بین نسل تو و نسل زن خصومت می

.خواهی زد

کنم و تو با درد فرزندان خواهی زاییدآنگاه خداوند به زن فرمود: درد زایمان تو را زیاد می .مشتاق شوهرت خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت

سپس خداوند به آدم فرمود: چون گفته زنت را پذیرفتی و از میوه آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری زمین زیر لعنت قرار خواهد گرفت و تو تمام ایام عمرت با رنج و زحمت از آن کسب معاش خواهی کرد از زمین خار و خاشاك برایت خواهد رویید و گیاهان .صحرا را خواهی خورد

بایست مادر همه زندگان شود خداوندآدم زن خود را حوا یعنی زندگی نامید چون او می های از پوست حیوان تهیه کرد و آدم و همسرش را پوشانید سپس فرمود: حال که آدم مانندلباس شناسد نباید گذاشت از میوه درخت حیات نیز بخورد و تا ابدما شده است و خوب و بد را می زنده بماند سپس خداوند او را از باغ عدن بیرون راند و برود و در زمینی که از خاك آن سرشته شده بود کار کند بدین ترتیب او آدم را بیرون کرد و در سمت شرقی باغ عدن فرشتگانی قرار .چرخید راه درخت حیات را محافظت کننددادد تا با شمشیر آتشین که به هر طرف می

قائن و هابیل

حوا از آدم حامله شده پسری زایید آنگاه حوا گفت: به کمک خداوند مردی حاصل نمودم سپس نام او را قائن یعنی حاصل شده گذاشت حوا بار دیگر حامله شده پسری زایید و نام آن را هابیل گذاشت.

ای ازداری پرداخت و قائن به کشاورزی مشغول شد پس از آن مدتی قائن هدیه‌هابیل به گله حاصل زمین خود را به حضور خداوند آورد هابیل نیز چند رأس از نخست زادگان گله خود را اش راها را به خداوند تقدیم نمود خداوند هابیل و هدیه‌ذبح کرد و بهترین قسمت گوشت آن اش را قبول نکرد پس قائن بر آشفت و از شدت خشم سرش را به زیرپذیرفت اما قائن و هدیه افکند.

کردی آیا مقبول‌ای اگر درست عمل می‌خداوند از قائن پرسید: چرا خشمگین شده خواهد بر تو مسلط شود ولی تو ازشدی؟ اما چون چنین کردی گناه در کمین توست و می‌نمی آن چیره شو.

ها در صحراروزی قائن از برادرش هابیل خواست که با او به صحرا برود هنگامی که آن بودند ناگهان قائن به برادرش حمله برد و او را کشت.

آنگاه خداوند از قائن پرسید: برادرت هابیل کجاست؟

قائن جواب داد: از کجا بدان مگر من نگهبان برادرم هستم

آوردخداوند فرمود: این چه کاری بود که کردی خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی ای طرد خواهی شداکنون ملعون هستی و از زمینی که با خون برادرت رنگین کرده.

تر از آن است که بتوانم تحمل کنم امروز مرا از این سرزمین‌قائن گفت: مجازات من سنگین گردانی پس هر که مرا ببیند مرارانی و مرا در جهان آواره و پریشان می‌و از حضور خودت می خواهد کشت.

خداوند جواب داد: چنین نخواهد شد زیرا هر که تو را بکشد مجازاتش هفت برابر شدیدتر از مجازات تو خواهد بود سپس خداوند نشانی بر قائن گذاشت تا اگر کسی با او برخورد کند او را نکشد آنگاه قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین ثود یعنی سرگردانی در سمت

شرقی عدن ساکن شد.

روزی لمک به همسران خود عاده و ظله گفت: ای زنان به من گوش کنید جوانی که مرا مجروح کرده بود کشتم اگر قرار است مجازات کسی که قائن را بکشد هفت برابر مجازات قائن هفت برابر خواهد بودوباشد پس مجازات کسی هم که بخواهد مرا بکشد هفتاد.

طوفان نوح

روی‌شد پسران خدا مجذوب دختران زیباها روی زمین زیاد می‌در این زمان که تعداد انسان ها شدند و هر کدام را که پسندیدند برای خود به زنی گرفتند آنگاه خداوند فرمود: روح‌انسان بیست سال‌ومن همیشه در انسان باقی خواهد ماند زیرا او موجودی فانی و نفسانی است پس صد دهم تا خود را اصلاح کندبه او فرصت می.

آسا از آنان به‌ها با هم وصلت نمودند مردانی غول‌پس از آنکه پسران خدا و دختران انسان وجود آمدند اینان دلاوران معروف دوران قدیم هستند هنگامی که خداوند دید مردم غرق در رود از آفرینش انسان متأسف و محزون شدها می‌ها و پلیدی‌سوی زشتی‌اند و دنیا به‌گناه.

کنم حتی حیوانات و خزندگان وام از روی زمین محو می‌فرمود: من انسانی را که آفریده ام‌ها متأثر شده‌برم زیرا از آفریدن آن‌پرندگان را نیز از بین می.

اما در این میان نوح مورد لطف خداوند قرار گرفت این است سرگذشت او

های سام حام و یافث او تنها مرد درستکار و خدا ترس زمان خودش‌نوح سه پسر داشت به نام کوشید مطابق خواست خدا زندگی کندبود و همیشه می.

در این زمان افزونی گناه و ظلم در نظر خدا به منتها درجه خود رسیده و دنیا به کلی فاسد ام تمام این مردم را هلاک کنم زیرا زمین را ازشده بود خداوند به نوح فرمود: تصمیم گرفته برم‌ها را همراه زمین از بین می‌اند من آن‌شرارت پر ساخته.

هایی درست کن درزها واما تو ای نوح با چوب درخت سرو یک کشتی بساز و در آن اتاق های کشتی را با قیر بپوشان آن را طوری بساز که طولش سیصد ذراع عرضش پنجاه ذراع‌شکاف ای برای روشنایی کشتی بسازتر از سقف پنجره‌و ارتفاع آن سی ذراع باشد یک ذراع پایین.

ای که در آن است‌زودی من سراسر زمین را با آب خواهم پوشانید تا هر موجود زنده‌به بندم که تو را با همسر و پسران و عروسانت در کشتی سلامت نگاه‌هلاک گردد اما با تو عهد می دارم.

از تمام حیوانات خزندگان و پرندگان یک جفت نر و ماده با خود به داخل کشتی ببر تا از خطر این طوفان در امان باشند همچنین خوراکی کافی برای خود و برای تمام موجودات در

ات کشتی ذخیره کن نوح تمام اوامر خدا را انجام داد سپس خدا به نوح فرمود: تو و اهل خانه داخل کشتی شوید زیرا در بین همه مردمان این روزگار فقط تو را درستکار یافتم همراه خود هفت جفت از حیوانات حلال گوشت هفت جفت از پرندگان و یک جفت از بقیه حیوانات را به روزها روی زمین باقی بماند پس از یک هفته به مدت چهل شبانه‌درون کشتی ببر تا نسل آن .ام از روی زمین محو خواهم کردباران فرو خواهم ریخت و هر موجودی را که به وجود آورده

صد ساله بود در روز هفدهم ماه دوم طوفان شروع شدبعد از یک هفته هنگامی که نوح شش .روز باران به شدت باریدو چهل شبانه

ها داخل کشتی بودند از هراما روزی که طوفان شروع شد نوح و همسر و پسرانش و زنان آن ها بودند پس از آنکه حیوانات نر ونوع حیوان اهلی و وحشی خزنده و پرنده نیز یک جفت با آن ها بست رفته‌ماده طبق دستور خدا به نوح وارد کشتی شدند خداوند در کشتی را از عقب آن ها نیز به زیر آب‌قدر بالا آمد که کشتی روی آب شناور گردید سرانجام بلندترین کوه‌آب آن ها رسید همه جانداران‌قدر بارید که سطح آب به هفت متر بالاتر از قله کوه‌فرو رفتند باران آن روی زمین یعنی حیوانات اهلی و وحشی خزندگان و پرندگان با آدمیان هلاک شدند هر موجود سان خدا تمام موجودات زنده را از روی زمین محوای که در خشکی بود نابود گشت بدین‌زنده پنجاه روز همچنان پهنه زمین‌وکرد به جز نوح و آنانی که در کشتی همراهش بودند آب تا صد .را پوشانده بود

.پرندگان و خزندگان نیز دسته دسته از کشتی خارج شدند

آنگاه نوح قربانگاهی برای خداوند ساخت و از هر حیوان و پرنده حلال گوشت در آن قربانی کرد خداوند از این عمل نوح خشنود گردید و با خود گفت: من بار دیگر زمین را به خاطر انسان که دلش از کودکی به طرف گناه متمایل است لعنت نخواهم کرد و این چنین تمام .موجودات زنده را از بین نخواهم برد تا وقتی که جهان باقی است

عهد خدا با نوح

خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: بارور و زیاد شوید و زمین را پر سازید زیرا توانید علاوه بر غلات و سبزیجات از گوشت‌ام شما می‌ها را زیر سلطه شما قرار داده‌همه آن بخشد نخوریدها نیز برای خوراک استفاده کنید اما گوشت را با خونش که بدان حیات می‌آن .کشتن انسان جایز نیست زیرا انسان شبیه خدا آفریده شده

های آینده شما و حتی با تمام حیواناتسپس خدا به نوح و پسرانش فرمود: من با شما و نسل بندم که بعد از این هرگز موجودات زنده را به وسیله طوفان هلاک نکنم این است نشانعهد می گذارم این است نشان عهدی که من با جهان‌کمان خود را در ابرها می‌عهد جاودانه من رنگین .ام‌بسته

نوح به کار کشاورزی مشغول شد و تاکستانی غرس نمود روزی که شراب زیاد نوشیده بود اش برهنه خوابید حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و بیرون رفته‌در حالت مستی در خیمه های خود انداخته عقب عقب به طرفبه دو برادرش خبر داد با شنیدن این خبر ردای روی شانه پدرشان رفتند تا برهنگی او را نبینند سپس او را با آن ردا پوشانیدند وقتی نوح به حالت عادی برگشت گفت: کنعان ملعون باد برادران خود را بنده بندگان باشد خداوند سام را برکت دهد و کنعان بنده او باشد خدا یافث را برکت دهد و او را شریک سعادت سام گرداند و کنعان بنده او .باشد

برج بابل

شد و گفتند جمعیت دنیا رفته رفته زیاد می‌در آن روزگار همه مردم جهان به یک زبان سخن می ها سرانجام به دشتی وسیع و پهناور در بابل رسیدند و درکردند آن‌مردم به طرف شرق کوچ می آنجا سکنی گزیدند و گفتند: بیایید شهری بزرگ بنا کنیم و برجی بلند در آن بسازیم که سرش های پخته تهیه نمودند اما هنگامی که خداوند به‌به آسمان برسد برای بنای شهر و برج آن خشت شهر و برجی که در حال بنا شدن بود نظر انداخت گفت: زبان همه مردم یکی است و متحد شده ها جلوگیری نکنم در آینده هر کاری بخواهنداین کار را شروع کردند اگر اکنون از کار آن .ها را تغییر خواهیم داد تا سخن از یکدیگر را نفهمندانجام خواهند داد سپس زبان آن

ها از بنای شهر دست بردارند و از این سبب آنجا را بابل‌این اختلاف زبان موجب شد که آن ها اختلاف ایجاد کرد و ایشان رایعنی اختلاف نامیدند چون در آنجا بود که خداوند در زبان آن .روی زمین پراکنده ساخت

دعوت خدا از ابرام

خداوند به ابرام فرمود: ولایت خانه پدری و خویشاوندان خود را رها کن و به سرزمینی که من تو سازم پس ابرام طبق‌دارم و نامت را بزرگ می‌را بدان جا هدایت خواهم نمود برو تو را برکت می پنج ساله بود که حران را ترک‌ودستور خداوند روانه شد و لوط نیز همراه او رفت ابرام هفتاد اش لوط غلامان و تمامی دارایی خود را برداشت و به کنعان‌گفت او و همسرش سارای و برادرزاده هاکوچ کرد وقتی به کنعان رسیدند در کنار بلوط واقع در شکیم خیمه زدند در آن زمان کنعانی در آن سرزمین ساکن بودند اما خداوند بر ابرام ظاهر شد و فرمود: این سرزمین را به نسل تو خواهم بخشید پس ابرام در آنجا قربانگاهی برای خداوند که بر او ظاهر شده بود بنا کرد و او را .پی به سمت جنوب کنعان کوچ کرددرهایی پی‌پرستش نمود بدین ترتیب ابرام با توقف

ابرام در مصر

ولی در آن سرزمین قحطی شد پس ابرام به مصر رفت تا در آنجا زندگی کند وقتی به مرز سرزمین مصر رسید به سارای گفت: تو زن زیبایی هستی و اگر مردم مصر بفهمند که من شوهر تو هستم برای تصاحب تو مرا خواهند کشت اما اگر بگویی خواهر من هستی به خاطر تو با من مهربانی رفتار خواهند کرد.

ای از درباریانوقتی وارد مصر شدند مردم آنجا دیدند که سارای زن زیبایی است عده فرعون سارای را دیدند و در حضور فرعون از زیبایی او بسیار تعریف کردند فرعون دستور داد تا او را به قصرش ببرند آنگاه فرعون به خاطر سارای هدایای فراوانی از قبیل گوسفند و گاو و شتر و الاغ و غلامان و کنیزان به ابرام بخشید.

اما خداوند فرعون و تمام افراد قصر او را به بلای سختی مبتلا کرد زیرا سارای زن ابرام را به قصر خود برده بود فرعون ابرام را به نزد خود فراخواند و بدو گفت: این چه کاری بود که با من کردی چرا به من نگفتی که سارای زن تو است چرا او را خواهر خود معرفی کردی تا او را به ها رازنی بگیرم حال او را بردار و از اینجا برو آنگاه فرعون به مأموران خود دستور داد تا آن روانه کنند.

جدا شدن لوط از ابرام

ابرام با زن خود سارای و لوط و هر آنچه که داشت به جنوب کنعان کوچ کرد ابرام بسیار نیل ادامه دادند و به‌سوی شمال و به طرف بیت‌ثروتمند بود ابرام و همراهانش به سفر خود به نیل‌جایی رسیدند که قبلاً ابرام در آنجا خیمه زده قربانگاهی بنا کرده بود آن مکان در میان بیت .قرار داشت او در آنجا بار دیگر خداوند را عبادت نمود

بعد از جدا شدن لوط از ابرام خداوند به ابرام فرمود: با دقت به اطراف خود نگاه کن تمام .بخشم‌بینی تا ابد به تو و نسل تو می‌این سرزمین را که می

عهد خدا با ابرام

خدا به ابرام فرمود: من همان خداوندی هستم که تو را از شهر اور کلدانیان بیرون آوردم تا این سرزمین را به تو دهم.

اما ابرام در پاسخ گفت: خداوندا چگونه مطمئن شوم؟

خداوند فرمود: که یک گوساله ماده سه ساله یک بز ماده سه ساله یک قوچ سه ساله یک های‌ها را سر ببرد هر کدام را از بالا تا پایین دو نصف کند و پاره‌قمری و یک کبوتر را بگیرد آن ها را نصف نکند ابرام چنین کرد وها را در مقابل هم بگذارد ولی پرنده‌هر کدام از آن نشستند دور نمودلاشخورهایی که بر اجساد حیوانات می.

وعده تولد اسحاق

ونه ساله بود خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: من خدای قادر مطلق هستم از من‌وقتی ابرام نود بندم که نسل تو را زیاد کنم‌اطاعت کن و آنچه را راست است بجا آور با تو عهد می.

های بسار از تو بوجودبندم که قوم‌ابرام به خاك افتاد و خدا به وی گفت: من با تو عهد می سازم‌های بسیار می‌آورم از این پس نام تو ابرام نخواهد بود بلکه ابراهیم زیرا من تو را پدر قوم آورم من عهد خود را تا ابد با تو وها بوجود می‌ها و پادشاه‌ها ملت‌کنم و از آن‌نسل تو را زیاد می کنم تمام سرزمین کنعان را که اکنون در ترغیب‌بعد از تو با فرزندانت نسل اندر نسل برقرار می آن هستی تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشید و خدای ایشان خواهم بود.

های بعد این است که عهد مرا نگاه داریدخدا به ابراهیم فرمود: وظیفه تو و فرزندانت و نسل اند هر پسرتمام مردان و پسران شما باید ختنه شوند تا بدین وسیله نشان دهند که عهد مرا پذیرفته شود هر کس‌زاد و زر خرید هم می‌هشت روزه باید ختنه شود این قانون شامل تمام مردان خانه نخواهد ختنه شود باید از قوم خود طرد شود زیرا عهد مرا شکسته است.

آنگاه خدا از سخن گفتن با ابراهیم باز ایستاد و از نزد او رفت سپس ابراهیم فرزندش نه‌واش بودند ختنه کرد در آن زمان ابراهیم نوداسماعیل و سایر مردان و پسرانی را که در خانه ها در همان روز با سایر مردان و پسرانی که درساله و اسماعیل سیزده ساله بود هر دوی آن زاد و چه زر خرید ختنه شدنداش بودند چه خانه‌خانه.

خرابی سدوم و عموره

غروب همان روز وقتی که آن دو فرشته به دربازه شهر سدوم رسیدند لوط در آنجا نشسته بود به محض مشاهده آنان از جا برخاست و به استقبالشان شتافت و گفت: ای سروران امشب به منزل ها گفتند: در میدان شهر شب را بسر خواهیم بردمن بیایید ولی آن.

ها راضی شدند و به خانه وی رفتند او نان فطیر پخت وقدر اصرار نمود تا اینکه آنلوط آن شدند که بخوابندشام مفصلی تهیه دید و به ایشان داد که خوردند سپس در حالی که آماده می مردان شهر سدوم پیر و جوان از گوشه و کنار شهر منزل لوط را محاصره کرده فریاد زدند: ای ها تجاوز کنیملوط آن دو مرد را که امشب مهمان تو هستند پیش ما بیاور تا به آن.

ها صحبت کند و در را پشت سر خود بست او به ایشان گفت:لوط از منزل خارج شد تا با آن ها را به شماکنم چنین کار زشتی نکنید ببینید من دو دختر باکره دارم آندوستان خواهش می ها بکنید اما با این دو مرد کاری نداشته باشید چونخواهد با آندهم هر کاری که دلتان میمی ها در پناه من هستندآن.

مردان شهر جواب دادند از سر راه ما کنار برو ما اجازه دادیم در شهر ما ساکن شوی و حالا کنی آنگاه به طرف لوط حمله برده شروع به شکستن در خانه وی نمودند امابه ما امر و نهی می آن دو مرد دست خود را دراز کرده لوط را به داخل خانه کشیدند و در را بستند و چشمان تمام مردانی را که در بیرون خانه بودند کور کردند تا نتوانند در خانه را پیدا کنند.

آن دو مرد از لوط پرسیدند: در این شهر چند نفر قوم و خویش داری؟ پسران و دختران و دامادان و هر کسی را که داری از این شهر بیرون ببر زیرا ما این شهر را تماماً ویران خواهیم کرد فریاد علیه ظلم مردم این شهر به حضور خداوند رسیده تا آن را ویران کنیم.

پس لوط با شتاب رفت و به نامزدان دخترانش گفت: عجله کنید از شهر بگریزید چون ها مسخره آمدخواهد آن را ویران کند ولی این حرف به نظر آنخداوند می.

دم روز بعد آن دو فرشته به لوط گفتند: عجله کن همسرت و دو دخترت که اینجاسپیده هستند بردار و تا دیر نشده فرار کن والا شما با مردم گناهکار این شهر هلاک خواهید شد یکی از آن دو مرد به لوط گفت: برای نجات جان خود فرار کنید و به پشت سر هم نگاه نکنید به

.کوهستان بروید چون اگر در دشت بمانید مرگتان حتمی است

چنین‌کنم از ما نخواهید چنین کاری بکنیم حال که این‌لوط جواب داد: ای سرورم تمنا می اید بگذارید بجای فرار به کوهستان به آن دهکده‌در حق من خوبی کرده جانم را نجات داده پذیرم و آن دهکده را خراب نخواهم کردکوچک بروم و او گفت: بسیار خب خواهش تو را می توانم کاری انجام دهم آفتاب داشت طلوع‌ای نمی‌پس عجله کن زیرا تا وقتی به آنجا نرسیده کرد که لوط وارد صوغر شد آنگاه خداوند از آسمان گوگرد مشتعل بر سدوم و عموره‌می ها را با همه شهرها و دهات آن دشت و تمام سکنه و نباتات آن به کلی نابود کرد زن‌بارانید و آن .لوط به پشت سر نگاه کرد و به ستونی از نمک مبدل گردید

سوی مکانی که آنجا در حضور خداوند ایستاده بود شتافت‌ابراهیم صبح زود برخاست و به سوی شهرهای سدوم و عموره و آن دشت نظر انداخت و دید که اینک دود از این شهرهااو به رود هنگامی که خدا شهرهای دشتی را که لوط در آن ساکن بود نابودچون دود کوره بالا می کرد دعای ابراهیم را اجابت فرمود و لوط را از گرداب مرگ که آن شهرها را به کام خودمی .کشیده بود رهانید لوط و دخترانش

اما لوط ترسید و در صوغر بماند پس آنجا را ترک نموده با دو دختر خود در کوهستان رفت و در غاری ساکن شد روزی دختر بزرگ لوط به خواهرش گفت: در تمامیِ این ناحیه مردی زودی پیر خواهد شد و دیگر نخواهد توانست‌شود تا با ما ازدواج کند پدر ما هم به‌یافت نمی بستر شویم و به این طریق نسل‌نسلی از خود باقی بگذارد پس بیا به او شراب بنوشانیم و با وی هم بستر شد اماتر با او هم‌پدرمان را حفظ کنیم پس همان شب او را مست کردند و دختر بزرگ تر به خواهر کوچک‌لوط از خوابیدن و بر خواستن دخترش آگاه نشد صبح روز بعد دختر بزرگ بستر شدم بیا تا امشب هم دوباره به او شراب بنوشانیم و این‌خود گفت: من دیشب با پدرم هم وسیله نسلی از پدرمان نگه داریم پس آن شب دوباره او رابستر شو تا بدین‌دفعه تو برو و با او هم بستر شد این بار هم لوط چیزی نفهمید به این طریق آن‌تر با او هم‌مست کردند و دختر کوچک ترتر پسری زایید و او را مواب نامید دختر کوچک‌دو دختر از پدر خود حامله شدند دختر بزرگ .نیز پسری زایید و نام او را بن عمی گذاشت

ابراهیم و ابیملک

آنگاه ابراهیم سوی سرزمین نگب کوچ کرد و در بین قادش و شور ساکن شد وقتی او در شهر جرار بود ساره را خواهر خود معرفی کرد پس ابیملک پادشاه جرار کسانی فرستاد تا ساره را به قصر وی ببرند اما همان شب خدا در خواب ابیملک ظاهر شده گفت: تو خواهی مرد زیرا زن ای‌شوهرداری را گرفته

تقصیرم آیا تو مرا وبستر نشده بود پس عرض کرد خداوندا من بی‌ابیملک هنوز با او هم سخن او راقومم را خواهی کشت؟ خود ابراهیم به من گفت که خواهرش است و ساره هم .باشد من قصد بدی نداشتم‌تصدیق کرد و گفت: که او برادرش می

دانم به همین سبب بود که تو را از گناه بازداشتم و نگذاشتم به او دست‌خدا گفت: بلی می بزنی اکنون این زن را به شوهرش بازگردان او یک نبی است و برای تو دعا خواهد کرد پادشاه روز بعد صبح زود از خواب برخاسته با عجله تمامیِ درباریان را به حضور طلبید و خواب را .تعریف کرد و همگی بسیار ترسیدند

آنگاه پادشاه ابراهیم را به حضور خواند گفت: این چه کاری بود که با ما کردی؟ مگر من به تو چه کرده بودم؟ چرا به من بدی کردی؟

ابراهیم در جواب گفت: فکر کردم مردم این شهر ترسی از خدا ندارند و برای اینکه همسرم را تصاحب کنند مرا خواهند کشت علاوه بر این او خواهر ناتنی من نیز هست هر دو از یک پدر .ام‌هستیم و من او را به زنی گرفته

پس ابیملک گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان به ابراهیم بخشید و همسرش ساره را به وی بازگردانید و به او گفت: تمامیِ سرزمین مرا بگرد و هر کجا را که پسندیدی برای سکونت گناهی‌دهم تا بی‌خود انتخاب کن سپس رو به ساره نمود و گفت: هزار مثقال نقره به برادرت می .تو به کسانی که با تو هستند ثابت شود

امتحان ابراهیم

مدتی گذشت و خدا خواست ابراهیم را امتحان کند پس او را ندا داد ای ابراهیم، ابراهیم جواب داد: بلی خداوندا

داری برداشته به سرزمین موریاخدا فرمود: یگانه پسرت یعنی اسحاق را که بسیار دوستش می هایی که به نشان خواهم داد به عنوان هدیه سوختنی قربانی‌برو و در آنجا وی را بر یکی از کوه کن.

ابراهیم صبح زود برخاست و مقداری هیزم جهت آتش قربانی تهیه نمود الاغ خود را پالان سوی مکانی که خدا به او فرموده‌کرد و پسر خودش اسحاق و دو نفر از نوکرانش را برداشته به بود روانه شد پس از سه روز راه ابراهیم آن مکان را از دور دید سپس به نوکران خود گفت: شما در اینجا پیش الاغ بمانید تا من و پسرم به آن مکان رفته و عبادت کنیم و نزد شما برگردیم.

ای‌ابراهیم هیزمی را که برای قربانی آورده بود بر دوش اسحاق نهاد و خودش کارد و وسیله کردند برداشت و با هم روانه شدندرا که با آن آتش روشن می.

اسحاق پرسید: پدر ما هیزم و آتش با خود داریم اما بره قربانی کجاست؟

ابراهیم در جواب گفت: پسرم خدا بره قربانی را مهیا خواهد ساخت و هر دو به راه خود ادامه دادند وقتی به مکانی که خدا به ابراهیم فرموده بود رسیدند ابراهیم قربانگاهی بنا کرده هیزم را بر آن نهاد و اسحاق را بسته او را بر هیزم گذاشت سپس او کارد را بالا برد تا اسحاق را قربانی کند در همان لحظه فرشته خداوند از آسمان ابراهیم را صدا زد فرشته گفت: کارد را بر زمین بگذار و ام که مطیع خدا هستی زیرا یگانه پسرت را از او دریغ نداشتی‌به پسرت آسیبی نرسان الآن دانسته.

ای گیر کردست پس رفته قوچ را گرفت وهایش در بوته‌آنگاه ابراهیم قوچی را دید که شاخ آن را در عوض پسر خود قربانی کرد.

مرگ ابراهیم

هاابراهیم بار دیگر زنی گرفت به نام قطوره که برای او چندین فرزند به دنیا آورد اسامی آن عبارت بود از: زمران، یقشان، مدان، مدیان، یشباق و شوعه شباو ددان پسران یقشان بودند ددان .پدر اشوریم لطوشیم و لئومیم بود

.عیفه، عیفر، حنوک، ابیداع و الداعه پسران مدیان بودند

ابراهیم تمامِ دارایی خود را به اسحاق بخشید اما به سایر پسرانش که از کنیزانش به دنیا آمده .بودند هدایایی داده ایشان را در زمان حیات خویش از نزد پسر خود اسحاق به دیار مشرق فرستاد

گیردیعقوب برکت را از اسحاق می

اسحاق پیر شده چشمانش تار گشته بود روزی او پسر خود عیسو را خواند و به وی گفت: پسرم ام تیر و کمان خود را بردار و به صحرا برو و شکاری کن و از آن خوراکیمن دیگر پیر شده .مطابق میلم آماده ساز تا بخورم و پیش از مرگم تو را برکت دهم

ها را شنید وقتی عیسو برای شکار به صحرا رفت ربکا یعقوب را نزد خوداما ربکا سخنان آن گفت مقداری گوشت شکار برایم بیاور و ازخوانده گفت: شنیدم که پدرت به عیسو چنین می آن غذایی برایم بپز تا بخورم من هم قبل از مرگم در حضور خداوند تو را برکت خواهم داد گویم انجام بده نزد گله برو و دو بزغاله خوب پیدا کن و نزد منحال ای پسرم هر چه به تو می دارد برایش تهیه کنم بعد تو آن را نزدها غذایی که پدرت دوست میبیاور تا من از گوشت آن .پدرت ببر تا تو را برکت دهد

یعقوب جواب داد: عیسو مردی است پر مو ولی بدن من مو ندارد اگر پدرم به من دست بزند ام او را فریب بدهم وو بفهمد که من عیسو نیستم چه آنگاه او پی خواهد برد که من خواسته .کندبجای برکت من را لعنت می

.ها را بیاورربکا گفت: پسرم لعنت او بر من باشد تو برو و بزغاله

ها را آورد و ربکا خوراکی را که اسحاقیعقوب دستور مادرش را اطاعت کرد و بزغاله داشت تهیه کرد و بهترین لباس عیسو را که در خانه بود به یعقوب داد تا بر تن کنددوست می های او بست یعقوب غذا را نزد پدرش برد و گفت: پدرمسپس پوست بزغاله را بر گردن و دست

اسحاق جواب داد: بلی کیستی؟

طور که گفتی به شکار رفتمیعقوب جواب داد: من عیسو پسر بزرگ تو هستم همان

اسحاق پرسید: پسرم چطور توانستی به این زودی شکاری پیدا کنی

یعقوب جواب داد: خداوند خدای تو آن را سر راه من قرار داد

اسحاق گفت: نزدیک بیا تا تو را لمس کنم و مطمئن شوم که واقعاً عیسو هستی یعقوب نزد ها و گردن او دست کشید و گفت: صدا صدای یعقوب است ولیپدرش رفت و پدرش بر دست

های عیسوها دست‌دست

پس یعقوب را برکت داد پرسید: آیا تو واقعاً عیسو هستی؟

یعقوب جواب داد: بلی پدر

اسحاق گفت: پس غذا را نزد من بیاور تا بخورم و تو را برکت دهم

یعقوب غذا را پیش او گذاشت و اسحاق آن را خورد و شرابی را هم که یعقوب برایش آورده بود نوشید بعد گفت: پسرم نزدیک بیا و من را ببوس یعقوب جلو رفت و صورتش را های او را بویید به او برکت داد و گفت: بوی پسرم چون رایحه خوشبوبوسید وقتی اسحاق لباس است پس از آن که اسحاق یعقوب را برکت داد یعقوب از اتاق خارج شد به محض خروج او داشت تهیه کرد و گفت: اینک‌عیسو از شکار بازگشت او نیز غذایی که پدرش دوست می ام برخیز و آن را بخور و مراغذایی را که دوست داری با گوشت شکار برایت پخته و آورده برکت ده

اسحاق گفت: کیستی؟

.عیسو پاسخ داد: پسر ارشد تو عیسو هستم

ام‌لرزید گفت: پس شخصی که او را برکت داده‌اسحاق در حالی که از شدت ناراحتی می .چه کسی بود؟ هر که بود برکت را از آن خود کرد

عیسو وقتی سخنان پدرش را شنید فریادی تلخ و بلند بر آورد و گفت: پدر من را برکت بده کنم مرا نیز برکت بده‌تمنا می

اسحاق جواب داد: برادرت مرا فریب داد و برکت تو را گرفت

اند زیرا دو بار مرا فریب داده است اول‌دلیل نیست که او را یعقوب نامیده‌عیسو گفت: بی حق نخست زادگی مرا گرفت و حالا هم برکت مرا ای پدر آیا حتی یک برکت هم برای من .نگه نداشتی

اسحاق پاسخ داد: من او را سرور تو قرار دادم و همه خویشانش را غلامان وی گرداندم .محصول غله و شراب را به او دادم چیزی دیگر باقی نمانده که به تو بدهم

.عیسو گفت: آیا فقط همین برکت را داشتی ای پدر مرا هم برکت بده و زارزار گریست

اسحاق گفت: باران بر زمینت نخواهد بارید و محصول زیادی نخواهی داشت به شمشیر خود خواهی زیست و برادر خود را بندگی خواهی کرد ولی سرانجام خود را از قید او رها ساخته آزاد

خواهی شد.

گیردیعقوب لیه و راحیل را به زنی می

یک ماه بعد از آمدن یعقوب لابان به او گفت: تو نباید به دلیل اینکه خویشاوند من هستی برای من مجانی کار کنی بگو چقدر مزد به تو بدهم.

لابان دو دختر داشت دختر بزرگ لیه و دختر کوچک راحیل لیه چشمانی ضعیف داشت اما اندام بود و یعقوب عاشق راحیل شده بود سپس به لابان گفت: اگر راحیلراحیل زیبا و خوش کنمدختر کوچکت را به همسری من بدهی هفت سال برای تو کار می.

کنم و یعقوب برای ازدواج با راحیل هفت سال را برای لابان کارلابان جواب داد قبول می ها در نظرش چند روز آمدداشت که این سال‌کرد ولی به قدری راحیل را دوست می.

آنگاه یعقوب به لابان گفت: مدت قرارداد ما تمام شده و موقع آن رسیده که راحیل را به زنی بگیرم

لابان همه مردم را دعوت کرد ضیافتی برپا نمود وقتی هوا تاریک شد لابان دختر خود لیه را بستر شد اما صبح روز بعد یعقوب بجای راحیل لیه را بر حجلهبه حجله فرستاد و یعقوب با وی هم خود یافت پس رفته به لابان گفت: این چه کاری بود که با من کردی من هفت سال برای تو کار کردم.

لابان جواب داد: رسم ما بر این نیست که دختر کوچک را زودتر از دختر بزرگ شوهر بدهیم صبر کن تا هفته عروسی لیه بگذرد بعد راحیل را نیز به زنی بگیر مشروط بر اینکه هفت سال دیگر برایم کار کنی.

یعقوب قبول کرد و لابان پس از پایان هفته عروسی لیه دختر کوچک خود راحیل را هم به داشت و به خاطر اوبستر شد و او را بیشتر از لیه دوست می‌یعقوب داد یعقوب با راحیل هم نیز هم هفت سال دیگر برای او کار کرد.

فرزندان یعقوب

دار شدوقتی خداوند دید که یعقوب لیه را دوست ندارد لیه را مورد لطف خود قرار داد و او بچه ولی راحیل نازا ماند آنگاه لیه حامله شد و پسری زایید او گفت: خداوند مصیبت من را دیده است و بعد از این شوهرم مرا دوست خواهد داشت او بار دیگر حامله شده پسری زایید و گفت: ام و پسر دیگری به من داد نام پسر اول را رئوبین‌مهری قرار گرفته‌خداوند شنید که من مورد بی یعنی خداوند مصیبت مرا دیده است، نام پسر دوم خود را شمعون یعنی خداوند شنید نامید لیه باز بسته خواهد شد زیرا این‌هم حامله شد و پسری زایید و گفت: اینک مطمئنم شوهرم به من دل بستگی نامید بار دیگر او حامله‌ام پس او را لاوی یعنی دل‌سومین پسری است که برایش زاییده شد و پسری زایید و گفت: این بار خداوند را ستایش خواهم نمود و او را یهودا یعنی ستایش نامیه آنگاه لیه از زاییدن باز ایستاد.

راحیل چون دانست که نازاست به خواهر خود حسرت برد او به یعقوب گفت: به من فرزندی بده وگرنه خواهم مرد یعقوب خشمگین شد و گفت: مگر من خدا هستم که به تو فرزند بدهم

بستر شو و فرزندان او را از آن من خواهند بود پس بلهه راراحیل به او گفت: با کنیزم بلهه هم بستر شد بلهه حامله شد و پسری برای یعقوب زایید راحیل‌بستری یعقوب داد و او با وی هم‌به هم گفت: خدا دعایم را شنید و به دادم رسید و اینک پسری به من بخشیده پس او را دان یعنی دادرسی نامید بلهه کنیز راحیل باز آبستن شد و دومین پسر را برای یعقوب زایید راحیل گفت: من با خواهر خود مبارزه کردم و بر او پیروز شدم پس او را نفتالی یعنی مبارزه نامید.

شود کنیز خود زلفه را به یعقوب به زنی داد زلفه برای‌وقتی لیه دید که دیگر حامله نمی یعقوب پسری زایید لیه گفت: خوشبختی و او را جاد نامید سپس زلفه دومین پسر را برای یعقوب زایید لیه گفت: چقدر خوشحال هستم پس او را اشیر یعنی خوشحالی نامید.

روزی هنگام درو گندم رئوبین مقداری مهر گیاه که در کشتزاری روییده بود یافت و آن را برای مادرش لیه آورد راحیل از لیه خواهش نمود که مقداری از آن را به وی بدهد اما لیه به او خواهی مهر گیاه پسرم را از من‌جواب داد: کافی نیست که شوهرم را از دستم ربودی حالا می بگیری.

دهم امشب با یعقوب بخوابی‌راحیل گفت: اگر مهر گیاه پسرت را به من بدهی اجازه می

گشت لیه به استقبال وی شتافت و گفت: امشب بایدآن روز عصر که یعقوب از صحرا برمی با من بخوابی زیرا تو را در مقابل مهر گیاهی که پسرم یافته است اجیر کردم پس یعقوب ـن شب بستر شد خدا دعاهای وی را اجابت فرمود و او حامله شد پنجمین پسر خود را زایید لیه‌با وی هم گفت: چون کنیز خود را به شوهرم دادم خدا به من پاداش داده است پس او را یساکا یعنی ای‌پاداش نامید او بار دیگر حامله شد ششمین پسر را برای یعقوب زایید و گفت: خدا به من هدیه نیکو داده از این پس شوهرم مرا احترام خواهد کرد پس او را زبولون یعنی احترام نامید مدتی .پس از آن دختری زایید و او را دینه نامید

سپس خدا راحیل را به یاد آورد و دعای وی را اجابت نموده فرزندی به او بخشید او حامله شده پسری زایید و گفت: خدا این ننگ را از من برداشته است سپس افزود ای کاش خداوند .پسر دیگری به من بدهد پس او را یوسف نامید

معامله یعقوب با لابان

بعد از آنکه راحیل یوسف را زایید یعقوب به لابان گفت: قسط دارم به وطن خویش بازگردم ام بهای‌دانی با خدمتی که به تو کرده‌اجازه بده زنان و فرزندانم را برداشته و با خود ببرم چون می امها را تمام و کمال به تو پرداخته‌آن.

.کنم مرا ترک مکن خداوند به خاطر تو مرا برکت داده‌لابان به وی گفت: خواهش می

ام‌دانی که طی سالیان گذشته با چه وفاداری به تو خدمت نموده‌یعقوب جواب داد: خوب می خداوند به خاطر من از هر نظر به تو برکت داده است اما من الآن باید به فکر خانواده خود باشم و ها تدارک ببینم‌برای آن.

خواهی؟لابان بار دیگر پرسید: چقدر مزد می

های تو بروم و تمام گوسفندان ابلق ویعقوب پاسخ داد: اگر اجازه بدهی امروز به میان گله رنگ به جای اجرت برای خود جدا کنم حاضرم بار دیگر برای توهای سیاه‌خالدار و تمام بره کار کنم از آن به بعد اگر حتی یک بز یا گوسفند سفید در میان گله من یافتی بدان که من آن را ام‌از تو دزدیده.

.کنم‌لابان گفت: آنچه را که گفتی قبول می

ها را جدا کرد و به پسران یعقوب سپرد سپس‌پس همان روز لابان به صحرا رفته و تمامیِ آن های سبز و تازه درختان بیدها را به فاصله سه روز راه از یعقوب دور کرد آنگاه یعقوب شاخه‌آن ها را در کنار آبشخور قرارها تراشید این چوب‌های سفیدی بر آنو بادام و چنار را کند و خط ها را ببیندآیند آن‌ها برای خوردن آب می‌داد تا وقتی گله.

گریزدیعقوب از نزد لابان می

گفتند: یعقوب همه دارایی پدر ما را گرفته و از اموال پدرروزی یعقوب شنید که پسران لابان می زودی دریافت که رفتار لابان با وی مثل سابق‌چنین ثروتمند شده است یعقوب به‌ماست که این .دوستانه نیست

.در این موقع خداوند به یعقوب فرمود: به سرزمین پدرانت و نزد خویشاوندانت بازگرد

رسوایی دینه

ها سکونت داشتند رفت‌روزی دینه دختر یعقوب و لیه برای دیدن دخترانی که در همسایگی آن
وقتی شکیم پسر حمور پادشاه حوی دینه را دید او را گرفته به وی تجاوز نمود شکیم سخت
.نشین توجه او را به خود جلب نمایدعاشق دینه شد و سعی کرد با سخنان دل

شکیم موضوع را با پدرش در میان نهاد و از او خواهش کرد که آن دختر را برایش به زنی
ها به‌بگیرد چیزی نگذشت که خبر به گوش یعقوب رسید ولی چون پسرانش برای چراندن گله
ها هیچ اقدامی نکرد پدر شکیم نزد یعقوب رفت تا با او صحبت‌صحرا رفته بودند تا مراجعت آن
کند او وقتی به آنجا رسید که پسران یعقوب نیز از صحرا برگشته بودند ایشان از شنیدن آنچه بر
ها را پایمال‌سر خواهرشان آمده بود به شدت خشمگین بودند زیرا این عمل زشت حیثیت آن
.کرده بود

کنم وی را به‌باشد خواهش می‌حمور به یعقوب گفت: پسرم شکیم واقعاً عاشق دخترت می
جا در بین ما زندگی کنید و بگذارید دختران‌توانید همین‌زنی به او بدهید علاوه بر این شما می
شما با پسران ما ازدواج کنند و ما هم دختران خود را به همسری به پسران شما خواهیم داد آنگاه
کنم در حق من این لطف را بکنید و اجازه دهیدشکیم به پدر و برادران دینه گفت: خواهش می
.تا دینه را به زنی بگیرم هر چه قدر مهریه و پیشکش بخواهید به شما خواهم داد

برادران دینه به خاطر اینکه شکیم خواهرشان را رسوا کرده بود به نیرنگ به شکیم و پدرش
توانیم خواهر خود را به یک ختنه نشده بدهیم این مایه رسوایی ما خواهد شد ولی‌گفتند: ما نمی
به یک شرط حاضریم این کار را بکنیم و اینکه همه مردم و پسران شما ختنه شوند آنگاه دختران
خود را به پسران شما خواهیم داد و دختران شما را برای خود خواهیم گرفت حمور و شکیم
ها را پذیرفتند و شکیم در انجام این کار درنگ ننمود زیرا عاشق دینه بود مردم شهرشرط آن
کردند پس او و پدرش به دروازه‌برای شکیم احترام زیادی قائل بودند و از سخنان او پیروی می
شهر رفتند و به اهالی آنجا گفتند: این مردم دوستان ما هستند اجازه دهید در میان ما ساکن شده
به کسب و کار خود مشغول شوند اهالی شهر پیشنهاد شکیم و پدرش را پذیرفتند و ختنه شدند
ولی سه روز بعد در حالی که هنوز درد داشتند شمعون و لاوی برادران دینه شمشیرهای خود را
ترین مقاومتی وارد شهر شدند و تمام مردان را از دم شمشیربرداشته بدون روبرو شدن با کوچک

ها حمور و شکیم را کشتند و دینه را از خانه شکیم برداشته با خود بردند سپس گذرانیدند آن
پسران یعقوب رفتند و تمام شهر را غارت کردند زیرا خواهرشان در آنجا رسوا شده بود ایشان
ها و هر چه را که به دستشان رسید چه در شهر و چه در صحرا با زنان و اطفال‌ها و الاغ‌ها رمه‌گله
.ها بود غارت کردند و با خود بردندبا تمامی اموالی که در خانه

ها وها و فرزی‌یعقوب به شمعون و لاوی گفت: شما مرا به دردسر انداختید و حال کنعانی
ها برها ناچیز است اگر آن‌تمامی ساکنان این مرز و بوم دشمن من خواهند شد عده ما در برابر آن
بایست با خواهرها در جواب پدر خود گفتند: آیا او می‌سر ما بریزند ما را نابود خواهند کرد آن
.کردما مانند یک فاحشه رفتار می

گردد‌نیل برمی‌یعقوب به بیت

نیل برو در آنجا ساکن شو و قربانگاهی بساز و آن‌خدا به یعقوب فرمود: حال برخیز و به بیت
گریختی بر تو ظاهر شد عبادت نما آنگاه یعقوب به‌خدایی را که وقتی از دست برادرت عیسو می
هایی که با خود آورده بودند دور بیندازند و غسل‌تمامی اهالی خانه دستور داد که تمامی بت
رویم و من در آنجا برای‌نیل می‌هایشان را عوض کنند او به ایشان گفت: به بیت‌بگیرند و لباس
.خدایی که به هنگام سختی دعاهایم را اجابت فرمود قربانگاهی خواهم ساخت

های یوسفخواب

یعقوب بار دیگر در کنعان یعنی سرزمینی که پدرش در آن اقامت کرده بود ساکن شد در این ساله بود او فرزند ناتنی خود را که فرزندان بلهه و زلفه کنیزانزمان یوسف پسر یعقوب هفده کرد یوسف کارهای ناپسندی را که ازپدرش بودند در چرانیدن گوسفندان پدرش کمک می داشتداد یعقوب یوسف را بیش از سایر پسرانش دوست میزد به پدرش خبر میآنان سر می ای رنگارنگ به یوسف دادهای آخر عمرش به دنیا آمده بود پس جامهزیرا یوسف در سال قدر از یوسفها دوست دارد در نتیجه آنبرادرانش متوجه شدند که پدرشان او را بیشتر از آن شب یوسق خوابی دید و آن را برایتوانستند به نرمی با او سخن بگویند یکمتنفر شدند که نمی ها نسبت به یوسف بیشتر شود او به ایشانبرادرانش شرح داد این موضوع باعث شد کینه آن بستیم ناگاه بافه من برپا شد وها را میگفت: گوش کنید در خوب دیدم که ما در مزرعه بافه های شما دور بافه من جمع شدند و به آن تعظیم کردندایستاد و بافه.

خواهی پادشاه شوی و به ما سلطنت کنی؟برادرانش به وی گفتند: آیا می

یوسف بار دیگر خوبی دید و آن را برای برادرانش چنین تعریف کرد: خواب دیدم که کردند این بار خوابش را برای پدرش هم تعریف کردآفتاب و ماه و یازده ستاره به من تعظیم می ولی پدرش او را سرزنش نمود و گفت: این چه خوابی است که دیدی آیا واقعاً من و مادرت و برادرانت آمده پیش تو تعظیم خواهیم کرد.

اندیشیدکردند ولی پدرش درباره خوابی که یوسف دیده بود میبرادرانش به او حسادت می.

فروخته شدن یوسف

های پدرانشان را برای چرانیدن به شکیم برده بودند یعقوب به یوسف گفت:برادران یوسف گله .برو و ببین اوضاع چگونه است آنگاه برگرد و به من خبر بده

یوسف اطاعت کرد و از دره حبرون به شکیم رفت در آنجا شخصی به او برخود و دید وی در صحرا سرگردان است از یوسف پرسید در جستجوی چه هستی؟

ای؟ها را دیده‌باشم آیا تو آن‌هایشان می‌یوسف گفت: در جستجوی برادران خود و گله

روند پس یوسف به دوتان رفت وگفتند به دوتان می‌آن مرد پاسخ داد: بلی شنیدم که می آید تصمیم گرفتند او راکه برادرانش از دور دیدند که یوسف می‌ایشان را در آنجا یافت همین .بکشند

هاآید بیایید او را بکشیم و در یکی از چاه‌ها به یکدیگر گفتند: خواب بیننده بزرگ می‌آن هایش چه‌ای او را خورده است آن وقت ببینیم خواب‌بیندازیم و به پدرمان بگوییم جانور درنده .شودمی

اما رئوبین چون این را شنید به امید اینکه جان او را نجات بدهد گفت: او را نکشیم خون او ها بر اورا نریزیم بلکه وی را در این چاه بیندازیم به محض اینکه یوسف نزد برادرانش رسید آن هجوم برده جامه رنگارنگی که پدرشان به او داده بود از تنش بیرون آوردند سپس او را در چاهی که آب نداشت انداختند و خودشان مشغول خوردن غذا شدند آنگاه از دور کاروان شتری ها تاجران اسماعیلی بودند که کتیرا و ادویه به مصرآید آن‌را دیدند که به طرف ایشان می .بردندمی

هاآیند بیایید یوسف را به آن‌یهودا به سایرین گفت: نگاه کنید کاروان اسماعیلیان می بفروشیم کشتن او و مخفی کردن این موضوع چه نفعی برای ما دارد به هر حال او برادر ماست نباید به دست ما کشته شود برادرانش با پیشنهاد او موافقت کردند وقتی تاجران رسیدند برادران ها هم یوسف را با خودها فروختند آن‌یوسف او را از چاه بیرون آورده به بیست سکه نقره به آن به مصر بردند رئوبین که در هنگام آمدن کاروان در آنجا نبود وقتی به سر چاه آمد و دید که هایوسف در چاه نیست از شدت ناراحتی جامه خود را چاک زد آنگاه نزد برادرانش آمده به آن

دانم کجا به دنبالش برو‌م‌اند و من نمی‌گفت: یوسف را برده.

برادرانش بزی را سر بریده جامه زیبا یوسف را به خون بز آغشته نمودند سپس به نزد یعقوب ایم‌بردند و گفتند: آیا این همان جامه یوسف نیست آن را در صحرا یافته.

ای او رایعقوب آن را شناخت و فریاد زد: آری این جامه پسرم هست حتماً جانور درنده دریده و خورده است.

آنگاه یعقوب جامه خود را پاره کرد و پلاس پوشید و روزهای زیادی برای پسرش ماتم گفت:اش سعی کردند وی را دلداری دهند ولی سودی نداشت او می‌گرفت تمامی اهل خانواده .گریست‌تا روز مرگم هرگز مرگ او را فراموش نخواهم کرد و همچنان از غم فرزندش می

قحطی

کشیدندگرفت به طوری که همه مردم مصر و کنعان گرسنگی می‌قحطی روز به روز شدت می هایی که خریده بودند جمع کرد و درهای مردم مصر و کنعان را در مقابل غله‌یوسف تمام پول های فرعون ریخت وقتی پول مردم تمام شد نزد یوسف آمده گفتند: دیگر پولی نداریم که‌خزانه .به عوض غله بدهیم به ما خوراک بده نگذار از گرسنگی بمیریم

یوسف در جواب ایشان گفت: اگر پول شما تمام شده چهارپایان خود را به من بدهید تا در .مقابل به شما غله دهم

هاها بار دیگر نزد یوسف آمده گفتند: ای سرور ما پول ما تمام شده و تمامیِ گله‌سال بعد آن هایمان‌های ما نیز از آن تو شده است دیگر چیزی برای ما باقی نمانده جز خودمان و زمین‌و رمه هایمان مال فرعون خواهیم شدهایمان را بخر و ما با زمین‌نگذار از گرسنگی بمیریم ما و زمین های خود را به او فروختند زیراپس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون خرید مصریان زمین قحطی بسیار شدید بود به این طریق مردم سراسر مصر غلامان فرعون شدند تنها زمینی که یوسف داد و نیازی به فروش زمین نها می‌ها را به آن‌نخرید زمین کاهنان بود زیرا فرعون خوراک آن .نداشت

ام حالا به‌های شما را برای فرعون خریده‌آنگاه یوسف به مردم مصر گفت: من شما و زمین پنجم آن را به فرعون‌ها بکارید موقع برداشت محصول یک‌دهم تا رفته در زمین‌شما بذر می .بدهید

ای بنابراین غلامان فرعون‌ای و جان ما را نجات داده‌ها گفتند: تو در حق ما خوبی کرده‌آن .خواهیم بود

فرار موسی

ها رفت هنگامی که‌ها گذشت موسی بزرگ شد روزی او به دیدن قوم خود یعنی عبرانی‌سال زندها را می‌ها دوخته بود یک مصری را دید که یکی از عبرانی‌چشم به کارهای سخت عبرانی آنگاه به اطراف خود نگاه کرد و چون کسی را ندید مرد مصری را کشت و جسدش را زیر ها پنهان نمودشن.

گرددموسی به مصر بازمی

ام درخداوند به او فرمود: وقتی به مصر رسیدی نزد فرعون برو و معجزاتی را که به تو نشان داده اسرائیل را رها نکند به او بگوسازم تا بنی‌حضور او ظاهر کن ولی من قلب فرعون را سخت می دهم بگذاری او ازفرماید: اسرائیل پسر ارشد من است بنابراین به تو دستور می‌که خداوند می مصر خارج شود و مرا عبادت کند اگر سرپیچی کنی پسر ارشد تو را خواهم کشت پس موسی و کردند خداوند بر او ظاهرسوی مصر رهسپار شدند در بین راه وقتی استراحت می‌اش به‌خانواده شد و او را به مرگ تهدید کرد پس صفوره یک سنگ تیز گرفت و پسرش را ختنه کرد و پوست اضافی را جلوی پای موسی انداخت و گفت: به سبب ختنه نکردن پسرت نزدیک بود خودت را به کشتن دهی بنابراین خدا از کشتن موسی چشم پوشید.

دستور خداوند به موسی و هارون

خداوند به موسی فرمود: تو فرستاده من نزد فرعون هستی و برادرت هارون سخنگوی توست هر گویم به هارون بگو تا آن را به فرعون باز گوید و از او بخواهد تا قوم اسرائیل را رهاچه به تو می سازم به طوری که با وجود معجزات زیاد او باز به‌کند ولی بدان که من قلب فرعون را سخت می ای مهلک مصر را به زانو در خواهم آورد و قوم خودسخنانتان گوش نخواهد داد اما من با ضربه ها نشان دادم واسرائیل را از مصر بیرون خواهم آورد وقتی قدرت خود را به مصری‌بنی ها خواهند فهمید که من خداوند هستم‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم آنگاه آن‌بنی.

بلای پشه

خداوند به موسی فرمود: به هارون بگو که از عصای خود به زمین بزند تا سراسر مصر از پشه پر
طور که خداوند به ایشان فرموده بود عمل کردند وقتی هارون عصای‌شود موسی و هارون همان
ها بر مردم و حیوانات هجوم‌خود را به زمین زد انبوه پشه سراسر خاک مصر را فرا گرفت و پشه
بردند جادوگران مصر هم سعی کردند همین کار را بکنند اما این بار موفق نشدند پس به فرعون
.طور که خداوند فرموده بود دل فرعون باز نرم نشدگفتند: دست خدا در این کار است ولی همان

بلای مگس

های درباریان را پر از مگس کرد و درخداوند به طوری که فرموده بود قصر فرعون و خانه ها گفت:سراسر خاک مصر ویرانی به بار آمد پس فرعون موسی و هارون را احضار کرد و به آن دهم که برای خدای خود قربانی کنید ولی از مصر بیرون نرویدبسیار خب به شما اجازه می

ها از کشتنشان‌توانیم در برابر چشمان مصریان حیواناتی که آن‌موسی جواب داد: ما نمی .کراهت دارند برای خداوند خود قربانی کنیم چون ممکن است ما را سنگسار کنند

ما باید به مسافت سه روز راه از مصر دور شویم و طبق دستور خداوند در صحرا برای .خداوند خدای خود قربانی کنیم

بلای دمل

های خود را از خاکستر کوره پر کنید موسی آن‌پس خداوند به موسی و هارون فرمود: مشت ها خاکستر را برداشتند و به حضور فرعون ایستادندخاکستر را پیش فرعون به هوا بپاشد پس آن های بزرگ دردناک درها و حیواناتشان دمل‌موسی خاکستر را به هوا پاشید و روی بدن مصری ها مبتلاها نیز به این دمل‌آمد چنانکه جادوگران هم نتوانستند در حضور موسی بایستند زیرا آن .شده بودند

طور که به موسی فرموده بود دل فرعون را سخت کرد و او به سخنان موسی‌اما خداوند همان .و هارون اعتنا ننمود

بلای تگرگ

آنگاه خداوند به موسی فرمود: صبح زود برخیز و در برابر فرعون بایست و بگو که خداوند فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند وگرنه این بار چنان بلاییها میخدای عبرانی بر سر تو و درباریان و قومت خواهم آورد تا بدانید در تمامی جهان خدایی مانند من نیست من توانستم تو و قومت را با بلاهایی که نازل کردم نابود کنم اما این کار را نکردم زیرامی خواستم قدرت خود را به تو نشان دهم تا نام من در میان تمام مردم جهان شناخته شود آیامی خواهی قوم مرا رها سازی بدان که فردا در همین وقت چنانکنی و نمیهنوز هم سرسختی می بارم که در تاریخ مصر سابقه نداشته است پس دستور بده تمام حیوانات وتگرگی از آسمان می آنچه را در صحرا داری جمع کنند و به خانه بیاورند پیش از آنکه تگرگ تمام حیوانات را از بین ببرد.

بعضی از درباریان فرعون از این اخطار خدا ترسیدند ولی دیگران به کلام خدا اعتنا نکردند سوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد و تگرگ فرستاد و صاعقه برپس موسی عصای خود را به زمین فرود آمد در تمام تاریخ مصر کسی چنین تگرگ و صاعقه وحشتناکی ندیده بود تگرگ انسان و حیوان را کشت نباتات را از بین برد درختان را از هم شکست تنها جای در امان مانده کردنداسرائیل در آن زندگی میسرزمین جوشن بود که بنی.

بلای ملخ

آنگاه خداوند به موسی فرمود ای موسی نزد فرعون بازگرد من قلب او و درباریانش را سخت هاها آشکار سازم دستت را بر سرزمین مصر دراز کن تا ملخ کردم تا این معجزات را در میان آن هجوم بیاورند و همه گیاهان را که از بلای تگرگ بجای مانده بخورند و از بین ببرند.

وقتی موسی عصای خود را بلند کرد خداوند یک روز و یک شب تمام باد شرقی را وزانید و ها سراسر خاک مصر را پوشانیدندچون صبح شد باد انبوهی از ملخ را با خود آورده بود ملخ ها تمام گیاهان وباره تاریک شد ملخ‌ها به حدی زیاد بود که همه جا یک‌شدت هجوم ملخ هایی را که از بلای تگرگ باقی مانده بودند خوردند به طوری که در سراسر خاک مصرمیوه درخت و گیاه سبزی بجای نماند.

بلای تاریکی

سوی آسمان بلند کن تا تاریکی غلیظی مصرهای خود را به‌سپس خداوند به موسی فرمود: دست چنان که‌را فرا گیرد موسی چنین کرد و تاریکی غلیظی به مدت سه روز مصر را فرا گرفت آن کس قادر نبود از جای خود تکان بخورد اما در منطقه مسکونی‌دید و هیچ‌چشم چشم را نمی جا همچنان روشن ماند آنگاه فرعون بار دیگر موسی را احضار کرد و گفت:ها همه‌اسرائیلی های شما باید در مصرها و رمه‌بروید و خداوند را عبادت کنید فرزندانتان را نیز ببرید ولی گله .بماند

ها را باید همراه خود ببریم تا برای خداوند خدایمان قربانی‌ها و رمه‌اما موسی گفت: ما گله .کنیم

از گله خود حتی یک حیوان را هم از جای نخواهیم گذاشت زیرا تا به قربانگاه نرسیم معلوم .کندنخواهد شد خداوند چه حیوانی را برای قربانی انتخاب می

عید پسح

ترین ماه‌اوند در مصر به موسی و هارون فرمود: از این پس باید این ماه برای شما اولین و مهم ای ازسال باشد پس به تمام قوم اسرائیل بگویید: که هر سال در روز دهم همین ماه هر خانواده تواند با خانواده کوچکی درای کم باشد می‌ای تهیه کند اگر تعداد افراد خانواده‌ایشان باید بره همسایگی خود شریک شود.

ها را روی‌ها را قربانی کنند و خون آن‌عصر روز چهاردهم ماه همه قوم اسرائیل این بره خورند بپاشند درهایشان که در آن گوشت بره را می‌تیرهای عمودی دو طرف در سر و در خانه های تلخ بخورند گوشت را نباید خام یاهمان شب گوشت را بریان کنند و با نان فطیر و سبزی پاچه و دل و جگر آن را تمام گوشت باید تاپز بخورند بلکه همه را بریان کنند حتی کله‌آب صبح خورده شود و اگر چیزی از آن باقی ماند آن را بسوزانند قبل از خوردن بره کفش بپا کنید دستی به دست بگیرید و خود را برای سفر آماده کنید و بره را با عجله بخورید این آیین‌چوب پسح خداوند خوانده خواهد شد چون من که خداوند هستم امشب از سرزمین مصر گذر خواهم های حیوانات ایشان را هلاک خواهم نمودکرد و تمام همسران ارشد مصریان و همه نخست زاده پاشیدهای خود می‌ها را مجازات خواهم کرد خونی که شما روی تیرهای در خانه‌و خدایان آن گذرم و فقط مصریان راهایتان خواهد بود من وقتی خون را ببینم از شما می‌ای بر خانه‌نشانه کنم‌هلاک می.

هایی را برای‌آنگاه موسی بزرگان قوم خود را نزد خود خواند و به ایشان گفت: بروید و بره ها را قربانی کنید آن شب خداوند از سرزمین مصرهایتان بگیرید و برای عید پسح آن‌خانواده عبور خواهد کرد تا مصریان را بکشد ولی وقتی خون را روی تیرهای دو طرف و سر در گذردهایتان ببینند از آنجا می‌خانه.

مرگ پسران ارشد

نیمه شب خداوند تمام پسران ارشد مصر را کشت از پسر ارشد فرعون که جانشین او بود گرفته تا های حیوان ایشان را از بین‌چال زندانی بود او حتی تمام نخست زاده‌پسر ارشد غلامی که در سیاه برد در آن شب فرعون و درباریان و تمام اهالی مصر از خواب بیدار شدند و ناله سر دادند به ای نبود که در آن کسی نمرده‌ها در سراسر مصر پیچید زیرا خانه‌طوری که صدای شیون آن باشد.

مقررات عید پسح

آنگاه خداوند به موسی و هارون چنین تعلیم داد آیین پسح را (هیچ غیر یهودی نباید از گوشت تواند از آن بخورد خدمتکار وبره قربانی بخورد اما غلامی که خریداری و ختنه شده باشد می ایدای که در آن نشستهمهمان غیر یهودی نباید از آن بخورند تمام گوشت بره را در همان خانه بخورید.)

هاوقف نخست زاده

خداوند به موسی فرمود: تمام پسران ارشد قوم اسرائیل و نخست زاده نر حیوانات را وقف من کنید زیرا به من تعلق دارد.

عبور از دریای سرخ

الحیروت که در میان مجدل و دریای سرخ‌سوی فم‌خداوند به موسی فرمود: به قوم من بگو که به و مقابل صفون است برگردند و در کنار دریا خیمه بزنند فرعون گمان خواهد کرد که چون سازم‌اید و من دل فرعون را سخت می‌روبروی شما دریا و پشت سر شما بیابان است در دام افتاده شود که من قدرت و بزرگی خود را به او و تمامیِ لشگرش‌تا شما را تعقیب کند این باعث می ثابت کنم.

جا که خداوند نشان داده بود خیمه زدنداسرائیل در همان‌پس بنی.

آنگاه خداوند به موسی فرمود: دیگر دعا و التماس بس است نزد قوم اسرائیل برو و بگو حرکت کنند و پیش بروند و تو عصای خود را به طرف دریا دراز کن تا آب آن شکافته شود و ها را سخت‌آید عبور کنند ولی من دل مصری‌قوم اسرائیل از راهی که در وسط دریا پدید می سازم‌می.

سپس موسی عصای خود را به طرف دریا دراز کرد و خداوند آب دریا را شکافت و از میان اسرائیل آماده ساخت بنابراین قوم اسرائیل از آن راه خشک در میان‌آب راهی برای عبور بنی دریا گذشتند در حالی که آب دریا در دو طرف راه همچون دیواری بلند برپا شده بود.

سرود موسی

خواندنداسرائیل در ستایش خداوند این سرود را می‌آنگاه موسی و بنی:

ها و سوارانشان را به دریاسراییم که شکوهمندانه پیروز شده است او اسب‌خداوند را می افکنده است خداوند قوت و سرود نجات من است.

کنم او خدای نیاکان من است پس او را تجلیل‌او خدای من است پس او را ستایش می باشدنمایم او جنگاور است و نامش خداوند می‌می.

های فرعون را به دریا سرنگون کردخداوند لشگر و ارابه.

ها مانند دیوار ایستاد و عمق دریا خشک شدآب.

جنگ با عمالیقیها

اسرائیل بجنگند موسی به یوشع گفت: افرادی از قوم انتخاب‌عمالیقیها به رفیدیم آمدند تا با بنی کن و فردا به جنگ عمالیقیها برو من عصای خود را به دست گرفته بر فراز تپه خواهم ایستاد پس یوشع طبق دستور موسی به جنگ عمالیقیها رفت و موسی و هارون و حور به بالای تپه رفتند های موسی بالا بودهای خود را به طرف آسمان بلند کرد تا زمانی که دست‌موسی دست آوردهای خود را از خستگی پایین می‌شدند اما هر وقت دست‌جنگاوران اسرائیلی پیروز می های خود راگشتند سرانجام موسی خسته شد و دیگر نتوانست دست‌ها چیره می‌عمالیقیها بر آن های او را تا غروب‌بالا ببرد پس هارون و حور او را روی سنگی نشاندند و از دو طرف دست .آفتاب بالا نگه داشتند در نتیجه یوشع و سپاهیان او عمالیقیها را به کلی تار و مار کردند

آیدیترون به دیدار موسی می

های دیگر به خدا تقدیم کرد و هارون و همه بزرگان قوم‌یترون قربانی سوختگی و قربانی اسرائیل به دیدن او آمدند و در حضور خدا برای خوردن گوشت قربانی دور هم نشستند.

قوم اسرائیل در کوه سینا

اسرائیل رفیدیم را ترک گفتند و درست سه ماه پس از خروجشان از مصر به بیابان سینابنی رسیدند و در مقابل کوه سینا اردو زدند موسی برای ملاقات با خدا به بالای کوه رفت خداوند از اسرائیل بده و به ایشان بگو شما دیدید که‌میان کوه خطاب به موسی فرمود: دستورات مرا به بنی برد شما را برداشته‌ها می‌هایش را روی بال‌ها چه کردم و چطور مانند عقابی که بچه‌من با مصری پیش خود آوردم حال اگر مطیع من باشید و عهد من را نگه دارید از میان همه اقوام شما قوم خاص من خواهید بود هر چند سراسر جهان مال من است اما شما برای من ملتی مقدس خواهید .بود و چون کاهنان مرا خدمت خواهید کرد

اسرائیل را دور خود جمع کرد و هر چه را که خداوندموسی از کوه فرود آمد و بزرگان بنی .به او فرمان داده بود به ایشان گفت

ده فرمان

خدا با موسی سخن گفت و این احکام را صادر کرد:

من خداوند تو هستم همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد

تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد

کس بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکندهیچ

باشم‌ها را پرستش مکن زیرا من خداوند تو می‌ها زانو مزن و آن‌در برابر آن

اما بر کسانی که مرا دوست داشته باشند و دستورات مرا پیروی کنند تا هزار پشت رحمت کنم‌می

احترامی به زبان‌استفاده مکن اگر نام مرا با بی‌از نام من که خداوند خدای تو هستم سوء کنم‌بیاوری و یا به آن قسم دروغ بخوری تو را مجازات می

روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار در هفته شش روز کار کن

کاری نکن نه خودت نه پسرت نه دخترت نه‌ولی در روز هفتم که سبت خداوند است هیچ پایانت‌کنیزت نه غلامت نه مهمانت و نه چهار

هاست آفرید و روز هفتم‌چون خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا و هر چه را در آن دست از کار کشید

پدر و مادرت را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند خدای تو به تو خواهد بخشید عمر طولانی داشته باشی

قتل مکن

زنا نکن

دزدی نکن

دروغ نگو

چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش

ات نباش‌به فکر تصاحب و غلام و کنیز گاو و الاغ و اموال همسایه

وقتی قوم اسرائیل رعدوبرق و بالا رفتن دود را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند از کنیم خداترس لرزیدند و به موسی گفتند: تو پیام خدا را بگیر و به ما برسان و ما اطاعت می ترسیم بمیریم موسی گفت: نترسید چون خدا برای این نزول‌مستقیماً با ما صحبت نکند چون می .کرده تا قدرت خود را بر شما ظاهر سازد تا از این پس از او بترسید و گناه نکنید

مقررات قربانگاه

آنگاه خداوند از موسی خواست تا به قوم اسرائیل چنین بگوید:

شما خود دیدید چگونه از آسمان با شما صحبت کردم پس دیگر برای خود خدایانی از طلا سازید باید از خاک زمین باشدها را پرستش نکنید قربانگاهی که برای من میو نقره نسازید و آن های سوختنی و هدایای سلامتی روی این قربانگاه قربانی کنیداز گله و رمه خود قربانی.

ها را با ابزار نشکنید و نتراشید چوناگر خواستید قربانگاه را از سنگ بنا کنید سنگ ها ابزار به کار رفته باشد مناسب قربانگاه من نیستندهایی که روی آنسنگ.

روید عورت شما دیده شودها بالا میبرای قربانگاه پله نگذارید مبادا وقتی از پله.

رفتار با غلامان

اگر غلامی عبرانی بخری فقط باید شش سال تو را خدمت کند سال هفتم آزاد شود بدون اینکه برای کسب آزادی خود قیمتی بپردازد.

اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری نداشته باشد و در حین غلامی همسری انتخاب کند در سال هفتم فقط خودش آزاد شود.

ولی اگر اربابش برای او زن گرفته باشد و او از وی صاحب پسران و دخترانی شده باشد آنگاه فقط خودش آزاد شود و زن و فرزندانش پیش او بمانند.

ها را بر آزادی خوداگر آن غلام بگوید من ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و آن وقت اربابش او را پیش قضات قوم ببرد و در حضور همه گوش او را بادهم آن‌ترجیح می درفشی سوراخ کند تا از آن پس همیشه غلام او باشد.

اگر مردی دختر خود را به کنیزی بفروشد آن کنیز مانند غلام در پایان سال ششم آزاد نشود.

اگر اربابش که آن کنیز را خریده و نامزد خود کرده است از او راضی نباشد باید اجازه دهد که وی بازخرید شود ولی حق ندارد او را به یک غیر اسرائیلی بفروشد چون این کار در حق او شودخیانت شمرده می.

قوانین مربوط به مجازات مجرمین

.اگر کسی انسانی را طوری بزند که منجر به مرگ وی گردد او نیز باید کشته شود

اما اگر او قسط کشتن نداشته و مرگ تصادفی بوده باشد آن وقت مکانی برایش تعیین .کنند تا به آنجا پناهنده شده بسط بنشیندمی

.هر که پدر یا مادرش را بزند باید کشته شود

.هر کس انسانی را بدزدد باید کشته شود

.هر کس پدر و مادر خود را لعنت کند باید کشته شود

ها دیگری را با سنگ یا مشت چنان بزند کهاگر دو نفر با هم گلاویز بشوند و یکی از آن مجروح و بستری شود اما نمیرد و بعد از اینکه حالش خوب شد بتواند با کمک عصا راه برود آن .وقت ضارب بخشیده شود به شرطی که تمام مخارج معالجه را بپردازد

اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری با چوب بزند که منجر به مرگ او گردد باید مجازات .شود

ای به چشم غلام یا کنیزش او را کور کند باید او را به عوضاگر کسی با وارد کردن ضربه .چشمش آزاد کند

.اگر کسی دندان غلام یا کنیز خود را بشکند باید او را به عوض دندانش آزاد کند

اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد آن گاو باید سنگسار شود و گوشتش هم .خورده نشود

زنی داشته و صاحبش هم از این موضوع باخبر بوده اما گاو را نبستهولی اگر قبلاً سابقه شاخ .باشد در این صورت باید هم گاو سنگسار گردد و هم صاحبش کشته شود

اگر کسی چاهی بکند و روی آن را نپوشاند و گاو یا الاغی در آن بیفتد صاحب چاه باید .قیمت آن حیوان را تماماً به صاحبش بپردازد و حیوان مرده از آن او باشد

قوانین مربوط به اموال

اگر کسی گاو یا گوسفندی را بدزدد و بفروشد و یا سر ببرد باید به عوض گاوی که دزدیده پنج گاو و به عوض گوسفند چهار گوسفند پس بدهد اگر از عهده پرداخت غرامت بر نیاید در قبال این غرامت به غلامی فروخته شود.

قوانین اخلاقی و دینی

ای را که هنوز نامزد نشده اغفال کند باید مهریه دختر را پرداخته او را بهاگر مردی دختر باکره عقد خود در آورد ولی اگر پدر دختر با این ازدواج راضی نباشد باید آن مرد فقط مهریه تعیین شده را به او بپردازد.

زنی که جادوگری کند باید کشته شود.

هر انسانی که با حیوانی نزدیکی نماید باید کشته شود.

اگر کسی برای خدایی دیگر قربانی کند باید کشته شود.

به شخص غریب ظلم نکنید به یاد آورید که شما نیز در سرزمین مصر غریب بودید.

کشی نکنیداز بیوه زن و یتیم بهره.

اگر به یکی از افراد قوم خود که محتاج باشد پول قرض دادید مثل یک رباخوار رفتار نکن و از او سود نگیر.

اگر لباس او را گرو گرفتی قبل از غروب آفتاب آن را پس بده چون ممکن است آن لباس تنها پوشش برای خوابیدن باشد.

به خدا کفر نگو و به رهبران قوم خود لعنت نفرست.

برای پسر ارشد خود عوض بده.

ها یک‌های نر گاوان و گوسفندان خود را به من بده بگذارید این نخست زاده‌نخست زاده ها را به من بده‌هفته پیش مادرشان بمانند و در روز هشتم آن.

شما قوم مقدس من هستید پس گوشت حیوانی را که به وسیله جانور وحشی دریده شده نخورید آن را پیش سگان بیندازید.

های خداوعده

فرستم تا شما را به سلامت به سرزمینی هدایت که برای شما آماده‌ای پیشاپیش شما می‌من فرشته ام به سخنان او توجه کنید و از دستوراتش پیروی نمایید و از او تمرد ننمایید زیرا گناهان‌کرده شما را نخواهد بخشید چرا که او نماینده من است و نام من بر اوست اگر مطیع او باشید تمام دستورات مرا اطاعت کنید آنگاه من دشمن دشمنان شما خواهم شد.

هاها کنعانی‌ها فرزی‌ها حیتی‌فرشته من پیشاپیش شما خواهد رفت و شما را به سرزمین اموری ها را سجده‌های آن‌ها را هلاک خواهم نمود بت‌ها هدایت خواهد کرد و من آن‌ها یبوسی‌حوی هایشان راها را نابود کنید و بت‌ها را به جای نیاورید این قوم‌و پرستش نکنید و مراسم ننگین آن ها و خدایان ایشان عهد نبندید و نگذارید در میان شما زندگی کنند مبادا شما را به‌بشکنید با آن پرستی کشانده و به مصیبتی عظیم گرفتار سازندبت.

مراسم تقدیس هارون و پسرانش به مقام کاهنی

مراسم تقدیس هارون و پسرانش به مقام کاهنی به این ترتیب برگزار شود یک گوساله و دو قوچ عیب‌بی

مایه‌نان بدون خمیر

شده که ازمالی‌مایه روغن‌های نازک نان خمیرمایه روغنی و قرص‌های نان بدون خمیرقرص هاها را در یک سبد بگذار و با گوساله و قوچ‌آرد نرم و مرغوب پخته شده باشد فراهم آور نان دم هر عبادتگاه بیاور دم در ورودی هارون و پسران او را غسل بده آنگاه پیراهن ردا ایوفد و .بند هارون را به او بپوشان و بند کمر را روی ایفود ببندسینه

.تاج طلا بر سرش بگذار بعد روغن مسح را روی سرش ریخته او را مسح کن‌عمامه را با نیم

.ها را بر سر ایشان بگذارهای پسرانش را به ایشان بپوشان و کلاه‌لباس

کمربندها را به کمر هارون و پسرانش ببند مقام کاهنی همیشه از آن ایشان و فرزندانشان .خواهد بود بدین ترتیب هارون و پسرانش را برای کاهنی تقدیس کن

های خود بر سر آن بگذارند و توگوساله را نزدیک عبادتگاه بیاور تا هارون و پسرانش دست .گوساله را در حضور خداوند در برابر عبادتگاه قربانی کن

.های قربانگاه بمال و بقیه را در پای آن بریزخون گوساله را با انگشت خود بر شاخ

ها را بگیر و برها و چربی دور آن‌های درون شکم گوساله سفیدی روی جگر قلوه‌همه چربی قربانگاه بسوزان و بقیه لاشه گوساله را با پوست و سرگین آن بیرون از اردوگاه ببر و همه را به .جا بسوزان‌عنوان قربانی گناهان در همان

ها بگذارند و آن را قربانی‌های خود را بر سر یکی از قوچ‌آنگاه هارون و پسرانش دست .کنند

خون قوچ بر چهار طرف قربانگاه پاشیده شود قوچ را چند قطعه تقسیم کن و احشام و .های قوچ روی قربانگاه بگذار و بسوزان‌ها را با کله و سایر قسمت‌هایش را بشوی سپس آن‌پاچه

هدایای روزانه

ساله روی قربانگاه قربانی کن یک بره را صبح و یک بره را عصر قربانی کن‌هر روز دو بره یک با بره اول یک کیلو آرد مرغوب که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد تقدیم کن یک لیتر شراب نیز به عنوان هدیه نوشیدنی تقدیم نما.

برده دیگر را موقع عصر قربانی کن و با همان مقدار روغن و آرد و شراب تقدیم کن این شود مورد پسند خداوند استقربانی که در آتش تقدیم می.

قربانگاه بخور

قربانگاه دیگری به شکل چهارگوش از چوب اقاقیا بساز تا روی آن بخور بسوزانند ضلع قربانگاه نیم متر باشد و بلندی آن یک متر آن را طوری بساز که در چهارگوشه آن چهار زائده به شکل شاخ باشد روکش قربانگاه و شاخ‌های آن از طلای خالص باشد.

هارون باید سالی یک بار با پاشیدن خون قربانی گناه بر شاخ‌های قربانگاه آن را تقدیس نماید این عمل باید هر سال مرتباً نسل اندر نسل انجام شود چون این قربانگاه برای خدا بسیار مقدس است.

هدیه برای عبادتگاه

شودکنی هر کسی که شمرده می‌اسرائیل را سرشماری می‌خداوند به موسی فرمود: هر موقع بنی باید برای جان خود به من فدیه دهد تا هنگام سرشماری بلایی بر قوم نازل نشود.

مثقال نقره است که باید به من تقدیم شودای که او باید بپردازد نیم‌فدیه.

ساله و بالاتر باید سرشماری شوند و این هدیه را به من بدهند آنکه ثروتمندتمام افراد بیست است از این مقدار بیشتر ندهد و آنکه فقیر است از این کمتر ندهد.

سبت روز استراحت

اسرائیل روز سبت را که برای شما تعیین کردم نگاه‌سپس خداوند به موسی فرمود: بگویید که بنی دارید زیرا این روز نشانی جاودانی بین من و شما خواهد بود تا بدانید من که خداوند هستم شما .ام‌را برای خود جدا ساخته

پس در روز سبت استراحت و عبادت کنید چون روز مقدسی است آنکه از این قانون .سرپیچی نماید و در این روز کار کند باید کشته شود

.در هفته فقط شش روز کار کنید و روز هفتم که روز مقدس خداوند است استراحت کنید

گوساله طلایی

وقتی بازگشت موسی از کوه سینا به طول انجامید مردم نزد هارون جمع شده گفتند: برخیز و دانیم بر سر موسی که ما را از مصر بیرون‌برای ما خدایی بساز تا ما را هدایت کند چون نمی .آورده چه آمده است

های زنان و دختران و پسران شماست پیش‌های طلا را که در گوش‌هارون گفت: گوشواره ها را ذوب‌های طلای خود را به هارون دادند هارون نیز آن‌من بیاورید بنابراین قوم گوشواره ای به شکل گوساله ساخت قوم اسرائیل وقتی‌کرده در قالبی که ساخته بود ریخت و مجسمه اسرائیل این همان خدایی است که شما را از مصر بیرون‌گوساله را دیدند فریاد برآوردند: ای بنی .آورده

هارون با دیدن این صحنه یک قربانگاه نیز جلوی آن گوساله ساخت و گفت: فردا برای .گیریم‌خداوند جشن می

های‌های سوختنی و قربانی‌روز بعد صبح زود وقتی مردم برخاستند پیش آن گوساله قربانی .آور زدندسلامتی تقدیم نمودند آنگاه نشسته خوردند و نوشیدند و دست به کارهای شرم

ها به همین زودی‌اند آن‌خداوند به موسی فرمود: بشتاب و به پایین برو چون قوم تو فاسد شده ای ساخته آن را پرستش‌اند و برای خود گوساله‌احکام مرا فراموش کرده و منحرف گشته اسرائیل این همان خدایی است که تو را از مصرگویند: ای بنی‌کنند و برایش قربانی کرده می‌می .بیرون آورده

ور ساخته همه رااند بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله‌دانم این قوم چقدر سرکش‌می .ها از تو قوم عظیمی به وجود خواهم آوردهلاک کنم بجای آن

ها را هلاک نکند و گفت: خداونداولی موسی از خداوند خدای خود خواهش کرد که آن ها را ازای؟ مگر با قدرت و معجزات عظیم خود آن‌گونه خشمگین شده‌چرا بر قوم خود این ها بگویند خدا ایشان را فریب داده از اینجا بیرون بردخواهی مصری‌مصر بیرون نیاوردی آیا می کنم از خشم خود بگردی‌ها بکشد و از روی زمین محو کند از تو خواهش می‌ها را در کوه‌تا آن و از مجازات قوم خود درگذری به یاد آور قولی را که به خدمتگزار خود ابراهیم اسحاق و

ای به یاد آور چگونه برای ایشان به ذات خود قسم خورده فرمودی: فرزندان شما رایعقوب داده های‌اند به نسل‌گردانم و سرزمینی را که درباره آن سخن گفته‌مثل ستارگان آسمان بیشمار می دهم تا همیشه در آن زندگی کنیدشما می.

بنابراین خدا از تصمیم خود منصرف شد.

وقت موسی از کوه پایین آمد در حالی که دو لوح سنگ در دست داشت که بر دو طرف‌آن ها ده فرمان خدا نوشته شده بود یوشع را که همراه موسی بود وقتی صدای داد و فریاد وآن لوح خاست شنید به موسی گفت: از اردوگاه صدای جنگ به‌خروش قوم را که از دامنه کوه برمی رسدگوش می.

ولی موسی گفت: این صدا صدای ساز و آواز است

وقتی به اردوگاه نزدیک شدند موسی چشمش به گوساله طلایی افتاد که مردم در برابرش ها را به پایین کوه پرت‌چنان خشمگین شد که لوح‌کردند پس موسی آن‌رقصیدند و شادی می‌می کرد سپس گوساله طلایی را گرفت در آتش انداخته آن را ذوب کرد و گردش را روی آب اسرائیل نوشانیدپاشید و از آن به بنی.

آنگاه به هارون گفت: این قوم به تو چه بدی کرده بودند که ایشان را چنین گناه بزرگی آلوده ساختی؟

شناسی که چقدر فاسدندهارون گفت: بر من خشم مگیر تو خود این قوم را خوب می.

چنین افسار گسیخته شده و پیش دشمنان خودوقتی موسی دید که قوم با کمک هارون این اند کنار دروازه اردوگاه ایستاد و با صدای بلند گفت: هر که طرف خداوند استآبرو کرده‌را بی پیش من بیاید تمام طایفه لاوی دور او جمع شدند.

ها گفت: امروز ثابت کردید که شایسته خدمت خداوند هستید با این که‌موسی به لاوی شود از فرمان خدا سرپیچی‌دانستید که اطاعت شما به قیمت جان پسران و برادرانتان تمام می‌می نکردید پس خدا به شما برکت خواهد داد.

روم تا درايد حال من به بالای کوه می‌روز بعد موسی به قوم گفت: شما مرتکب گناه شده حضور خداوند برای شما شفاعت کنم شاید خدا از گناهان شما درگذرد.

پس موسی به حضور خداوند بازگشت و دعا کرد: آه ای خداوند این قوم مرتکب گناه کنم گناه آنان را ببخش وگرنه اسم مرا ازاند تمنا می‌بزرگی شده برای خود بتی از طلا ساخته دفرت محو کن.

خداوند به موسی فرمود: چرا اسم تو را محو کنم هر که نسبت به من گناه کرده است اسم او را محو خواهم کرد.

اسرائیل نازل کردخداوند به خاطر پرستش بتی که هارون ساخته بود بلای هولناکی بر بنی.

بنددخدا با قوم اسرائیل دوباره عهد می

های نر گاو و گوسفند و بز شما به من تعلق دارد در برابر نخست زاده نر الاغتمام نخست زاده یک بره به من تقدیم کنید و اگر نخواستید این کار را بکنید گردن الاغ را بشکنید ولی برای تمام .پسران ارشد خود حتماً باید عوض دهید

قربانی سوختنی

خداوند از خیمه عبادت با موسی سخن گفت و به او فرمود که دستورات زیر را به قوم اسرائیل بدهد:

کند قربانی او باید گاو گوسفند و یا بز باشد اگر بخواهدوقتی کسی برای خداوند قربانی می عیب باشد شخصی که آن رابرای قربانی سوختنی یک گاو قربانی کند آن گاو باید نر و بی آورد باید دستش را روی سر حیوان بگذارد به این ترتیب آن قربانی پذیرفته شده گناهان‌می .کندشخص را کفاره می

.عیب باشداگر گوسفند یا بز برای قربانی بیاورند آن نیز باید نر و بی

خواهد برای قربانی سوختنی پرنده قربانی کند آن پرنده باید قمری یا جوجهاگر کسی می کبوتر باشد کاهن پرنده را بگیرد و جلوی قربانگاه ببرد و سرش را بکند به طوری که خونش بر ها را در طرف شرق‌دان و محتویات داخل شکمش را در آورد و آن‌پهلوی قربانگاه بریزد چینه های پرنده را گرفته آن راشود بیندازد سپس بال‌قربانگاه در جایی که خاکستر قربانگاه ریخته می از وسط پاره کند بدون اینکه پرنده دو تکه شود در این صورت مورد پسند خداوند قرار خواهد .گرفت

قربانی گناه

خداوند به موسی فرمود: تا به قوم اسرائیل بگوید هر که سهواً مرتکب گناهی شود و یکی از قوانین خداوند را زیر پا بگذارد باید طبق این مقررات عمل کند:

عیب به خداوند تقدیم کندای سالم و بی‌اگر خطا از کاهن اعظم سرزده باشد باید گوساله جا در حضورگوساله را دم در خیمه عبادت بیاورد دستش را روی سر آن بگذارد و همان خداوند سرش را ببرد کاهن اعظم مقداری از خون گوساله را به داخل خیمه عبادت ببرد سپس های قربانگاه بخور که داخل خیمه است بمالددر حضور خداوند قدری از خون را روی شاخ.

اگر تمام قوم اسرائیل سهواً مرتکب گناهی شوند و یکی از قوانین خداوند را زیر پا بگذارند شوندهر چند این کار را ندانسته انجام دهند مقصر محسوب می.

ای برای کفاره گناه خود قربانی کنندها به گناه خود پی ببرند باید گوساله‌وقتی آن.

های خودگوساله را به خیمه عبادت بیاورند و در آنجا بزرگان قوم در حضور خداوند دست را روی سر حیوان بگذارند و آن را ذبح کنند آنگاه کاهن اعظم مقداری از خون گوساله را به داخل خیمه عبادت بیاورد و انگشت خود را در خون فرو برد و در حضور خداوند آن را هفت های قربانگاه‌بار جلوی پرنده قدس القداس بپاشد بعد در حضور خداوند قدری از خون را بر شاخ بخور که در خیمه عبادت است بمالد.

کاهن اعظم باید از همان روش قربانی گناه پیروی کند به این طریق برای قوم خدا کفاره خواهد کرد و خطای آنان بخشیده خواهد شد.

های قربانگاه قربانی‌کاهن قدری از خون قربانی گناه را بگیرد و با انگشت خود روی شاخ سوختنی بمالد و بقیه خون را به پای قربانگاه بریزد تمام پیه باید سوخته شود.

اگر یک فرد عادی سهواً مرتکب گناهی شود و یکی از قوانین خداوند را زیر پا گذارد عیب بیاورد تا آن را برای گناهش قربانی کندشود باید یک بز ماده سالم و بی‌مقصر محسوب می و این مورد پسند خداوند خواهد بود به این ترتیب کاهن گناه آن فرد را کفاره خواهد کرد و او بخشیده خواهد شد.

عیب باشداگر آن شخص بخواهد برای کفاره گناهش بره قربانی کند باید آن بره ماده و بی

...او باید دست خود را روی سر بره

موارد قربانی گناه

هرگاه کسی از وقوع جرمی اطلاع داشته باشد ولی در مورد آنچه که دیده یا شنیده در دادگاه شهادت ندهد مجرم است.

هرگاه کسی لاشه حیوان حرام گوشتی را لمس کند حتی اگر ندانسته نجس و مجرم است.

هرگاه کسی نجاست انسان را لمس کند حتی اگر ندانسته وقتی متوجه شد چه کرده است مجرم است.

اگر کسی نسنجیده قولی دهد و قسم بخورد که آن را بجا آورد ولی بعد پی ببرد که قول بی‌جایی داده است مجرم است.

در هر یک از این موارد شخص باید به گناهش اعتراف کند و برای قربانی گناه خود یک بره یا یک بز ماده نزد خداوند بیاورد تا کاهن برایش کفاره کند.

اگر شخص مجرم تنگدست باشد می‌تواند دو قمری یا دو جوجه کبوتر برای کفاره گناه‌ای را که برای قربانی گناه آورده بگیرد و سرش را ببرد خود به خداوند تقدیم کند کاهن پرنده ولی طوری که از سرش جدا نشود سپس قدری از خون آن را در پهلوی قربانگاه بپاشد و بقیه را به پای قربانگاه بریزد این قربانی گناه است پرنده دوم را به عنوان قربانی سوختنی طبق دستورالعملی که قبلاً داده شده است قربانی کند به این ترتیب کاهن برای گناه او کفاره خواهد کرد و گناه او بخشیده خواهد شد.

قربانی جبران

خداوند این دستورات را به موسی داد:

ای که در نظر خداوند مقدس است سهواً قصور ورزد باید یک‌هر گاه کسی در دادن هدیه
عیب برای قربانی جبران به خداوند تقدیم نمایدقوچ سالم و بی.

مقررات قربانی گناه

خداوند به موسی فرمود: که در مورد قربانی گناه این مقررات را به هارون و پسرانش بدهد این های سوختنی راقربانی بسیار مقدس است و باید در حضور خداوند در جایی ذبح شود که قربانی .برندسر می

کند گوشت آن را در حیاط قربانگاه که جایی مقدس استکاهنی که قربانی را تقدیم می اند کاهنان اجازه دارند به این گوشت دست بزنند اگر خونبخورد فقط کسانی که تقدیس شده .آن قربانی به لباس ایشان بپاشد باید لباس خود را در مکانی مقدس بشویند

مراسم تقدیس هارون و پسرانش

.های خود را روی سر آن گذاشتندبعد گوساله قربانی گناه را جلو آورد و هارون پسرانش دست

موسی گوساله را ذبح کرد و قدری از خون آن را با انگشت بر چهار شاخ قربانگاه مالید تا آن را ظاهر سازد باقیمانده خون را به پای قربانگاه ریخت به این ترتیب قربانگاه را تقدیس کرده ها راها و چربی روی آنبرای آن کفاره نمود سپس تمام پیه داخل شکم سفیدی روی جگر قلوه طور که خداوند فرموده بود لاشه و پوست وگرفت و همه را روی قربانگاه سوزانید و همان .سرگین گوساله را در خارج از اردوگاه سوزاند

تقدیم قربانی توسط کاهنان

در روز هشتم موسی هارون و پسرانش را با بزرگان قوم اسرائیل جمع کرد و به هارون گفت: عیب برای قربانی سوختنیعیب برای قربانی گناه و یک قوچ سالم و بی‌یک گوساله نر سالم و بی ها را به حضور خداوند تقدیم کن بعد به قوم اسرائیل بگو که یک بزغاله نر برای‌بگیر و آن عیب باشند برای قربانی‌ساله و بی‌قربانی گناه خود و یک گوساله و یک بره که هر دو یک ها قوم اسرائیل باید یک گاو و یک قوچ برای قربانی سلامتی و آردسوختنی بیاورند علاوه بر این مخلوط با روغن زیتون برای هدیه آردی به خدا تقدیم کند زیرا امروز خداوند بر ایشان ظاهر خواهد شد.

پس قوم آنچه را که موسی امر فرموده بود جلوی خیمه عبادت آوردند و تمام جماعت نزدیک شده در حضور خدا ایستادند.

موسی به ایشان گفت: خداوند فرموده دستورات او را انجام دهید تا حضور پرجلال خود را بر شما ظاهر کند.

طور که خداوند فرموده است قربانیآنگاه موسی به هارون گفت: نزدیک قربانگاه بیا و همان گناه و قربانی سوختنی خود را تقدیم کرده برای خود کفاره کن.

بنابراین هارون نزدیک قربانگاه رفت و گوساله قربانی خود را ذبح کرد

پس از آن هارون قربانی سوختنی را ذبح کرد و پسرانش خون قربانی را آوردند و هارون آن های دیگر حیوان را نزد هارون آوردند و اورا بر چهار طرف قربانگاه پاشید ایشان کله و قطعه ها را در قربانگاه سوزانیدآن.

گناه ناداب و ابیهو

ناداب و ابیهو پسران هارون بر خلاف امر خداوند آتش غیرمجاز بر آتشدان خود نهاده بر آن بخور گذاشتند و به حضور خدا تقدیم کردند.

جا در حضورها را در همان‌ها را سوزاند و آن‌ناگاه آتش از حضور خداوند بیرون آمد آن خداوند مردند.

آنگاه موسی به هارون گفت: منظور خداوند همین بود وقتی فرمود کسانی که مرا خدمت کنند باید حرمت قدوسیت مرا نگاه دارند تا تمام قوم مرا احترام کنند پس هارون خاموش‌می ماند.

بعد موسی میشائیل و الصافان (پسران عزییل عموی هارون) صدا زد و به ایشان گفت: بروید و اجساد را از داخل خیمه عبادت بردارید و به خارج از اردوگاه ببرید.

های کهانشان از اردوگاه‌طور که موسی گفته بود ایشان را در پیراهن‌ها رفتند و همان‌آن بیرون بردند.

آنگاه موسی به هارون و پسرانش العاز و ایتامار گفت: عزاداری ننمایید موی سرتان را ژولیده نکنید گریبان لباس خود را چاک نزنید اگر عزاداری کنید خدا شما را نیز هلاک خواهد کرد.

حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت

:خداوند به موسی و هارون فرمود: که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهند

هر حیوانی که شکافته سم باشد و نشخوار کند حلال گوشت است ولی گوشت شتر گورکن
.کنند اما شکافته سم نیستندو خرگوش را نباید خورد زیرا این حیوانات هر چند نشخوار می

کند حتی نباید به‌گوشت خوک را نباید خورد زیرا هر چند شکافته سم است اما نشخوار نمی
.ها حرام استلاشه آن دست زد زیرا گوشت آن

توانیدهایی را می‌کنند چه در رودخانه باشند چه در دریا آن‌حیواناتی که در آب زندگی می
.اندبخورید که باله و فلس داشته باشند تمام جانوران آبزی دیگر برای شما حرام

کنم هر جانور آبزی که‌ها دست بزنید باز تکرار می‌ها را بخورید نه به لاشه آن‌نه گوشت آن
.باله و فلس نداشته باشد برای شما حرام است

ها را نباید بخورید عقاب، جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ،از میان پرندگان این
قاز، هدهد و خفاش‌خوار، مرغ سقا، قره‌ماهی‌لک، مرغ‌شترمرغ، مرغ دریایی، لک

جهند یعنی ملخ و انواع گوناگون‌هایی که می‌حشرات بالدار نباید خورده شوند به جز آن
.اندتوان خورد اما سایر حشرات بالدار برای شما حرام‌ها را می‌این

طهارت بعد از زایمان

خداوند به موسی فرمود: هرگاه زنی پسری بزاید آن زن تا مدت هفت روز شرعاً نجس خواهد .گونه که به هنگام عادت ماهانه نجس استبود همان

ریزیسه روز صبر کند تا از خونوروز هشتم پسرش باید ختنه شود آن زن باید مدت سی .خود کاملاً طاهر گردد در این مدت او نباید به چیز مقدسی دست بزند و وارد عبادتگاه شود

وشش روزهرگاه زنی دختری بزاید آن زن تا دو هفته شرعاً نجس خواهد بود او باید شصت .ریزی خود کاملاً طاهر شودصبر کند تا از خون

سالهوقتی مدت طهارت تمام شد نوزاد خواه پسر باشد خواه دختر مادرش باید یک بره یک .برای قربانی سوختنی و یک جوجه کبوتر یا قمری برای قربانی گناه تقدیم کند

تواند دو قمری یا دو جوجهاگر آن زن فقیرتر از آن باشد که بتواند یک بره قربانی کند می .کبوتر بیاورد یکی برای قربانی سوختنی و یکی برای قربانی گناه

طهارت از جذام

خداوند این دستورات را درباره شخصی که مرض جذام او شفا یافته است به موسی داد:

کاهن باید برای معاینه او از اردوگاه بیرون رود اگر دید که جذام برطرف شده دستور دهد دو پرنده زنده حلال گوشت چند تکه چوب سرو نخ قرمز و چند شاخه زوفا برای مراسم تطهیر شخص شفا یافته بیاورند.

سپس دستور دهد یکی از پرندگان را در یک ظرف سفالین که آن را روی آب روان گرفته ای که سرش بریده‌باشند سر ببرند و چون سرو نخ قرمز شاخه زوفا و پرنده زنده را در خون پرنده شده فرو کند سپس کاهن خون را هفت مرتبه روی شخصی که از جذام شفا یافته بپاشد و او را شرعاً طاهر اعلام کند و پرنده زنده را هم در صحرا رها کند.

کندترشحاتی که تولید نجاست می

اش شرعاً نجس خواهد بود در آن مدت هر کس به او دست‌زن تا هفت روز بعد از عادت ماهانه بزند تا غروب نجس خواهد شد.

او روی هر چیزی بخوابد یا بنشیند آن چیز نجس خواهد شد.

اگر کسی به رختخواب آن زن یا به چیزی که او روی آن نشسته باشد دست بزند باید لباس خود را بشوید و غسل کند و شرعاً تا غروب نجس خواهد بود مردی که در این مدت با او نزدیکی کند شرعاً تا هفت روز نجس خواهد بود و هر رختخوابی که او روی آن بخوابد نجس خواهد بود.

اگر خونریزی عادت ماهانه بیش از حد معمول جریان داشته باشد یا در طول ماه عادت ماهانه او شروع شود همان دستورات بالا باید اجرا گردد بنابراین در آن مدت او روی هر چیزی که بخوابد یا بنشیند درست مثل دوره عادت ماهانه عادی نجس خواهد بود.

روز کفاره

پس از آنکه دو پسر هارون به علت سوزاندن بخور بر آتش غیر مجاز در حضور خداوند مردند خداوند به موسی فرمود: به برادرت هارون بگو که غیر از موعد مقرر در وقت دیگری به القداس که پشت پرده است و صندوق عهد و تخت رحمت در آن قرار دارند داخل نشودقدس مبادا بمیرد چون من در ابر بالای تخت رحمت حضور دارم شرایط داخل شدن او به آنجا از این .قرار است او باید یک گوساله برای قربانی گناه و یک قوچ برای قربانی سوختنی بیاورد

:سپس خداوند این مقررات را داد

القداس داخل شود باید غسل نموده لباس مخصوص کاهن بپوشدقبل از اینکه هارون به قدس یعنی پیراهن مقدس کتانی لباس زیر از جنس کتان کمربند کتان و عمامه کتان آن وقت قوم .اسرائیل دو بز نر برای قربانی گناهشان و یک قوچ برای قربانی سوختنی نزد او بیاورد

هارون باید اول گوساله را به عنوان قربانی گناه خویش به حضور خداوند تقدیم کند و برای .اش کفاره نمایدخود و خانواده

بستر شود و آن کنیز هنوز بازخرید و آزاداگر مردی با کنیزی که نامزد شخص دیگری است هم نشده باشد ایشان را نباید کشت بلکه باید تنبیه کرد چون کنیز آزاد نبوده است.

مردی که آن دختر را فریب داده باید به عنوان قربانی جبران قوچی را دم در خیمه عبادت به حضور خداوند بیاورد.

مجازات گناهان

:خداوند همچنین این دستورات را برای قوم اسرائیل داد

هر کس چه اسرائیلی باشد چه غریب اگر بچه خود را میان بت مولک قربانی کند قوم خیزم و او را از میان قوم اسرائیل طرداسرائیل باید او را سنگسار کند من خود بر ضد او برمی کرده و به سزای اعمالش خواهم رساند زیرا فرزند خود را برای مولک قربانی کرده و بدین حرمت ساخته استوسیله عبادتگاه مرا نجس نموده و نام مقدس مرا بی.

خبرند و نخواهند او را بکشنداگر اهالی محل وانمود کنند که از کاری که آن مرد کرده بی خیزم و او را با تمامی اشخاص که از مولک پیروی‌اش برمی‌آنگاه من بر ضد او و خانواده رسانم‌کنم و به سزای اعمالشان می‌اند طرد می‌اند و به من خیانت ورزیده‌نموده.

.کسی که پدر و مادرش را نفرین کند باید کشته شود و خونش بر گردن خودش خواهد بود

.اگر فردی با همسر شخص دیگری زنا کند مرد و زن هر دو باید کشته شوند

کرده پس آن مرد و زن بایداحترامی‌بستر شود به پدر خود بی‌اگر مردی با زن پدر خود هم کشته شوند.

.اندبستر شود هر دو باید کشته شوند زیرا زنا کرده‌اگر مردی با عروس خود هم

اند و باید کشته شوند و خونشان به‌اگر دو مرد با هم نزدیکی کنند عمل قبیحی انجام داده گردن خودشان است.

زنده‌اگر مردی با زنی و مادر آن زن نزدیکی کند گناه بزرگی کرده و هر سه را باید زنده سوزانده شوند تا این لکه ننگ از دامن شما پاک شود.

اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند آن مرد و آن حیوان باید کشته شوند اگر زنی با حیوانی نزدیکی کند آن زن و حیوان نیز باید کشته شوند و خونشان به گردن خودشان است.

بستر شود خواه دختر پدرش باشد خواه‌اگر مردی با خواهر خود ازدواج کند و با او هم آوری کرده و هر دو باید درملأعام از میان قوم طرد شوند و آن مرد باید به‌مادرش عمل شرم عصمت کرده استسزای عمل خود برسد زیرا خواهر خود را بی.

اسرائیل طرد شود زیرابستر شود باید از قوم بنی‌اگر مردی با زنی به هنگام عادت ماهانه هم
مقررات طهارت را رعایت نکرده است.

احترامی‌اگر مردی زن برادر خود را به زنی بگیرد کار قبیحی کرده است زیرا به برادرش بی
اولاد خواهند مردنموده است هر دوی ایشان بی.

باید از تمامی قوانین و دستورات من اطاعت کنید تا شما را از سرزمین جدیدتان بیرون نکنم.

احضار کننده روح یا جادوگر چه مرد باشد چه زن باید حتماً سنگسار شود خون او به گردن
خودش است.

تقدس کاهنان

های ریش خود را بتراشند و یا بدن خود را مجروح کنندکاهنان نباید موی سر یا گوشه

عصمت کرده یا با زنی که طلاق گرفته ازدواج کندکاهن نباید با یک فاحشه که خود را بی
.چون او مرد مقدسی است

های آینده هر کدام از فرزندانش کهخداوند به موسی فرمود: به هارون بگو که در نسل
.عضوی از بدنش معیوب باشد نباید هدایای خوراکی را به حضور من تقدیم کند

الخلقت، دست یا پا شکسته،کسی که نقصی در صورت داشته باشد و یا کور، شل، ناقص
گوژپشت، کوتوله، چشم معیوب، یا مرض پوستی داشته باشد یا خواجه باشد به سبب نقص

ها و هدایاتقدس قربانی

کاهنی که جذامی باشد یا از بدنش مایع ترشح شود تا وقتی که شرعاً طاهر نشده حق ندارد از های مقدس بخوردقربانی.

ای دست بزند یا در اثر خروج منی نجس گردد و یا حیوان و یاهر کاهنی که به جنازه شخصی را که شرعاً نجس است لمس کند تا عصر نجس خواهد بود و تا هنگام غروب که غسل های مقدس بخوردکند نباید از قربانی‌می.

کاهن نباید گوشت حیوان مرده یا حیوانی را که جانوران وحشی آن را دیده باشند بخورد کند به کاهنان بگو با دقت از این دستورات اطاعت کنند مباداچون این عمل او را نجس می مجرم شناخته شده به سبب سرپیچی از این قوانین بمیرند من که خداوند هستم ایشان را تقدیس ام‌کرده.

خداوند به موسی فرمود وقتی گاو یا گوسفند یا بزی زاییده شود باید تا هفت روز پیش توان آن را بر آتش برای خداوند قربانی کردمادرش بماند ولی از روز هشتم به بعد می.

گاو یا گوسفندی را با نوزادش در یک روز سر نبرید وقتی که قربانی شکرگزاری به من که کنید باید طبق مقررات عمل کنید تا مورد قبول من واقع شود در همان‌خداوند هستم تقدیم می روز تمام گوشت حیوان قربانی شده را بخورید و نگذارید چیزی از آن برای روز بعد باقی بماند.

سال یوبیل

نژادان اسرائیلی تو فقیر شد و خود را به تو فروخت تو نباید با او مثل برده رفتاراگر یکی از هم کنی بلکه باید با او مثل کارگر روزمزد یا مهمان رفتار کنی و او فقط تا سال یوبیل برای تو کار کند در این سال او باید با پسرانش از پیش تو برود و نزد فامیل و املاک خود بازگردد شما بندگان خداوند هستید و خداوند شما را از مصر بیرون آورد پس نباید به بردگی فروخته شوید با ایشان با خشونت رفتار نکن و از خدای خود بترس اما اجازه دارید بردگانی از اقوامی که در توانید فرزندان غریبانی را که در میان شمااند خریداری کنید و همچنین می‌اطراف شما ساکن اند بخرید حتی اگر در سرزمین شما به دنیا آمده باشند آنان بردگان همیشگی شما خواهندساکن توانید ایشان را بر فرزندانتان واگذارید ولی با برادرانتان از قوم اسرائیل‌بود و بعد از خودتان می .چنین رفتار نکنید

پاداش اطاعت

دشمنانتان را تعقیب خواهید کرد و ایشان را با شمشیرهایتان خواهید کشت پنج نفر از شما صد هزار نفر را تمام دشمنانتان را شکست خواهید داد ونفر را تعقیب خواهند کرد و صد نفرتان ده .ام وفا خواهم کردشما را کثیر گردانیده به عهدی که با شما بسته

مجازات نا اطاعتی

امولی اگر به من گوش ندهید و مرا اطاعت نکنید قوانین مرا رد کنید و عهدی را که با شما بسته هایتان را کوربشکنید آنگاه من شما را تنبیه خواهم کرد و ترس و امراض مهلك و تبی که چشم کند و عمرتان را تلف نماید برای شما خواهم فرستاد اگر باز هم مرا اطاعت نکنید هفت بار شدیدتر از پیش شما را به خاطر گناهانتان مجازات خواهم کرد قدرت شما را که با آن فخر باران و زمینتان خشک خواهد شدکنید در هم خواهم کوبید آسمانتان بی‌می.

فرستم تاها باز هم مرا اطاعت نکنید آنگاه جانوران وحشی را می‌اگر بعد از همه این هایتان بدون‌فرزندانتان را بکشد و حیوانات شما را هلاك کند و تعداد جمعیت شما بکاهد تا راه رهگذر و متروك شوند.

کنم وقتی از دست‌کشم علیه شما جنگ برپا می‌اگر باز هم اصلاح نشوید از شما انتقام می دشمن به شهرهایتان بگریزید در آنجا وبا به میان شما خواهم فرستاد و شما مغلوب دشمنانتان خواهید شد و ذخیره آرد شما را از بین خواهم برد.

شوم به حدی که از شدت‌با این وصف اگر بازهم به من گوش ندهید به شدت غضبناك می هایتان‌خانه‌هایتان را نخواهم پذیرفت بت‌گرسنگی پسران و دختران خود را خواهید خورد قربانی ها پراکنده شویدرا خراب خواهم کرد بلای جنگ بر شما نازل خواهم کرد تا در میان قوم.

اید در آنجا پیوسته‌کنم که آن عده که از شما هم به سرزمین دشمن به اسارت رفته‌کاری می در ترس و وحشت به سر برید.

قوانین مربوط به موقوفات

وقف شود می تواند مبلغ معینی بپردازد و خود را ازهرگاه شخصی به مورد نذری به خداوند وقف شود می
وقف آزاد سازد مردی که سنش بین بیست تا شصت سال است پنجاه مثقال نقره بپردازد ولی اگر
کسی فقیرتر از آن باشد نزد کاهن آورده شود و کاهن مبلغی را تعیین کند که او قادر به پرداخت
آن باشد.

اولین نوزاد هر حیوانی متعلق به خداوند است.

چیزی که تماماً وقف خدا شده باشد چه انسان و چه حیوان و چه مزرعه خانوادگی هرگز
فروخته یا بازخرید نشود چون برای خداوند بسیار مقدس است کسی که در دادگاه به مرگ
محکوم شده باشد نمی تواند جان خود را بازخرید نماید بلکه حتماً باید کشته شود.

نخستین سرشماری قوم اسرائیل

باشد چون خداوند به موسی فرموده بود تمام قبیله لاوی رااین سرشماری شامل مردان لاوی نمی ها انجام امور خیمه عبادت‌از خدمت نظام معاف کن و ایشان را سرشماری نکن زیرا وظیفه لاوی ها باید آن را جمع کنند و دوباره آن راجایی خیمه عبادت لاوی‌جایی آن است هنگام جابه‌و جابه .برپا سازند هر کس دیگری به آن دست بزند کشته خواهد شد

شوندلاویان برای خدمت به کاهنان تعیین می

خداوند به موسی فرمود: قبیله لاوی را فراخوان و ایشان را به عنوان دستیاران هارون نزد او حاضر کن ایشان باید از دستورات او پیروی نموده از خیمه عبادت نگهداری کنند هارون و پسرانش باید وظایف کاهنی را انجام دهند هر کس دیگری که بخواهد این کار را انجام دهد باید کشته شود.

سازی اردوپاک

خداوند به موسی گفت: به قوم اسرائیل بگو که تمام اشخاص جذامی و همه کسانی را که اند از اردوگاه بیرون رانند خواه مردجراحت دارند و آنانی را که بر اثر تماس با جنازه نجس شده باشد خواه زن

جبران خسارت

سپس خداوند به موسی فرمود: به قوم اسرائیل بگوید که هر کس چه مرد و چه زن به خدا خیانت کرد خسارتی به کسی وارد آورد باید به گناه خود اعتراف نموده علاوه بر جبران کامل خسارت پنجم خسارت وارده را نیز به شخص خسارت دیده بپردازدیک.

مقررات نذر

باشد و موی سرش به علامت نذر بلند است او نباید به‌در طول مدتی که وقف خداوند می ای نزدیک شود حتی اگر جنازه پدر مادر برادر یا خواهرش باشد او در تمام آن مدت وقف‌مرده شود و باید بعد از هفت روزباشد اگر کسی ناگهان در کنار او بمیرد او نجس می‌خداوند می موی خود را بتراشد تا نجاستش پاک شود روز هشتم باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر پیش .کاهن دم در خیمه عبادت بیاورد

هدایای تقدیمی برای تقدیس خیمه عبادت

پس رهبران هدایای خود را به ترتیب زیر تقدیم نمودند:

روز اول از قبیله یهودا نهشون پسر عمینا داب

...

روز دوازدهم از قبیله نفتالی اخیر پسر عینان

هدایای تقدیمی هر یک از رهبران کاملاً مشابه یکدیگر بود عبارت بود از:

صد گرم‌یک سینه نقره به وزن یک و نیم کیلوگرم با یک کاسه نقره به وزن هشت

یک ظرف طلایی به وزن صد و ده گرم پر از بخور خوشبو

ساله برای قربانی سوختنی‌یک گاو نر جوان یک قوچ و یک بره نر یک

ساله برای قربانی‌یک بز نر برای قربانی گناه دو گاو نر پنج قوچ پنج بز نر و پنج بره نر یک سلامتی

آتشی از جانب خداوند

ها را شنید وهای خود لب به شکایت گشودند خداوند شکایت آنقوم اسرائیل به خاطر سختی غضبش افروخته شد آتش خداوند از یک سو اردو شروع به نابود کردن قوم کرد ایشان فریاد سر داده از موسی کمک خواستند و چون موسی برای آنان دعا کرد آتش متوقف شد از آن پس آنجا را تبعیره یعنی سوختن نامیدند.

فرستدخداوند بلدرچین می

ها اطراف اردوگاه را از هر طرف به‌خداوند بادی وزانید که از دریا بلدرچین آمد بلدرچین اسرائیل تمام آن‌مسافت چند کیلومتر در ارتفاعی غریب یک متر از سطح زمین پر ساختند بنی روز و آن شب و روز بعد از آن بلدرچین گرفتند حداقل وزن پرندگانی که هر کس جمع کرده ها را در اطراف اردوگاه پهن‌ها آن‌بود غریب سیصد من بود به منظور خشک کردن بلدرچین اسرائیل افروخته شدکردند ولی به محض اینکه شروع به خوردن گوشت کردند خشم خدا بر بنی .و بلایی سخت نازل کرد

تنبیه مریم

روزی مریم و هارون موسی را به علت اینکه زن او حبشی بود سرزنش کردند و گفتند: آیا خداوند فقط به وسیله موسی سخن گفته است مگر او به وسیله ما نیز سخن نگفته است خداوند ها را شنید و فوراً موسی و هارون و مریم را به خیمه عبادت فراخواند و فرمود: سه نفرسخنان آن شما به اینجا بیایید آنگاه خداوند در ستون ابر نازل شد و فرمود: هارون و مریم جلو بیایند سپس کنم ولی با موسی که خدمتگزار منخدا گفت: من با یک نبی به وسیله رؤیا و خواب صحبت می کند من با وی رودررو گویم چون او قوم مرا با وفاداری خدمت می‌است به این طریق سخن نمی بیند چطور جرأت کردید او را سرزنش کنم نه با رمز و او تجلی مرا میو آشکارا صحبت می کنید پس خشم خداوند بر ایشان افروخته شد و خداوند از نزد ایشان رفت به محض اینکه ابر از .روی خیمه عبادت برخاست بدن مریم از مرض جذام سفید شد

شورش علیه خدا

ها از دست موسی و هارونبا شنیدن این خبر قوم اسرائیل تمام شب با صدای بلند گریستند آن شدیم زیراگفتند: کاش در مصر مرده بودیم یا در همین بیابان تلف می‌کردند و می‌شکایت می مردن بهتر از این است که به سرزمینی که در پیش داریم برویم که خداوند ما را هلاک کند و شوند بیایید به مصر بازگردیم یک رهبر انتخاب کنیم تا ما را به مصرهایمان اسیر می‌زنان و بچه .بازگرداند

موسی و هارون در برابر قوم اسرائیل به خاک افتادند یوشع و کالیب که به بررسی سرزمین کنعان رفته بودند جامه خود را چاک زدند و گفتند: سرزمینی که بررسی کردیم سرزمین بسیار .خوبی بود اگر خداوند از ما راضی است ما را به سلامت به این سرزمین حاصلخیز برساند

ولی قوم اسرائیل به عوض قبول این پیشنهاد ایشان را تهدید به مرگ کردند که ناگاه حضور پرجلال خداوند در خیمه عبادت بر تمام قوم نمایان گردید و خداوند به موسی فرمود: تا به کی کنم و از توآورید من ایشان را هلاک می‌کنند آیا باز به من ایمان نمی‌این قوم مرا اهانت می .آورم‌تر و نیرومندتر به وجود می‌قومی بزرگ

ها این‌ها این را بشنوند چه خواهند گفت مصری‌موسی به خدا عرض کرد: اما وقتی مصری کنم قدرت عظیمت راموضوع را برای ساکنان سرزمین کنعان تعریف خواهند کرد التماست می .با بخشیدن گناهان ما نمایان ساخته محبت عظیم خود را به ما نشان دهی

بخشم ولی به حیات خودم و به حضورای می‌ها را چنانکه استدعا کرده‌خدا فرمود: من آن اند و ازکدام از آنانی که جلال و معجزات مرا در مصر دیده‌کنم که هیچ‌پرجلالم سوگند یاد می .ام نخواهند شداند موفق بدین سرزمینی که به اجدادشان وعده داده‌اطاعت سرباز زده

سپس خداوند به موسی و هارون گفت: این قوم بدکار و شرور تا به کی از من شکایت ها گوش دهم به ایشان بگو که خداوند به حیات خود قسم‌کنند تا به کی باید به غرغر آن‌می ترسیدید به سرتان بیاورد همه شما در این بیابان خواهید مردخورد که آنچه را که از آن می‌می .ایمانی شما چهل سال در این بیابان سرگردان خواهند بودفرزندانتان به خاطر بی

ها به تلخی گریستند روز بعدوقتی موسی سخنان خدا را به گوش قوم اسرائیل رساند آن

ایم‌دانیم که گناه کرده‌گفتند: ما می‌ها برخاسته روانه سرزمین موعود شدند و می‌صبح زود آن سوی سرزمینی برویم که خدا به ما وعده داده است‌ایم به‌حالا آماده.

موسی گفت: اما شما با این کارتان از فرمان خدا در مورد بازگشت به بیابان سرپیچی کنیدمی.

ها به سخنان موسی توجه نکردند و با اینکه صندوق عهد خداوند و موسی از اردوگاه‌ولی آن های‌ها خودسرانه روانه سرزمین موعود شدند آنگاه عمالیقیها و کنعانی‌حرکت نکرده بودند آن ساکن کوهستان پایین آمدند و به قوم اسرائیل حمله کردند آنان را شکست دادند و تا حرما تعقیب نمودند.

قوانین قربانی

ها وارد سرزمینخداوند به موسی فرمود: این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد و وقتی که آن ها را رعایت کنندشوند آنموعود می

شود و موردهرگاه بخواهند قربانی سوختنی یا هر نوع قربانی دیگر که در آتش تقدیم می ای قربانی‌ها باید گوسفند بز گاو یا قوچ باشد اگر بره‌پسند خداوند است تقدیم کنند قربانی آن شود باید همراه آن یک کیلو آرد مرغوب همراه با یک لیتر روغن به عنوان هدیه آردی و نیزمی .یک لیتر شراب به عنوان هدیه نوشیدنی تقدیم شود

اگر قربانی یک قوچ باشد باید همراه آن دو کیلوگرم آرد یک و نیم لیتر روغن به عنوان هدیه آردی و یک و نیم لیتر شراب به عنوان هدیه نوشیدنی تقدیم شود این قربانی مورد پسند .خداوند است

مردی که قانون روز سبت را شکست

آوری هیزم در روز سبت‌ها به هنگام جمع‌یک روز که قوم اسرائیل در بیابان بودند یکی از آن غافلگیر شد پس او را گرفته پیش موسی و هارون و سایر رهبران بردند ایشان او را به زندان انداختند زیرا روشن نبود که در این مورد چه باید کرد.

خداوند به موسی فرمود: این شخص باید کشته شود تمام قوم اسرائیل او را در خارج از طور که خدا فرمان داده بوداردوگاه سنگسار کنند تا بمیرد پس او را از اردوگاه بیرون برده همان کشتند.

شورش قورح داتان و ابیرام

یک روز قورح از قبیله لاوی با داتان و ابیرام پسران الیاب و اون پسر فالت که هر سه از قبیله رئوبین بودند با هم توطئه کردند که علیه موسی شورش کنند دویست و پنجاه نفر از سران معروف اسرائیل که توسط مردم انتخاب شده بودند شرکت داشتند.

کدام‌کنید شما از هیچ‌ایشان نزدیک موسی و هارون رفته گفتند: شما از حد خود تجاوز می اند و خداوند با همگی ما است پس چه حقی دارید خوداز ما بهتر نیستید همه قوم اسرائیل مقدس را در رأس قوم خداوند قرار دهید.

موسی وقتی سخنان ایشان را شنید به خاک افتاد سپس به قورح و آنانی که با او بودند گفت: فردا صبح خداوند به شما نشان خواهد داد که چه کسی به او تعلق دارد و مقدس است و خداوند ای قورح تو و تمام کسانی که با تو هستند فرداچه کسی را به عنوان کاهن خود انتخاب کرده ها بریزید ای‌ها بگذارید و در حضور خداوند بخور در آن‌ها گرفته آتش در آن‌صبح آتشدان کنیدپسران لاوی این شما هستید که از حد خود تجاوز می.

ها گوش دهید آیا به نظر شما این امرموسی به قورح و آنانی که با او بود گفت: ای لاوی کوچکی است که خدای اسرائیل شما را برگزیده آیا این وظیفه را که خداوند فقط به شما اید مگر هارون چه کرده‌دانید با این کار در واقع بر ضد خدا قیام کرده‌ها داده ناچیز می‌لاوی کنیداست که از او شکایت می.

ها نیامدندبعد موسی به دنبال داتان و ابیرام فرستاد ولی آن.

خواهیم بیاییم‌خواهی فریب دهی ما نمی‌ها گفتند: چه کسی را می‌آن.

های ایشان را قبول نکن من حتی‌پس موسی بسیار خشمگین شد به خداوند گفت: قربانی ام‌ها نرسانیده‌ام و زیانی به یکی از آن‌یک الاغی هم از ایشان نگرفته.

موسی به قورح گفت: تو و تمامی یارانت فردا صبح به حضور خداوند بیایید هارون نیز اینجا ها همین کار را کردند قورح تمامی قوم اسرائیل را علیه موسی و هارون تحریک‌خواهد بود آن کرده بود.

حضور پرجلال خداوند بر تمام قوم اسرائیل نمایان شد خداوند به موسی و هارون فرمود: از

ها را هلاک کنم‌کنار این قوم دور شوید تا فوراً آن.

ولی موسی و هارون به خاک افتادند و عرض کردند: آیا به خاطر گناه یک نفر نسبت شوی؟تمامی قوم خشمگین می‌به

های آنان دور شونداسرائیل بگو از کنار خیمه‌خدا به موسی فرمود: پس به بنی.

کردند پهلوی خیمه داتان و ابیرام‌پس موسی در حالی که رهبران اسرائیل او را همراهی می های این مردان بدکار دور شویدشتافت او به قوم اسرائیل گفت: از اطراف خیمه.

هایشان بیرون آمده دم درداتان و ابیرام با زنان و فرزندان و پسران و اطفال خود از خیمه ایستادند.

موسی گفت: حال خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا تمامی این کارها را انجام دهم و به محض اینکه سخنان موسی تمام شد ناگهان زمین زیر پای قورح داتان و ابیرام دهان ها ایستاده بودند همراه با دار و ندارشان فروها و همدستانی که با آن‌ها را با خانواده‌گشود و آن برد.

آب طهارت

:خداوند به موسی و هارون فرمود: که این قوانین را به قوم اسرائیل بدهید

عیب که هرگز یوغ بر گردنش گذاشته نشده است بیاورید و آن را به‌یک گاو سرخ بی .کاهن بدهید تا وی آن را از اردوگاه بیرون ببرد و یک نفر در حضور او سر آن را ببرد

کاهن کمی از خون گاو را گرفته با انگشت هفت بار آن را به طرف جلوی خیمه عبادت بپاشد بعد در حضور او لاشه گاو با پوست و گوشت و خون و سرگین آن سوزانده شود العازار های زوفا و نخ قرمز گرفته آن را به داخل این توده مشتعل بیندازد پس از آن‌چوب سرو و شاخه هایش را شسته غسل کند و سپس به اردوگاه بازگردد ولی تا عصر شرعاً نجس خواهد بودلباس هایش را شسته غسل کند او نیز تا عصر نجس خواهد بود بعدکسی که گاو را سوزانده باید لباس یک نفر که شرعاً نجس نباشد خاکستر گاو را جمع کند و خارج از اردوگاه در محلی پاک .بگذارد تا قوم اسرائیل از آن برای تهیه آب طهارت که جهت رفع گناه است استفاده کنند

انهدام عراد

آیند سپاه خود را بسیج نموده‌ها از راه اتاریم می‌پادشاه کنعانی سرزمین عراد وقتی شنید اسرائیلی
ای از ایشان را به اسیری گرفت پس قوم اسرائیل به خداوند نذربه قوم اسرائیل حمله کرد و عده
کردند که اگر خداوند ایشان را یاری دهد تمامی شهرهای آن مرز و بوم را به کلی نابود کنند
.ها را شکست دادخداوند دعای ایشان را شنیده کنعانی

شکست سیحون و عوج

شد در پیش گرفتند اما عوج پادشاه باشان برای‌اسرائیل راهی را که به باشان منتهی می‌سپس بنی ها با سپاه خود آمد خداوند به موسی فرمود: نترس دشمن را به دست تو تسلیم‌جنگ با آن ها آمدآید که در حشبون به سر سیحون پادشاه اموری‌ام همان بلایی سر عوج پادشاه می‌کرده پس قوم اسرائیل عوج پادشاه را همراه با پسرانش و اهالی سرزمینش کشتند به طوری که یکی از ها هم زنده نماند قوم اسرائیل آن سرزمین را تصرف نمودآن.

اسرائیل‌پرستی بنی‌بت

اسرائیل در شطیم اردو زده بودند مردانشان با دختران قوم مواب زنا کردند این‌هنگامی که بنی هایشان شرکت کنند مردان اسرائیلی‌کردند تا در مراسم قربانی بت‌ها را دعوت می‌دختران آن کردند چندی نگذشت که تمام اسرائیل به‌ها را پرستش می‌خوردند و بت‌ها را می گوشت قربانی پرستش بعل فغور که خدای مواب بود روی آوردند از این جهت خشم خداوند به شدت بر قوم خود افروخته شد.

قربانی و هدایای روزانه

:خداوند این دستورات را به موسی داد تا به قوم اسرائیل ابلاغ نماید

هاکنند خوراک من است من از آن‌هایی که قوم اسرائیل بر آتش من تقدیم می‌قربانی ها را به موقع آورده طبق دستور من هدیه نمایند قربانی که‌خشنودم پس ترتیبی بده که این قربانی ها راعیب باشد هر روز دو تا از آن‌ساله بی‌های نر یک‌کنند باید از بره‌با آتش به من تقدیم می قربانی سوختنی کنند یک بره صبح باید قربانی شود و دیگری عصر این است قربانی سوختنی که در کوه سینا تعیین گردید همراه با آن هدیه نوشیدنی نیز باید تقدیم گردد که شامل یک لیتر .شراب با هر بره بوده دومین بره را با همان هدیه آردی و نوشیدنی تقدیم کنند

قربانی و هدایای ماهانه

همچنین در روز اول هر ماه باید قربانی سوختنی دیگری به خداوند تقدیم شود که شامل دو گاو عیب باشد برای هرها باید سالم و بی‌ساله است که همه آن‌جوان یک قوچ و هفت بره نر یک گاو سه کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه آردی برای قوچ دو کیلو و برای هر بره یک کیلو تقدیم شود با هر گاو دو لیتر شراب به عنوان هدیه نوشیدنی با قوچ یک و نیم لیتر شراب و با هر بره یک لیتر تقدیم شود.

قربانی و هدایای پسح

در روز چهاردهم اولین ماه هر سال مراسم پسح را در احترام خداوند به جا آورید از روز پانزدهم به مدت یک هفته جشن مقدسی برپا گردد ولی در این جشن فقط نان فطیر خورده شود در این عیب باشند به عنوان قربانی‌ساله که همه سالم و بی‌روز دو گاو جوان یک قوچ و هفت بره نر یک سوختنی بر آتش به خداوند تقدیم کنید.

قربانی و هدایای عید شیپورها

عید شیپورها روز اول ماه هفتم هر سال برگزار شود در آن روز باید همه شما برای عبادت جمع ساله که‌شوید و هیچ کار دیگری انجام ندهید یک گاو جوان یک قوچ و هفت بره نر یک عیب باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید با گاو سه کیلو آرد با روغن به‌همگی سالم و بی عنوان هدیه آردی با قوچ دو کیلو و با هر بره یک کیلو هدیه شود یک بز نر هم برای کفاره .گناهانتان قربانی کنید

قربانی و هدایای روز کفاره

در روز دهم ماه هفتم دوباره برای عبادت جمع شوید در آن روز روزه بگیرید و هیچ کار عیب‌ساله که همگی سالم و بی‌دیگری انجام ندهید یک گاو جوان یک قوچ و هفت بره نر یک باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید با گاو سه کیلو آرد روغن به عنوان هدیه آردی با قوچ دو کیلو و با هر بره یک کیلو تقدیم شود به علاوه یک بز نر هم برای کفاره گناه قربانی کنید.

هاقربانی و هدایای عید سایبان

در روز پانزدهم ماه هفتم دوباره برای عبادت جمع شوید و هیچ کار دیگری انجام ندهید در روز عیب به عنوان قربانی‌ساله سالم و بی‌اول عید سیزده گاو جوان دو قوچ چهارده بره نر یک ساله سالم‌سوختنی تقدیم کنید در روز دوم عید دوازده گاو جوان دو قوچ و چهارده بره نر یک .عیب قربانی کنید در روز سوم عید یازده گاو جوان دو قوچ چهارده بره نرو بی

ساله در روز پنجم عید نه گاودر روز چهارم عید ده گاو جوان دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله‌جوان دو قوچ و چهارده بره نر یک

ساله‌در روز ششم عید هشت گاو جوان دو قوچ و چهارده بره نر یک

ساله‌در روز هفتم عید هفت گاو جوان دو قوچ و چهار بره نر یک

در روز هشتم قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید یک گاو جوان یک قوچ و هفت بره نر .عیب باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنیدساله که همگی سالم و بی‌یک

هاانتقام از مدیانی

اند انتقام بگیرپرستی کشاندەها بدیل اینکه قوم اسرائیل را به بت‌داوود به موسی فرمود: از مدیانی .پس از آن تو خواهی مرد و به اجداد خودخواهی پیوست

هاای از شما مسلح شود تا انتقام خدا را از مدیانیپس موسی به قوم اسرائیل گفت: عده بگیرید از هر قبیله هزار نفر برای جنگ بفرستید صندوق عهد خداوند و شیپورهای جنگ نیز همراه فینهاس پس العاز کاهن به میدان جنگ فرستاده شد تمام مردان مدیان در جنگ کشته شدگان بودند بلعام‌های اوی راقم صور حور و رابع در میان کشته‌شدند پنج پادشاه مدیان به نام .پسر بلعور نیز کشته شد

ها و اموالشان را غارت‌ها رمه‌ها را به اسیری گرفته گله‌آن وقت سپاه اسرائیل تمام زنان و بچه کردند اسیران و غنائم جنگی را پیش موسی و کاهن و بقیه قوم اسرائیل آوردند موسی و بقیه به هاها پرسید: چرا زن‌استقبال سپاه اسرائیل رفتند ولی موسی بر فرمانده سپاه خشمگین شد و از آن اید پس تمامی پسران و زنان شوهردار را بکشید فقط دختران باکره را برای خودرا زنده گذارده .زنده نگه دارید

تقسیم غنائم

خداوند به موسی فرمود: تو و کاهن و رهبران قبایل اسرائیل باید از تمام غنائم جنگی چه انسانی و ها و گوسفندهایی که به سپاهیان تعلقچه حیوانی صورت برداری کنید از همه اسیران گاوها الاغ گیرد یک در پانصد سهم خداوند است این سهم را به العاز کاهن بدهید تا به خدا تقدیم نمایدمی ها و گوسفندهایی که به قوم اسرائیل داده شده یک در پنجاههمچنین از تمامی اسیران گاوها الاغ ها بدهیدبگیرید و آن را به لاوی.

پس موسی و العاز طبق دستور خدا عمل کردند

هزار دختر باکرهسی دو

هزار گوسفند و هفتاد و پنجششصد

هزار گاو دو وهفتاد

هزار الاغ بودشصت و یک

نصف کل غنیمت که به سپاهیان داده شد از این قرار بود:

(دو دختر به خدا داده شدو هزار دختر (سیشانزده

(پنج رأس از آن خداوهفتاد و پانصد رأس گوسفند (ششصدهزارسیصد و سی و هفت

(رأس از آن به خداوند داده شدودوهزار رأس گاو (هفتاد و ششسی

(یک رأس از آن به خدا داده شدو پانصد رأس الاغ (شصت و هزارسی

طور که خداوند به موسی امر کرده بود تمامیِ سهم خداوند به العاز کاهن داده شدهمان.

سهم بقیه قوم اسرائیل با سهم سپاهیان برابر و از این قرار بود:

شانزده هزار دختر

هزار و پانصد رأس گوسفند و هفتسیصد و سی

هزار رأس گاو شش وسی

هزار و پانصد رأس الاغ‌سی

مراحل سفر از مصر تا مواب

ها اردو زده بودند خداوند به موسی فرمود که: به‌ها در کنار رود اردن در مقابل اری‌زمانی که آن قوم اسرائیل بگوید وقتی که از رود اردن عبور کردید و به سرزمین کنعان رسیدید باید تمامی های واقع درهایشان را از بین ببرید و عبادتگاه‌ها و مجسمه‌ساکنان آنجا را بیرون کنید و همه بت کنند خراب کنید من سرزمین کنعان را به‌هایشان را پرستش می‌ها را که در آنجا بت‌بالای کوه .شما دهدم آن را تصرف کنید و در آن ساکن شوید

دستور به ترک حوریب

اید اکنون‌وقتی ما در حوریب بودیم خداوند خدایمان به ما فرمود: به اندازه کافی اینجا مانده بروید و سرزمین کوهستانی صحرای نگب و تمامی سرزمین کنعان و لبنان یعنی همه نواحی سواحل مدیترانه تا رود فرات را اشغال نمایید.

های آوارگی در بیابان‌سال

ها قبیله‌خواندند آن‌ها ایشان را زمزمی می‌ها که عمومی‌آن ناحیه نیز زمانی محل سکونت رفائی هاها قد بلندی داشتند ولی خداوند ایشان را هنگام ورود عمومی‌بسیار بزرگی بودند و مثل عناقی ها به جای ایشان در آنجا سکونت کردند خداوند به همین نحو به اعقاب‌از بین برد و عمومی ها را که قبل از ایشان در آنجا سکونت‌ها حوری‌عیسو در کوه سعیر کمک کرده بود و آن داشتند از بین برده بود.

آنگاه خداوند فرمود: از رود ارنون گذشته به سرزمین سیحون پادشاه حشبون داخل شوید من ام با او بجنگید و سرزمین او را به تصرف خود در آوریداو را و سرزمینش را به شما داده.

شکست سیحون پادشاه

سپس از صحرای قدیموت سفیرانی با پیشنهاد صلح نزد سیحون فرستادند پیشنهاد ما این بود که اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم از جاده اصلی خارج نخواهیم شد ولی سیحون پادشاه دل گردانید تا او را به دست اسرائیل نابود کندموافقت نکرد زیرا خداوند خدای شما او را سخت همچنان که الآن نابود شده.

پرستی‌نهی از بت

هشیار باشید مبادا عهدی را که خداوند با شما شکسته است بشکنید اگر دست به ساختن هر گونه شکنید چون خدایتان این کار را به کلی منع کرده او آتشی سوزنده وبتی بزنید آن عهد را می خدایی غیور است.

ده فرمان

.گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکن‌هیچ

باشم خدای‌ها را پرستش نکن زیرا من که خداوند خدای تو می‌ها زانو نزن و آن‌در برابر آن کنم این مجازات شامل حال فرزندان‌غیوری هستم و هر کسی که از من نفرت دارد مجازات می شود اما بر کسانی که مرا دوست بدارند و دستورات مرا پیروی‌ها تا نسل سوم و چهارم نیز می‌آن .کنم‌کنند تا هزار پشت رحمت می

ترس مردم

.این بود قوانینی که خدا در کوه سینا به شما داد

او این قوانین را با صدای بلند از میان آتش و ابر غلیظ اعلام فرمود و غیر از این قوانین قانون ها را روی دو لوح سنگی نوشت و به من داد ولی وقتی که آن صدای بلند ازدیگری نداد آن تان نزد من‌درون تاریکی به گوشتان رسید و آتش مهیب سر کوه را دیدید کلیه رهبران قبیله آمدند و گفتند: امروز خداوند خدایمان جلال و عظمتش را به ما نشان داد ما حتی صدایش را از دانیم که ممکن است خدا با انسان صحبت کند و او نمیرد ولی‌درون آتش شنیدیم اکنون می مطمئناً اگر دوباره با ما سخن بگوید خواهیم مرد این آتش هولناک ما را خواهد سوزانید پس .باید تمام اوامر خداوند خدایتان را اطاعت کنید و دستورات او را به دقت به جا آورید

فرمان بزرگ

وقتی که خداوند خدایتان شما را به سرزمینی که پدرانتان ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داده اید آنگاه وقتی که خوردید واست برساند یعنی به شهرهای بزرگ و چیزهایی که شما بنا نکرده سیر شدید مواظب باشید خداوند را که شما از سرزمین بندگی مصر بیرون آورد فراموش نکنید از خداوند بترسید او را عبادت کنید و به نام او قسم بخورید.

برکت اطاعت از خدا

پس بدانید که تنها خدایی که وجود دارد خداوند خدایتان است و او همان خدای امینی است که دارند وهای خود را نگه داشته و پیوسته کسانی را که او را دوست می‌تا هزاران نسل وعده ها توجه کنید عهدی را که ازنماید اگر به این فرمان‌کنند محبت می‌دستوراتش را اطاعت می های را که خداوندروی رحمت خویش با پدران شما برقرار نمود ادا خواهد کرد تمامی قوم سازد نابود کنید به ایشان رحم نکنید و خدایان ایشان را پرستش‌خدایتان به دست شما گرفتار می توانیم‌ننمایید و گرنه در دام مهلکی گرفتار خواهید شد شاید پیش خودتان فکر کنید چگونه می ها باک نداشته باشید کافی است آنچه‌ترند پیروز شویم ولی از آن‌هایی که از ما قوی‌بر این قوم .را خداوند خدایتان با فرعون با سراسر مصر کرد را به یاد آورید

مکانی معین جهت عبادت

رسید که خداوند خدای پدرانتان آن را به شما داده است باید این اوامر راوقتی به سرزمینی می اطاعت کنید:

ها و چه در زیر درختان نابودها و بالای تپه‌بینید چه در بالای کوه‌ای می‌خانه‌هر جا که بت تان هدایای مخصوص هدایا نذری هدایای‌ها عشر دارایی‌کنید قربانی سوختنی و سایر قربانی های سوختنیان را نباید درهایتان را به آنجا بیاورید قربانی‌های گاوها و رمه‌داوطلبانه نخست زاده توانید قربانی کنید که خداوند انتخاب کرده‌هر جایی که رسیدید قربانی کنید فقط در جایی می طور که غزال وتوانید در هر جا سر ببرید همان‌خورید می‌ولی حیواناتی را که گوشتشان را می بریدآهو را سر می.

های گاو و گوسفندنخست زاده

های‌هایتان را برای خداوند وقف کنید از نخست زاده‌ها و رمه‌های نر گله‌باید تمامی نخست زاده های‌های گله‌هایتان جهت کار کردن در مزارع خود استفاده نکنید و پشم نخست زاده‌رمه .گوسفندتان را قیچی نکنید

اگر حیوان نخست زاده معیوب باشد مثلاً چاق یا کور باشد یا عیب دیگری داشته باشد نباید .آن را برای خدا قربانی کنید در عوض از آن برای خوراک خانواده خود در منزل استفاده کنید

دادگاه

ای در میان شما انتخاب بیفتد که قضاوت راجع به آن برای شما سخت باشد چه قتل اگر واقعه باشد چه ضرب و جرح و چه دعوا در این صورت باید آن مرافعه را به محلی که خداوند تعیین کند نزد کاهنان نسل لاوی و قاضی وقت ببرید تا ایشان قضاوت کنند از حکم و دستورات‌می ایشان سرپیچی نکنید اگر محکوم از قبول حکم قاضی یا کاهن که خادم خداوند است خودداری .کند مجازات او مرگ است

وعده ظهور پیامبر

دهند ولی‌گیران گوش می‌گویان و فال‌کنید به غیب‌هایی که شما سرزمینشان را تصرف می‌قوم
دهد چنین کنید او از میان قوم اسرائیل پیامبری مانند من برای‌خداوند خدایتان به شما اجازه نمی
.شما خواهد فرستاد و شما باید به او گوش دهید و از او اطاعت کنید

شهرهای پناهگاه

اگر کسی از همسایه خود نفرت داشته باشد و با قسط قبلی او را بکشد و سپس به یکی از سفیدان شهر باید دنبال او فرستاده او را بازگردانند وشهرهای پناهگاه فرار نماید آنگاه ریش گناه پاک‌تحویل مدعی خون مقتول بدهد تا او را بکشد به او رحم نکنید اسرائیل را از خون بی .کنید

قوانین جنگ

های جنگی‌ها و ارابه‌روید در برابر خود لشگری نیرومندتر از خود با اسب‌زمانی که به جنگ می شوید تا با آن‌بینید وحشت نکنید خدایتان با شماست هنگامی که به شهری نزدیک می‌زیاد می های شهر را به‌ها دروازه‌بجنگید نخست به مردم آنجا فرصت دهید خود را تسلیم کنند اگر آن روی شما باز کردند وارد شهر شوید و مردم آنجا را اسیر کرده به خدمت خود بگیرید ولی اگر تسلیم نشدند شهر را محاصره کنید هنگامی که خدایتان آن شهر را به شما داد همه مردان آن را توانید برای‌ها گاوها و گوسفندها و هر چه را که در شهر باشد می‌ها و بچه‌از بین ببرید ولی زن ها را به‌آورید مال شماست خداوند آن‌خود نگه دارید تمام غنائم را که از دشمن به دست می باشد نه شهرهایی که در خود سرزمین‌شما داده این دستور فقط شامل شهرهای دوردست می .موعود است

طلب آمرزش برای قتلی که قاتلش معلوم نیست

در سرزمین موعود هرگاه جسد مقتولی که قاتلش معلوم نیست در صحرا پیدا شود آنگاه ترین شهر را تعیین کنندگیری جسد تا شهرهای اطراف نزدیک‌سفیدان و قضات با اندازه‌ریش ای را که تا به حال بر آن یوغ بسته نشده بگیرند و آن را به‌سفیدان آن شهر باید گوساله‌ریش ای ببرند که در آن آب جاری باشد ولی زمینش هرگز شخم نخورده و کشت نشده باشد ودره در آنجا گردن گوساله را بشکنند آنگاه کاهنان نیز نزدیک بیایند و به نام خداوند برکت دهند و های خود را روی آن گوساله بشویندسفیدان آن شهر دست‌ها تصمیم بگیرند سپس ریش‌در مرافه های ما هم آن خون را ندیده‌های ما این خون را نریخته و چشم‌و بگویند: دست.

ازدواج با دختر اسیر

کند چنانکه در میان‌روید و خداوند دشمنان شما را به دست شما تسلیم می‌زمانی که به جنگ می توانید او را به زنی بگیرید او را به خانه خوداسیران دختر زیبایی را ببینید و عاشق او بشوید می هایش را عوض‌هایش را بگیرد و لباس‌بیاورید و بگذارید موهای سرش را کوتاه کند و ناخن توانید او را به‌ماه تمام در خانه شما در عزای پدر و مادرش بنشیند بعد از آن می‌کند سپس یک زنی بگیرید اگر از او راضی نبودید نباید او را بفروشید یا مثل برده با او رفتار کنید زیرا او را به خواهد برودايد پس بگذارید هر جا می‌زنی گرفته.

قوانین گوناگون

اگر مردی مرتکب جرمی شده باشد که جزای آن مرگ است و پس از اعدام جسد او را به درختی بیاویزند جسد او نباید در طول شب روی درخت بماند باید همان روز او را دفن کنید زیرا کسی که بر دار آویخته شده باشد ملعون خداست.

قوانین مربوط به ازدواج

بستر شدن با او وی را متهم به رابطه جنسی که قبل‌اگر مردی با دختری ازدواج کند و پس از هم از ازدواج داشته بکند و بگوید وقتی با او ازدواج کردم باکره نبوده آن وقت پدر و مادر دختر .سفیدان شهر بیاورندباید مدرک بکارت او را نزد ریش

خواهد و ادعاها بگوید: من دخترم را به این مرد دادم ولی این مرد او را نمی‌پدرش باید به آن کند که او باکره بوده است سپس باید پارچه راکند که باکره نبوده اما این مدرک ثابت می‌می سفیدان باید آن مرد را شلاق بزنند و محکوم به پرداخت‌سفیدان پهن کند ریش‌جلوی ریش ای معادل صد مثقال نقره بکنند چون به دروغ یک باکره اسرائیلی را متهم ساخته این‌جریمه جریمه باید به پدر دختر پرداخت شود آن زن همسر وی باقی خواهد ماند و مرد هرگز نباید او را .طلاق دهد

سفیدان دختر را به در خانه‌ولی اگر اتهامات مرد حقیقت داشته و او باکره نبوده است ریش .پدرش ببرند و مردان شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد

اگر مردی در حال ارتکاب زنا با زنی شوهردار دیده شود هم آن مرد و هم آن زن باید کشته .شوند

اگر دختری که نامزد شده در داخل دیوارهای شهر توسط مردی اغوا گردد باید هم دختر و .هم آن مرد را از دروازه شهر بیرون برده سنگسار کنند تا بمیرند

دختر را به خاطر اینکه فریاد نزده و کمک نخواسته و مرد را به جهت اینکه نامزد مرد .حرمت کرده است‌دیگری را بی

.کس نباید با زن پدر خود ازدواج کند زیرا آن زن به پدر وی تعلق داردهیچ

قوانین گوناگون

ای نوشته به دستش دهد ونامهاگر مردی پس از ازدواج با زنی به عللی از او راضی نباشد و طلاق او را رها سازد و آن زن دوباره ازدواج کند و شوهر دوم نیز راضی نباشد و او را طلاق دهد یا .تواند دوباره با او ازدواج کند زیرا آن زن نجس شدهبمیرد آنگاه شوهر اولش نمی

شود زمینی که خداوند خدایتان بهخداوند از چنین ازدواجی متنفر است و این عمل باعث می .شما داده آلوده شود

.باشدگرو گرفتن سنگ آسیاب خلاف قانون است چون وسیله امرار معاش صاحبش می

اگر کسی یکی از برادران اسرائیلی خود را بدزدد و با او مثل برده رفتار کند و یا او را .بفروشد این آدم دزد باید کشته شود تا شرارت از میان شما پاک گردد

ها به دادگاه بروند دادگاه باید مجرم را محکوم نماید وهرگاه بین دو نفر نزاعی درگیرد و آن گناه را تبرئه کند اگر مجرم مستحق شلاق خوردن باشد باید قاضی به او دستور دهد که درازبی بکشد و نسبت به جرمی که انجام داده تا چهل ضربه شلاق بخورد ولی نباید بیش از چهل ضربه .شلاق بزنید مبادا برادرتان در نظر شما خار گردد

ها برای کمک به شوهرش مداخله نمودهاگر دو مرد با هم نزاع کنند و همسر یکی از آن .عورت مرد دیگر را بگیرد دست آن زن را باید بدون ترحم قطع کرد

عواقب نا اطاعتی

دهم اطاعت نکنید آن وقتاگر به خداوند خدایتان گوش ندهید و قوانینی را که امروز به شما می ها بر سر شما خواهد آمدتمام این لعنت.

تان را لعنت خواهد کرد میوه و نانتان را لعنت خواهد کرد به شما فرزندانشهر و مزرعه محصولات و گله و رمه کم خواهد داد خداوند شما را در هر کاری که بکنید لعنت خواهد کرد.

اگر شرارت ورزیده خدا را ترک کنید خداوند نیز در همه کارانتان شما را به مصیبت و اضطراب و ناکامی دچار خواهد کرد تا به کلی از میان بروید.

سالی و باد سوزان‌های مهلک تب و التهاب خواهد کرد و خشکشما را گرفتار بیماری قدر شما را دنبال خواهند کرد تا نابود شویدخواهد فرستاد تمامی این بلاها این.

ها راگاوهایتان را در برابر چشمانتان سر خواهند برید ولی حتی یک تکه از گوشت آن هایتان را پیش روی شما غارت خواهند برد پسران و دخترانتان را در برابرنخواهید خورد الاغ هایتان خون خواهد شد ولی کاری ازها دلچشمانتان به بردگی خواهند برد و اشتیاق دیدن آن ها بر سرتان خواهد آمد تا نابود شوید زیرا نخواستید ازدستتان بر نخواهد آمد تمامی این لعنت شود درس عبرتی برای‌گیر شما و فرزندانتان می‌خدایتان اطاعت کنید همه این بلایا که دامن گونه‌طور که خداوند از احسان کردن و افزودن شما شادی کرده همان‌دیگران خواهد شد همان نیز در آن وقت از نابود کردن شما خوشحال خواهد شد.

عهد خداوند با اسرائیل در دشت مواب

کردید و پس از خروج از آنجاآورید که چگونه در سرزمین مصر زندگی می‌یقیناً به یاد می ها را دیدید که از چوب وهای قبیح آن سرزمین‌های دیگر گذشتید شما بت‌چطور از میان قوم ای نباشد که ازاند امروز در میان شما مرد و زن خاندان و قبیله‌سنگ نقره و طلا ساخته شده خداوند خدایمان برگردد و بخواهد این خدایان را بپرستد و با این کار به تدریج قوم را مسموم کند.

ها را سرسری بگیرد و فکر کندکسی در میان شما نباشد که پس از شنیدن این هشدارها آن ای نخواهد دید این کار او همگی شما را نابودهای گستاخانه خود ادامه دهد صدمه‌اگر به راه گذرد بلکه خشم و غیرتش بر ضد آن شخص‌خواهد کرد چون خداوند از سر تقصیرات او نمی هایی که در این کتاب نوشته شده بر سر او فرود خواهد آمدور خواهد شد و تمام لعنت‌شعله.

شودیوشع جانشین موسی می

بیست سال دارم و دیگروموسی در ادامه سخنان خود به قوم اسرائیل چنین گفت: من اکنون صد قادر نیستم شما را رهبری کنم خداوند به من گفته است از رود اردن عبور نخواهم کرد خود کنند نابود خواهد کردهایی را که در آنجا زندگی می‌خداوند شما را رهبری خواهد نمود و قوم و شما سرزمین ایشان را به تصرف خود در خواهید آورد طبق فرمان خدا یوشع رهبر شما خواهد .بود

آخرین دستورات خدا به موسی

در خیمه عبادت خداوند در ابر ظاهر شد و ابر بالای در خیمه ایستاد سپس خداوند به موسی گفت: تو خواهی مرد و به پدرانت ملحق خواهی شد بعد از تو این قوم در سرزمین موعود به من خیانت کرده به پرستش خدایان بیگانه خواهند پرداخت و مرا از یاد برده عهدی را که با ایشان ور شده ایشان را ترک خواهم کرد و رویم‌ام خواهند شکست آنگاه خشم من بر ایشان شعله‌بسته ها و بلاها بسیار بر ایشان نازل خواهد شد به‌را از ایشان بر خواهم گرداند تا نابود شوند سختی .طوری که خواهند گفت: خدا دیگر در میان ما نیست

سرود موسی

او قوم خود را خودش رهبری نمود

و هیچ خدای دیگری با وی نبود

های حاصلخیز بخشیدها کوهستان‌خداوند به آن

ها سیر شوندتا از محصول آن

او به ایشان عسل از میان صخره و روغن از میان سنگ خارا داد

ها شیر و کرده فراوان به دست آورندبهترین گاوان گوسفندان را به آنان بخشید تا از آن

های فربه‌ها و بزها و بره‌قوچ

اسرائیل سیر شده یاغی گشتنداما بنی

فربه و تنومند و چاق شده خدا را ترک نمودند

و صخره نجات خود را به فراموشی سپردند

پرستی قبیح خودها با بت‌آن

خشم و غیرت خداوند را برانگیختند

ها که خدا نبودند قربانی تقدیم کردندبه بت

شان بودها خدایی را که صخره‌آن

و ایشان را به وجود آورده بود

فراموش کردند

کنندوقتی خداوند دید که پسران و دخترانش چه می

خشمگین شد و از آنان بیزار گشت

خواهند بر سرشان بیایدکنم تا هر چه می‌ها را ترک می‌او فرمود: آن

کار هستندها قومی یاغی و خیانت‌زیرا آن

ها با پرستش خدایان بیگانه و باطل خشم و غیرت مرا برانگیختندآن

آورم‌ها را به خشم غیرت می‌های بیگانه و باطل آن‌من نیز با محبت نمودن به قوم

خشم من افروخته شده زمین و محصولش را خواهم سوزاند

بلایا بر سر ایشان خواهم آورد

ها را با گرسنگی و تب سوزان و مرض کشنده از پای در خواهم آوردآن

ها خواهم انداخت‌حیوانات وحشی را به جان آن

در بیرون شمشیر دشمنان کشتار خواهد کرد

فرما خواهد بودها وحشت حکم‌و در درون خانه

پسران و دختران کودکان و پیران نابود خواهند شد

ها را به کلی نابود کنم‌خواستم آن‌می

ها را نابود کرد نه قدرت‌ولی فکر کردم که شاید دشمنان بگویند قدرت ما بود که آن خداوند

فهم‌اسرائیل قومی است نادان و بی

فهمید که چرا شکست خورده است‌ای کاش شعور داشت و می

اندهزار نفرشان از دو نفر شکست خورده‌چرا هزار نفرشان از یک نفر و ده

زیرا صخره ایشان را ترک کرده بود

اند از نظر خداوند مخفی نیست‌آنچه دشمنان کرده

ها را مجازات خواهد کرداو به موقع آن

ها خواهند افتادانتقام و جزا از آن خداوند است به زودی آن

خداوند به قومش خواهد گفت: کجا هستند خدایان شما

کردیدها تقدیم می‌خوراندید و شراب برای نوشیدن به آن‌ها را به آنان می‌و پیه قربانی

ها برخیزند و به شما کمک کنندبگذارید آن

بدانید که تنها من خدا هستم

و خدای دیگری غیر از من نیست

سازم‌میرانم و زنده می‌می

بخشم من تا ابد زنده هستم‌کنم و شفا می‌مجروح می

کنم که شمشیر براق خود را تیز کرده بر دشمنانم‌دست خود را بر آسمان برافراشته اعلام می داوری خواهم نمود

ها انتقام خواهم گرفت‌از آن

و کسانی را که از من نفرت دارند مجازات خواهم کرد

شدگان و اسیران را خواهد درید‌شمشیرم گوشت کشته

ها آغشته خواهد گشت‌و به خون آن

ها با قوم خداوند شادی کنید زیرا او انتقام خون بندگانش را خواهد گرفت و قوم وای قوم سرزمین خود را از گناه پاک خواهد ساخت

یوشع، ختنه در جلجال

ها سکونت داشتندها و در امتداد ساحل دریای مدیترانه کنعانیدر سمت غربی رود اردن اموری اسرائیل راه خشکی از میان رود اردن پدیدها وقتی شنیدند که خداوند به خاطر بنیپادشاهان آن آورده تا از آن عبور کنند سخت ترسیدند و جرأت مقابله با اسرائیل را از دست دادند

در این موقع خداوند به یوشع دستور داد تمام مردان و پسران اسرائیل ختنه شوند و برای این ها در آن ختنه شدند تپه ختنه نامیده شدکار از سنگ چخماق استفاده کنند محلی که اسرائیلی.

هاسقوط اری

های شهر را محکم بسته بودندها دروازه‌ها از ترس اسرائیلی‌مردم شهر اری

کنم تمام‌ها را با پادشاه و سربازانش به تو تسلیم می‌خداوند به یوشع فرمود من شهر اری بار شهر را دور بزنند هفت کاهن پیشاپیش صندوق عهدلشگر شما باید تا شش روز و روزی یک ها یک شیپور که از شاخ قوچ درست شده در دست‌در جلوی شما حرکت کنند و هر یک از آن خود بگیرد

یوشع کاهنان را احضار نمود و به ایشان گفت: صندوق عهد را بردارید و هفت نفر از شما .شیپور در دست بگیرید و جلوی آن حرکت کنید

سپس طبق فرمان یوشع مردان مسلح حرکت کردند سپس کاهنانی که صندوق عهد را حمل ها نیز بقیه سربازان روانه شدند در تمام این مدت شیپورها همچنان نواخته‌کردند پشت سر آن‌می .شد اما یوشع به افرادش گفته بود حرف نزنند و فریاد بر نیاورند تا وقتی که او دستور دهدمی

بار به دور شهر گرداندند و پس از آن برای استراحت به‌آن روز صندوق عهد را یک .اردوگاه بازگشتند و شب را در آنجا به سر بردند

بار دیگر شهر را به همان ترتیب دور زدند و دوباره بازگشتند این کارروز بعد صبح زود یک بار هفت بار شهر را دورشش روز تکرار شد روز هفتم نیز صبح زود برخاستند ولی به جای یک زدند در دور هفتم وقتی کاهنان شیپورها را با صدای ممتد و بلند نواختند یوشع به افرادش دستور داد با صدای بلند فریاد برآورید زیرا خدا این شهر را به ما تسلیم کرده این شهر با هر چه در آن است حرام است پس آن را به کلی نابود کنید و فقط راحاب فاحشه را با کسانی که در خانه او .هستند زنده نگه دارید زیرا او از جاسوسان ما حمایت نمود

مواظب باشید که چیزی را غنیمت نبرید چون همه چیز حرام است اما طلا و نقره و ظروف .مسی و آهنی از آن خداوند خواهد بود و باید به خزانه او روان شود

ها فرستاده شده بودنددر این هنگام یوشع به آن دو مردی که قبلاً برای جاسوسی به اری اش‌گفت: به قول خود وفا کنید و به خانه آن فاحشه بروید و او را با تمام کسانی که در خانه .هستند نجات دهید

هر چه در شهر بود از بین بردند زن و مرد پیر و جوان گاو و گوسفند و الاغ همه را از دم شمشیر گذراندند.

آن دو نفر رفته راحاب را با پدر و مادر و برادران و سایر بستگانش آوردند بعد از نجات ها طلا و نقره و ظروف مسی و آهنی را برای خزانه خانه خداوندراحاب و خانواده او اسرائیلی جمع نمودند و شهر را به آتش کشیدند.

شهرت یوشع در همه جا پیچید زیرا خداوند با وی بود.

گناه عخان

یوشع چنین دعا کرد: آه ای خداوند چرا ما را به این سوی رود اردن آوردی تا به دست این ها کشته شویم؟ ای کاش راضی شده بودیم که همان طرف رودخانه بمانیم‌اموری

های مهاجر ما را محاصره‌ها و سایر قوم‌آه ای خداوند اینک من چه کنم چون اگر کنعانی .کنندکنند همه ما را نابود می

تسخیر و خرابی شهر عای

خداوند به یوشع فرمود: ترس و واهمه را از خود دور کن برخیز و تمام سربازان را همراه خود کنم مردم و شهر و زمین عای ازبردار و به عای روان شو من پادشاه آنجا را به دست تو تسلیم می ها و مردم آنجا رفتار نمودی درطور رفتار کن که با پادشاه اری‌آن تو خواهند شد با ایشان همان ضمن برای حمله به دشمن در پشت آن شهر یک کمینگاه بساز.

هزار تن از افراد دلیر خود راپس یوشع و تمام لشگر او آماده حمله به عای شدند یوشع سی ها این دستور را داد: در پشت شهر در کمین‌ها را شبانه به عای بفرستد او به آن‌انتخاب کرد تا آن بنشینید ولی از شهر زیاد دور نشوید و برای حمله آماده باشد نقشه ما چنین است من و افرادم به ها به‌شهر نزدیک خواهیم شد مردان شهر مانند دفعه پیش به مقابله ما بر خواهند خواست آن گمان اینکه مانند دفعه پیش در حال فرار هستیم به تعقیب ما خواهند پرداخت و بدین ترتیب از شهر دور خواهند شد.

ها را به دست‌بعد شما از کمینگاه بیرون بیایید و به داخل شهر حمله کنید زیرا خداوند آن شما تسلیم کرده است.

ها همان شب‌چنانکه خداوند فرموده است: شهر را بسوزانید این یک دستور است پس آن ئیل و غرب عای پنهان شدند اما یوشع و بقیه لشگر در اردوگاه‌روانه شده در کمینگاه بین بیت ماندند.

آرایی نمود و خود با بزرگان اسرائیل درروز بعد صبح زود یوشع سربازان خود را صف سوی عای حرکت کرد پادشاه عای با دیدن لشگر اسرائیل در آن سوی دره باپیشاپیش لشگر به ها درها به دشت اردن رفت غافل از اینکه عده زیادی از اسرائیلی‌لشگر خود برای مقابله با آن اندپشت شهر در کمین نشسته.

اند در بیابان پا به‌یوشع و لشگر اسرائیل برای اینکه وانمود کنند که از دشمن شکست خورده ئیل یک‌ها برای تعقیب یوشع از شهر خارج شدند به طوری که در عای و بیت‌فرار گذاشتند و آن ها باز بودها نیز به روی اسرائیلی‌سرباز هم باقی نماند و دروازه.

ام یوشع‌سوی عای دراز کن زیرا آن را به تو داده‌آنگاه خدا به یوشع فرمود: نیزه خود را به

چنین کرد سربازان وقتی این علامت را که یوشع داده بود دیدند از کمینگاه بیرون آمده به شهر هجوم بردند و آن را به آتش کشیدند.

سربازان عای وقتی به پشت سر نگاه کردند و دیدند دود غلیظی آسمان شهرشان را فرا گرفته است دست و پایشان چنان سست شد که قدرت فرار کردن هم از آنان سلب گردید.

یوشع و همراهانش چون دود را بر فراز شهر دیدند فهمیدند سربازانی که در کمینگاه بودند به شهر حمله کنندگان پرداختندور شدند پس خودشان هم بازگشتند و به کشتار تعقیب.

از طرف دیگر سربازان اسرائیلی که در داخل شهر بودند بیرون آمده به دشمن حمله کردند به این ترتیب سربازان عای از دو طرف به دام سپاه اسرائیل افتادند و همه کشته شدند.

تنها کسی که زنده ماند پادشاه عای بود که او را هم اسیر کرده به نزد یوشع آوردند.

لشگر اسرائیل پس از اینکه افراد دشمن را در خارج شهر کشتند به عای وارد شدند تا بقیه اهالی شهر را نیز از دم شمشیر بگذرانند.

هزار نفر بود هلاک شدند زیرادر آن روز تمام جمعیت شهر که تعدادشان بالغ بر دوازده سوی عای دراز نموده بود به همان حالت نگاه داشت تا موقعی که همه‌یوشع نیزه خود را که به مردم آن شهر کشته شدند.

های‌سپس کاهنان و یوشع در حضور جماعت اسرائیل ده فرمان موسی را روی سنگ قربانگاه نوشت.

هاحیله جبعونی

اسرائیل باخبر شدند به خاطر حفظ جان و مال‌های همسایه از فتوحات بنی‌وقتی پادشاهان سرزمین ها پادشاهان قبایل حیتی اموری واسرائیل بجنگند این‌خود با هم متحد گشتند تا با یوشع و بنی .کردندکنعانی فرزی حوی و یبوسی بودند که در نواحی غربی رود اردن زندگی می

ها و عای شدند برای نجات‌اما مردم جبعون وقتی باخبر شدند پیروزی یوشع بر شهرهای اری های‌های ژنده و کفش‌ها گروهی را با لباس‌جان خود عوض جنگ به حیله متوسل شدند آن کهنه نزد یوشع فرستادند وقتی به اردوگاه اسرائیل رسیدند نزد یوشع و سایر مردان اسرائیلی رفته .ایم تا از شما بخواهیم با ما پیمان صلح کنیدگفتند: ما از سرزمین دوری اینجا آمده

ها گفتند: ما چطور بدانیم که شما ساکن این سرزمین نیستید؟اما اسرائیلی

ایم وقتی تازه عازم سفر شدیم شنیدیم این‌گفتند: ما بندگانت از یک سرزمین دور اینجا آمده .اندبینید خشک شده و کپک زده‌ها تازه از تنور در آمده بودند اما الآن چنانکه می‌نان

.هایشان را باور کردندها حرف‌یوشع و بزرگان با دیدن توشه آن

هنوز سه روز از این موضوع نگذشته بود که معلوم شد این گروه مسافر از همسایگانشان در آن سرزمین هستند اما به خاطر سوگندی که بزرگان اسرائیل به نام خداوند یاد کرده بودند .ها را از بین ببرندنتوانستند آن

ها را احضار کرد و گفت: چرا ما را فریب دادید؟یوشع جبعونی

ها گفتند: چون شنیده بودیم که خداوند خدای شما به خدمتگزار خود موسی دستور داده‌آن بود تمام این سرزمین را تصرف نماید و ساکنانش را نابود کند پس بسیار ترسیدیم ولی حالا در .اختیار شما هستیم

یوشع به مردم اسرائیل اجازه نداد تا آنان را بکشند و اسیرانشان را برای شکستن هیزم و .کشیدن آب برای مردم اسرائیل قرار داد

شکست پادشاهان اموری

های بزرگ مسدود کنیدها باخبر شد دستور داد دهانه غار را با سنگ‌یوشع وقتی از مخفیگاه آن ها شوند و نگذارید دوباره به شهرهای خودو چند نگهبان در آنجا بگذارید تا مانع خروج آن ها را به دست شما تسلیم کرده است‌بازگردند خداوند آن.

قدر به کشتار ادامه دادند تا افراد پنج لشگر دشمن نابود شدند ویوشع و لشگر اسرائیل آن فقط عده کمی از آنان جان سالم بدر بردند و توانستند خود را به شهرهای حصار دار برسانند.

هاتصرف شهرهای جنوبی اموری

در همان روز یوشع به شهر مقیده حمله کرد آن را گرفت و پادشاه و تمام اهالی آنجا را کشت به .کدام از ساکنان آنجا نتوانستند جان سالم بدر ببرندطوری که هیچ

بعد از آن یوشع و افرادش به لبنه حمله کردند و خداوند آنجا را نیز با پادشاهش به دست ها از دم شمشیر گذرانیدند بعدها تمام ساکنان آن را مانند اهالی شهر اریایشان تسلیم نمود و آن .از آن به شهر لاخیش حمله بردند و تمام اهالی شهر را مثل اهالی لبنه از دم شمشیر گذرانیدند

شکست پادشاهان شمالی

هایی به این پادشاهان که بروقتی یابین پادشاه حاصور از این وقایع آگاهی یافت فوراً پیغام کردند فرستادجوار او حکومت می‌شهرهای هم:

یوباب پادشاه مادون

پادشاه شمرون

پادشاه اخشاف

های شمالی‌تمام پادشاهان کوهستان

...

پادشاه قوم حوی که در شهرهای دامنه کوه حرمون در زمین مصفه ساکن بودند.

ها با هم متحد شدند وبدین ترتیب تمام پادشاهان برای درهم شکستن قوای اسرائیلی های مروم اردو زدندلشگرهای خود را بسیج کرده نزد چشمه.

ها کشته خواهندها نترس چون فردا در همین وقت تمام آن‌اما خداوند به یوشع فرمود: از آن هایشان را آتش بزنید یوشع و افراد او درهایشان را قطع کنید و عرابه‌شد شما باید رگ پای اسب یک حمله ناگهانی به دشمن حمله کرده و غافلگیر کردند خداوند تمام آن سپاه عظیم را به دست ها تسلیم نموداسرائیلی.

های دشمن را قطع‌طور که خداوند به ایشان فرموده بود رگ پای اسب‌یوشع و افراد او همان ها را آتش زدندهای آن‌کردند و تمام ارابه.

یوشع در راه بازگشت شهر حاصور را نیز تسخیر نمود و پادشاه آنجا را نیز کشت.

های تسخیر نشده‌سرزمین

های‌ای در حالی که سرزمین‌وقتی یوشع به سن پیری رسید خداوند به او فرمود: تو پیر شده مانده است که باید تصرف شودزیادی باقی:

ها در جنوب بقیه سرزمین کنعان،ها و عوی‌ها، سرزمین جشوری‌تمام سرزمین فلسطینی های کوهستانی بین لبنان من ساکنان تمام این‌ها، تمام لبنان، تمام سرزمین‌سرزمین جبلی های آنان را بین نه قبیله‌ها را از پیش روی قوم اسرائیل بیرون خواهم راند اما تو زمین‌سرزمین اسرائیل و نصف قبیله منسی به حکم قرعه تقسیم کن تا ملك ایشان باشد.

وصیت یوشع

ها رااند معاشرت نکنید نام خدایان آن‌هایی که هنوز در میان شما باقی مانده‌مواظب باشید با قوم
.ها قسم نخورید بلکه به خدای خود بچسبیدهرگز به زبان نیاورید و به نام آن

های بزرگ و نیرومند را از پیش روی شما رانده و تا کنون کسی نتوانسته استخداوند قوم
در برابر شما بایستد پس مواظب باشید که همیشه خداوند خدای خود را دوست بدارید ولی اگر
ها زن‌ها که هنوز در میان شما هستند دوست شوید و از آن‌از خدا روگردان شده با افراد این قوم
ها را از سرزمینتان بیرون نخواهد راندها زن بدهید مطمئن باشید که خدا این قوم‌بگیرید و به آن
ای برای پشت شما و خاری بر چشم شما خواهد کرد وها را دامی برای پاهای شما تازیانه‌بلکه آن
.شما عاقبت در سرزمین نیکویی که خداوند خدایتان به شما وعده داده است هلاک خواهید شد

هااسرائیل با بقیه کنعانی‌داوران، جنگ بنی

های ما باید اول به جنگ‌یک از قبیله‌اسرائیل از خدا سؤال کردند: کدام‌پس از مرگ یوشع بنی ها برود؟کنعانی

ها در خواهم‌ها را به تصرف آن‌خداوند به ایشان فرمود: قبیله یهودا برود من زمین کنعانی آورد.

هاقبیله شمعون همراه قبیله یهودا عازم جنگ شدند خداوند ایشان را در شکست دادن کنعانی ها کمک کردو فرزی.

های پا و دست او راها را دستگیر نموده شصت‌ها پادشاه آن‌ولی طولی نکشید که اسرائیلی بریدند.

خورندهای سفره من می و پای شصت بریده از خورده نان‌ادونی گفت: هفتاد پادشاه با دست اکنون خدا مرا به سزای اعمالم رسانیده است او را به اورشلیم بردند و او در آنجا مرد.

عام نمودند و شهر را به آتش کشیدند بعدقبیله یهودا شهر اورشلیم را گرفته اهالی آنجا را قتل های‌هایی که در نواحی کوهستانی ساکن بودند وارد جنگ شدند و طایفه‌ها با کنعانی‌از آن آن شیشای اخیمان و تلمای را شکست دادند سپس به شهر دبیر هجوم بردند.

کالیب به افراد خود گفت: هر که برود و قریه سفر را تصرف نماید دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد.

عتن نیل پسر قناز شهر را تصرف نمود و کالیب عکسه را به او به زنی داد

طور که موسی قول داده بود شهر حبرون به کالیب داده شد و کالیب اهالی این شهر راهمان بیرون راند

ها تا به‌هایی را که در اورشلیم سکونت داشتند بیرون نکردند بلکه آن‌قبیله بنیامین یبوسی کنندامروز در آنجا زندگی می.

عنات را بیرون نکردند بنابراین ایشان مثل برده درشمس و بیت‌قبیله نفتالی هم ساکنان بیت دهندمیان این قبیله به زندگی خود ادامه می.

ها به کوهستان رانده شدند و نتوانستند از آنجا پایین بیایند و دراما قبیله دان توسط اموری

دشت ساکن شوند.

شونداسرائیل از خداوند روگردان می‌بنی

بالاخره تمام مردم آن نسل مردند و نسل بعدی خدا را فراموش کردند و هر آنچه که او برای قوم هااسرائیل انجام داده بود به یاد نیاوردند ایشان نسبت به خداوند گناه ورزیدند و به پرستش بت .روی آوردند

ها خداوند خدای پدران خود را که ایشان را از مصر بیرون آورده بود ترک نموده‌آن کردند بنابراین خشم خدا بر تمام اسرائیل‌های همسایه خود را عبادت و سجده می‌های طایفه‌بت .افروخته شد و ایشان را به دست دشمنانشان سپرد تا غارت شوند

کرد و قوم به این‌جنگیدند خداوند بر ضد اسرائیل عمل می‌هرگاه قوم اسرائیل با دشمنان می .بار دچار گردید پس خداوند این قبایل را در سرزمین کنعان واگذاشت‌وضع فلاکت

قبایلی که در سرزمین کنعان باقی ماندند

خداوند برخی قبایل را در سرزمین کنعان واگذاشت تا نسل جدید اسرائیل را که هنوز مزه جنگ خواست به نسل جدید اسرائیل که‌ها را نچشیده بودند بیازماید خداوند به این وسیله می‌با کنعانی :تجربه بودند فرصتی بدهد تا جنگیدن را بیاموزند این قبایل عبارت بودند ازدر جنگیدن بی

هایی که هنوز در پنج شهر خود باقی مانده بودندفلسطینی

هاتمام کنعانی

هاصیدونی

هاو حوی

این قبایل برای آزمایش نسل جدید اسرائیل در سرزمین کنعان باقی مانده بودند تا معلوم شود آیا اسرائیل دستوراتی را که خداوند به وسیله موسی به ایشان داده بود اطاعت خواهند کرد یا نه

ها ساکن شدندها یبوسی‌ها حوی‌ها فرزی‌ها اموری‌ها حیتی‌ها در میان کنعانی‌پس اسرائیلی مردم اسرائیل بجای اینکه این قبایل را نابود کنند با ایشان وصلت نمودند مردان اسرائیلی با ها ازدواج کردند و دختران اسرائیلی به عقد مردان ایشان در آمدند و به این طریق‌دختران آن .پرستی کشیده شدنداسرائیل به بت‌بنی

عتنیئیل

مردم اسرائیل خدای خود را فراموش کرده دست به کارهایی زدند که در نظر خداوند زشت بود اسرائیل افروخته شد و ایشان راهای بعل و اشیره را عبادت کردند آنگاه خشم خدا بر بنیو بت ها مدت هشت سال را او را بندگی کردند اما چونالنهرین نمود و آنتسلیم رشعتایم پادشاهان بین برای کمک نزد خداوند فریاد برآوردند خداوند عتنیئیل پسر قناز را فرستاد تا ایشان را نجات دهد قناز برادر کوچک کالیب بود روح خداوند بر عتنیئیل قرار گرفت و او اسرائیل را رهبری کرده با کوشان رشعتایم پادشاه وارد جنگ شد و خداوند به او کمک نمود تا کوشان رشعتایم را به کلی شکست دهد مدت چهل سالی که عتنیئیل رهبری اسرائیل را به عهده داشت در سرزمین اسرائیل صلح حکمروا بودبنی.

ایهود

آلود خود بازگشتند بنابراین خداوندهای گناهبعد از مرگ عتنیئیل مردم اسرائیل بار دیگر به راه عجلون پادشاه مواب را بر اسرائیل مسلط ساخت قوم عمون و عمالیق نیز با عجلون متحد شده ها معروف بود به تسلط خود در آوردند ازها را که به شهر نخل‌اسرائیل را شکست دادند و اری .پرداختندسال به عجلون پادشاه جزیه می‌ها مدت هجده‌آن به بعد اسرائیلی

اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند خداوند ایهود پسر جیرای بنیامینی را که مرداما وقتی بنی ها ایهود را انتخاب کردند تا جزیه را به پایتخت‌ها را برهاند اسرائیلی‌چپ دستی بود فرستاد تا آن مواب برده به عجلون تحویل دهد ایهود پیش از رفتن یک خنجر دو دم به طول نیم متر برای خود ساخت و آن را زیر لباسش بر ران راست خود بست او جزیه را به عجلون که مرد بسیار چاقی بود های سنگ در جلجال افراد خود را روانه نمود و خود به‌تحویل داد اما بیرون شهر نزدیک معدن تنهایی نزد عجلون پادشاه بازگشت و به او گفت: من یک پیغام محرمانه برای تو دارم پادشاه ملازمات خود را بیرون کرد تا پیغام محرمانه او را بشنود ایهود به عجلون نزدیک شد گفت: پیغامی که من دارم از جانب خداست عجلون از جای خود برخاست تا آن را بشنود ایهود با دست چپ خود خنجر را از زیر لباسش بیرون کشیده آن را در شکم پادشاه فرو برد تیغه با دسته هایش بیرون ریخت ایهود بدون آنکه خنجر را از شکم اوخنجر در شکم او فرو رفت و روده بیرون بکشد درها را به روی او بست و از راه بالا گریخت پس از آن تا هشتاد سال صلح در .اسرائیل برقرار گردیدسرزمین بنی

شمجر

صد نفر ازبار با چوب گاو رانی شش‌بعد از ایهود شمجر پسر عنات رهبر اسرائیل شد او یک
.ها نجات دادها را از دست آن‌ها را کشت و بدین وسیله اسرائیلی‌فلسطینی

دبوره

ها را مغلوب یابین‌بعد از مرگ ایهود مردم اسرائیل بار دیگر گناه ورزیدند پس خداوند آن صد عرابه‌کرد او نه‌پادشاه کنعانی نمود فرمانده قوای او سیسرا بود که در حروشت زندگی می ها نزد خداوند فریادکرد سرانجام اسرائیلی‌ها ظلم می‌آهنین داشت و مدت بیست سال بر اسرائیلی ای به نام دبوره همسر لفیدوت‌اسرائیل نبیه‌برآوردند و از او کمک خواستند در آن زمان رهبر بنی ئیل در کوهستان فرایم قرار دارد و به نخل دبوره‌بود دبوره زیر نخلی که بین راه رامه و بیت .آمدندها نزد او می‌نشست و مردم اسرائیل برای رسیدگی به شکایت‌معروف است می

کرد نزد خود احضار کرده به وی‌روزی او باراق که در قادش در سرزمین نفتالی زندگی می هزار نفر از قبایل نفتالی و زبولون را بسیج نموده به کوه‌دهد که ده‌گفت: خداوند به تو دستور می .تابور ببری

فرماید: من سیسرا را که فرمانده قوای یابین پادشاه است با تمام لشگر وخداوند می .کشانم تا تو در آنجا ایشان را شکست دهی‌هایش به کنار رود می‌عرابه

صداند تمام سپاه خود را با نه‌وقتی سیسرا شنید که باراق و سپاه او در کوه تابور اردو زده .عرابه آهنی بسیج کرد و از حروشت به کنار رود قیشون حرکت نمود

کند او امروز سیسراآنگاه دبوره به باراق گفت: برخیز زیرا خداوند پیشاپیش تو حرکت می .کندرا به دست تو تسلیم می

هزار نفری خود برای جنگ از دامنه کوه تابور سرازیر شد وقتی او به‌پس باراق با سپاه ده دشمن حمله برد خداوند سیسرا سربازان و عرابه سوارانش را دچار ترس نمود باراق و مردان او ها راهای آنان را تعقیب کردند و تمام سربازان سیسرا را کشتند و حتی یکی از آن‌دشمن و عرابه زنده نگذاشتند اما سیسرا به چادر یاعیل همسر حابر گریخت زیرا میان یابین و قبیله حابر رابطه .دوستانه برقرار بود

یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده به وی گفت: سرورم به چادر من بیا تا در امان باشی .نترس پس او وارد چادر شد و دراز کشید و یاعیل روی او لحافی انداخت

کنم کمی آب به من بده یاعیل مقداری شیر به او داد وام خواهش می‌سیسرا گفت: تشنه

دوباره او را پوشانید

سیسرا به یاعیل گفت: دم در چادر بایست و اگر کسی سراغ مرا گرفت بگو چنین شخصی در اینجا نیست

طولی نکشید که سیسرا از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفت آنگاه یاعیل یکی از های چادر را با چکشی برداشته آهسته بالای سر او رفت و میخ را بر شقیقه وی کوبید ومیخ .سرش را به زمین دوخت و او جا به جا مرد

وقتی که باراق برای پیدا کردن سیسرا سر رسید یاعیل به استقبالش شتافت و گفت: بیا تا مردی را که در جستجوی او هستی به تو نشان دهم پس وارد شده دید که سیسرا در حالی که .اش فرو رفته بر زمین افتاده و مرده استمیخ چادری در شقیقه

به این طریق در آن روز خداوند اسرائیل را بر یابین پادشاه کنعانی پیروز گردانید از آن پس .ها هر روز بیش از پیش بر یابین پادشاه مسلط شدند تا اینکه سرانجام او را نابود کردنداسرائیلی

جدعون

ها را مدت هفت سال به‌بار دیگر قوم اسرائیل نسبت به خداوند گناه ورزیدند و خداوند نیز آن
ها به‌ها از ترس آن‌رحم بودند که اسرائیلی‌ها چنان بی‌دست قوم مدیان گرفتار نمود مدیانی
.بردندگریختند و به غارها پناه می‌ها می کوهستان

ها به تنگ آمدند و نزد خدا فریاد برآوردند تا به ایشان کمک‌ها از دست مدیانی‌اسرائیلی
.کند

ها فرستاد چنین فرمود: من شما را ازخداوند خدای اسرائیل توسط یک نبی که نزد آن
.ها نجات دادم ولی شما به من گوش ندادیدبردگی در مصر رهانیدم و از دست مصری

روزی فرشته خداوند آمده زیر درخت بلوطی که در عفره در مزرعه یواش بود نشست
کوبیدها در چرخشت انگور با دست گندم می‌جدعون پسر یواش مخفیانه و بدور از چشم مدیانی
که فرشته خداوند بر او ظاهر شده گفت: ای مرد شجاع خداوند با توست

شود پس آن همه معجزاتی گفت: ای سرورم اگر خداوند با ماست چرا این همه بر ما ظلم می
کردند کجاست مگر خداوند اجداد ما را از مصر بیرون نیاورد اکنون‌که اجدادمان تعریف می
چرا ما را ترک نموده

ها را از دست‌آنگاه خداوند رو به وی نموده گفت: با همین قدرتی که داری برو و اسرائیلی
.فرستم‌ها نجات بده من هستم که تو را می‌مدیانی

توانم اسرائیل را نجات دهم در بین‌اما جدعون در جواب گفت: ای خداوند من چطور می
ترین فرزند پدرم‌های قبیله منسی خاندان من از همه حقیرتر است و من کوچک‌تمام خاندان
.هستم

.ها را به آسانی شکست خواهی دادخداوند بدو گفت: ولی بدان که با تو هستم و مدیانی

گویی واقعاً خود خدا هستی و با من خواهی بودجدعون پاسخ داد: اگر تو که با من سخن می
.جا بمان و برایم ثابت کن کنم همین‌خواهش می

ای سر برید و گوشت آن را پخت و با ده کیلوگرم آرد چندجدعون به خانه شتافت و بزغاله

ای ریخت ونان فطیر درست کرد سپس گوشت را در سبدب گذاشت و آب گوشت را در کاسه .آن را نزد فرشته که زیر درخت بلوط نشته آورده پیش وی نهاد

فرشته به او گفت: گوشت و نان را روی آن صخره بگذار و آب گوشت را روی آن بریز وقتی که جدعون دستورات وی را انجام داد فرشته با نوک عصای خود گوشت و نان را لمس .نمود و آتش از صخره بر آمد گوشت و نان را بلعید همان وقت فرشته ناپدید شد

خداوند به وی فرمود: آرام باش و نترس تو نخواهی مرد جدعون در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت و آن را خداوند آرامش است نامید این قربانگاه هنوز در ملك عفره که متعلق به خاندان ابیعذر است باقی است همان شب خداوند به جدعون گفت: یکی از گاوهای قوی پدر خود را بگیر و قربانگاه بت بعل را که در خانه پدرت هست به آن ببند و آن را واژگون کن و بت .چوبی اشیره را هم که کنار قربانگاه است بشکن

پس جدعون ده نفر از نوکران خود را برداشت تا آنچه را که خداوند به او دستور داده بود انجام داد اما او از ترس خاندان پدرش و سایر مردم شهر این کار را در شب انجام داد صبح روز هابعد وقتی مردم از خواب بیدار شدند دیدند قربانگاه خراب شده و اثری از اشیره نیست آن قربانگاه دیگری که آثار قربانی روی آن بود دیدند پس با عصبانیت به یواش گفتند: پسر خود را بیرون بیاور او به خاطر خراب کردن قربانگاه و شکستن بت اشیره باید کشته شود اما یواش به همه کسانی که به ضد او برخاسته بودند گفت: آیا بعل محتاج کمك شماست؟ این توهین به اوست شما هستید که باید به خاطر توهین به بعل کشته شوید اگر واقعاً خداست بگذارید خودش .از خودش دفاع کند

ها و سایر قبایل همسایه با هم متحد شدند تا باها عمالیقی‌بعد از این واقعه تمام مدیانی .ها از رود اردن گذشته در دره اردو زدندها بجنگند آن‌اسرائیلی

طور که وعده فرمودی واقعاً قوم اسرائیل را به‌آنگاه جدعون به خدا چنین گفت: اگر همان وسیله من نجات خواهی داد به این طریق آن را به من ثابت کن من مقداری پشم در خرمنگاه گذارم اگر فردا صبح فقط روی پشم شبنم نشسته باشد ولی زمین خشك باشد آنگاه مطمئن‌می .طور شدشوم که قوم اسرائیل را به وسیله من نجات خواهی داد و عیناً همین‌می

دهدها را شکست می‌جدعون مدیانی

ها بجنگد مباداخواهم همه این افراد با مدیانی‌خداوند به جدعون فرمود: عده شما زیاد است نمی قوم اسرائیل مغرور شده بگویند این ما بودیم که دشمن را شکست دادیم پس به افراد بگو هر که هزار نفر ماندند تاهزار نفر برگشتند و فقط ده‌واش بازگردد بنابراین بیست‌ترسد به خانه‌می ها را به کنار چشمه‌بجنگند اما خدا به جدعون فرمود: هنوز هم عده زیاد است پس جدعون آن ها را از نحوه آب خوردنشان به دو گروه تقسیم کن افرادی‌برد در آنجا خداوند به او گفت: آن نوشند از کسانی که‌اند و آن را مثل سگ می‌که با کف دست آب را جلوی دهان خود آورده گذارند جدا کن تعداد افرادی که با دست آب نوشیدندزنند و دهان خود را در آب می‌زانو می .سیصد نفر بود

هایشان فرستاد و تنهاآوری کرده ایشان را به خانه‌ها و شیپورهای آنان را جمع‌جدعون کوزه ها را به سه دسته تقسیم کرد و به هر یک ازسیصد نفر برگزیده را پیش خود نگاه داشت و آن افراد یک شیپور و یک کوزه سفالی که مشعلی در آن قرار داشت داد پس نقشه خود را چنین شرح داد: به محض اینکه من و همراهانم شیپورها را بنوازیم شما هم در اطراف اردو شیپورهای .جنگیم‌خود را بنوازید و با صدای بلند فریاد بزنید ما برای خداوند و جدعون می

نصف شب بعد از تعویض نگهبانان جدعون به همراه صد نفر به کنار اردو مدیان رسید ها را بشکستند و فریاد زدند: ما برای خداوند و جدعون‌ناگهان آنان شیپورها را نواختند و کوزه گریختند آنگاه سپاهیان نفتالی اشیر و منسی سپاهیان‌جنگیم و افراد دشمن فریاد کنان می‌می فراری مدیان را تعقیب کردند جدعون برای ساکنان سراسر کوهستان افرانیم پیغام فرستاد: که ها غراب و ذئب دو سردار مدیانی راها چنین کردند آن‌های رود اردن را ببندند و آن‌گذرگاه ای که اکنون به نام او معروف است و ذئب را در چرخشتی که به‌گرفتند و غراب را بر صخره .شد کشتنداسم او نامیده می

مرگ جدعون

جدعون به خانه خود بازگشت او صاحب هفتاد پسر بود زیرا زنان زیادی داشت وی همچنین در شکیم کنیزی داشت که برایش پسری به دنیا آورد و او را ابیملک نام نهاد جدعون در کمال پیری درگذشت و او را در مقبره پدرش یواش دفن کردند.

ابیملک

روزی ابیملک برای دیدن مادرش به شکیم رفت و به ایشان گفت: بروید و به اهالی شکیم ها پادشاهی کنند یا فقط یک نفر یعنی خودم که‌خواهند هفتاد پسر جدعون بر آن‌بگویید آیا می از گوشت و استخوان ایشان هستم و ایشان تصمیم گرفتند از ابیملک پیروی کنند زیرا مادرش .اهل شکیم بود

ملو کنارترین برادرش خود را پنهان کرد آنگاه تمام اهالی شکیم و بیت‌اما یوتام کوچک .درخت بلوطی که در شکیم است جمع شده ابیملک را به پادشاهی اسرائیل برگزیدند

یفتاح و افرایمیها

قبیله افرایم سپاه خود را در صافون جمع کرد و برای یفتاح این پیغام را فرستاد:

آییم تا تو وها کمک کنیم اکنون می‌چرا از ما نخواستی تا آمده تو را در جنگ با عمونی ات را بسوزانیم‌خانه.

یفتاح اسخ داد: من برای شما پیغام فرستادم اما نیامدید موقعی که در تنگی بودیم شما ما را یاری نکردید پس من جان خود را به خطر انداخته بدون شما به جنگ رفتم و خداوند مرا امداد نمود حال دلیلی ندارد که شما با من بجنگید.

اندیفتاح از این سخن افرایمیها که گفته بودند مردان جلعاد به افرایم و منسی خیانت کرده خشمناک شده سپاه خود را بسیج نمود و به افرایم حمله برد.

هاهای رود اردن را گرفتند تا از فرار افرایمی‌ها را شکست داد مردان جلعاد تمام گذرگاه‌آن خواست از رود اردن عبور کند مردان‌های افرایم می‌جلوگیری کنند هر وقت یکی از فراری گفت نه آن وقت‌پرسیدند: تو از قبیله افرایم هستی اگر می‌بستند و از او می‌جلعاد راه را بر او می فهمیدند که او افرایمی گفت: سبولت و از این راه می‌خواستند بگوید شبولت ولی او می‌از او می ودو هزار افرایمی به دست مردم‌کردند به این ترتیب چهل‌ها ش را س تلفظ می‌است زیرا آن جلعاد کشته شد یفتاح مدت شش سال رهبری اسرائیل را به عهده داشت.

ازدواج سامسون

یک روز سامسون به تبنه رفته بود دختری فلسطینی توجه او را جلب نمود چون به خانه برگشت جریان را با پدر و مادرش در میان گذاشت و خواست آن دختر را برایش خواستگاری کنند پرست بگیری‌های بت‌ها اعتراض نموده گفتند: چرا باید بروی و همسری از این فلسطینیآن

ولی سامسون به پدر خود گفت: دختر دلخواه من همان است او را خواستگاری کنید

خواهد برایدانستند که دست خدا در این کار است و بدین وسیله می‌پدر و مادر او نمی .کردند دامی بگستراننداسرائیل حکومت می‌ها که در آن زمان بر بنیفلسطینی

سامسون با پدر و مادرش به تمنه رفت در همان لحظه شیر جوانی بیرون پریده به سامسون حمله کرد و در همان لحظه روح خداوند بر او قرار گرفت و با این که سلاحی با خود نداشت شیر را گرفته مثل یک بزغاله آن را درید اما به پدر و مادر نگفت وقتی سامسون به تمنه رسید با .دختر مورد نظر خود صحبت کرد و او را پسندید

بعد از مدتی سامسون برای عروسی باز به تمنه رفت او از جاده خارج شد تا نگاهی به لاشه شیر بیندازد که چشمش به انبوهی از زنبور و مقداری عسل در داخل لاشه افتاد مقداری از آن ها داد وعسل را با خود برداشت تا بخورد وقتی به پدر و مادرش رسید کمی از آن عسل را به آن ایشان نیز خوردند اما نگفته بود آن را از کجا آورده در حالی که پدر سامسون تدارک ازدواج او دید سامسون مطابق رسم جوانان آن زمان ضیافتی ترتیب داد و سی نفر از جوانان دهکده‌را می گویم اگر در این هفت روز که جشن داریم‌ها گفت: معمایی می‌در آن شرکت کردند و به آن دهم ولی اگر نتوانستیدجواب معما را گفتید من سی ردای کتانی و سی دست لباس به شما می .شما باید به من بدهید

سامسون گفت: از خورنده خوراک بیرون آمد و از زور آور شیرینی سه روز گذشت و ایشان نتوانستند جواب معما را بدهند

ها نزد زن سامسون رفتند و به او گفتند: جواب این معما را از شوهرت‌روز چهارم همگی آن بپرس و به ما بگو وگرنه خانه پدرت را آتش خواهیم زد و تو را خواهیم سوزانید آیا این مهمانی فقط برای لخت کردن ما بود

پس زن سامسون پیش او رفته گریه کرد و گفت: تو مرا دوست نداری تو از من متنفری چون گویی‌ای ولی جواب آن را به من نمی‌برای جوانان قوم معمایی گفته

ام انتظار داری به تو بگویم‌سامسون گفت: من آن را به پدر و مادر خود نیز نگفته

کرد تا اینکه سرانجام در روز هفتم مهمانیولی او دست بردار نبود و هر روز گریه می سامسون جواب را به وی گفت او نیز جواب را به جوانان قوم خود بازگفت پس در روز هفتم تر از عسل وها جواب معما را به سامسون چنین گفتند: چه چیزی شیرین‌پیش از غروب آفتاب آن باشدزور آورتر از شیر می.

یافتیدکردید جواب معما را نمی‌سامسون گفت: اگر با ماده گاو من شخم نمی

آنگاه روح خدا بر سامسون قرار گرفت و او به شهر اشقلون رفته سی نفر از اهالی آنجا را ها را برای سی جوانی که جواب معمای او را گفته بودند آورد و خود ازهای آن‌کشت و لباس هاشدت عصبانیت به خانه پدر خود بازگشت زن سامسون نیز به جوانی که در عروسی آن ساقدوش بود به زنی داده شد.

مرگ سامسون

رهبران فلسطینی جمع شدند تا جشن مفصلی برپا نمایند و قربانی بزرگی به بت خود داجون ها با دیدن‌دانستند آن‌تقدیم کنند چون پیروزی بر دشمن خود سامسون را مدیون بت خود می گفتند: خدای ما دشمن ما را که زمینمان را خراب‌کردند و می‌سامسون خدای خود را ستایش می ها را کشت اکنون به دست ما تسلیم کرده جماعت نیمه مست فریادکرد و بسیاری از فلسطینی زدند سامسون را از زندان بیاورید تا ما را سرگرم کندمی.

سامسون را از زندان به داخل معبد آورده او را در میان دو ستون برپا داشتند سامسون به کرد گفت: دست مرا روی دو ستون بگذار چون‌پسری که دستش را گرفته او را راهنمایی می هزار نفرها تکیه کنم در این معبد پر شد از مردم پنج رهبر فلسطینی همراه با سه‌خواهم به آن‌می کردندهای معبد به تماشای سامسون نشسته او را مسخره می‌در ایوان.

کنم مرا به یادسامسون نزد خدا دعا کرد و چنین گفت: ای خداوند ای خدای من التماس می ها بگیرم آنگاه سامسون‌بار دیگر نیرویم بده تا انتقام چشمانم را از این فلسطینی‌آور و یک ها بمیرم سپس با تمام قوت برها گذاشت و گفت: بگذار با فلسطینی‌های خود را بر ستون‌دست ها فشار آورد و سقف معبد بر سر رهبران فلسطینی و همه مردمی که در آنجا بودند فروستون ریخت تعداد افرادی که او هنگام مرگش کشت بیش از تمام کسانی بود که او در طول عمرش کشته بود او مدت بیست سال رهبر قوم اسرائیل بود.

هاعمل قبیح بنامینی

این واقعه زمانی روی داد که قوم اسرائیل هنوز پادشاهی نداشت مردی از قبیله لاوی در آن لحم یهودا را به عقد خود درکرد وی دختری از اهالی بیت‌طرف کوهستان افرایم زندگی می آورد اما آن دختر از وی دلگیر شده به خانه پدرش فرار کرد و مدت چهار ماه در آنجا ماند سرانجام شوهرش برخاسته به دنبال زنش رفت تا دوباره دل او را به دست آورد غلامی با دو الاغ همراه او بود چون به آنجا رسید زنش او را به خانه خود برد و پدرزنش از دیدن وی بسیار شاد ها بماند پس او سه روز در خانه ایشان ماند وشد پدرزنش از او خواست که چند روزی با آن .اوقات خوشی را با هم گذراندند

روز چهارم صبح زود برخاستند و خواستند حرکت کنند اما پدرزنش اصرار نمود که بعد از خوردن صبحانه بروید پس از صرف صبحانه پدرزن آن مرد گفت: امروز هم پیش ما بمان تا با هم خوش بگذرانیم آن مرد اول نپذیرفت اما سرانجام بر اثر اصرار پدرزنش یک روز دیگر هم ها دوباره صبح زود برخاستند تا بروند اما باز پدرزنش مانع شد و گفت: خواهش‌ماند روز بعد آن کنم چیزی بخورید و تا غروب بمانیدمی

پس ماندند و به خوردن و نوشیدن پرداختند در پایان همان روز که آن مرد و زنش و نوکرش شدند پدرزنش گفت: اکنون دیروقت است بهتر است شب را با هم دور هم‌آماده حرکت می باشیم و فردا صبح برخاسته روانه شوید ولی آن مرد این بار قبول نکرد و به اتفاق همراهانش به شد رسیدند نوکرش به وی‌ها پیش از غروب به اورشلیم که یبوس هم نامیده می‌راه افتاد آن گفت: بهتر است امشب در همین شهر بمانیم

توانیم در این شهر غریب که یک اسرائیلی هم در آن یافت‌مرد جواب داد: نه ما نمی شود بمانیم بهتر است به جبعه یا رامه برویم‌نمی

پس به راه خود ادامه دادند غروب به جبعه که در سرزمین قبیله بنیامین بود وارد شدند تا شب ها را به داخل خانه خود نبرد در میدان شهر ماندند در این‌را در آنجا بسر بردند اما چون کسی آن ای دیدگشت چون مسافران را در گوشه‌اش به خانه برمی‌موقع پیرمردی از کار خود در مزرعه روید؟اید؟ و به کجا می‌پرسید: از کجا آمده

ها و خوراك و شراب‌ایم با اینکه یونجه برای الاغ‌لحم یهودا آمده‌مرد پاسخ داد: از بیت دهدکس ما را به خانه خود راه نمی‌کافی برای خودمان همراه داریم هیچ

ها را به خانه خود برد وبرم پس آن‌پیرمرد گفت: نگران نباشید من شما را به خانه خود می هایشان داد ایشان پس از شستن پاها و رفع خستگی شام خوردندکاه به الاغ.

ران خانه پیرمردای از مردان منحرف و شهوت‌ها سرگرم گفتگو بودند ناگهان عده‌وقتی آن زدند: ای پیرمرد مردی را که در خانه توست بیرون بیاور تا به اورا محاصره نمودند و فریاد می تجاوز کنیم

کنم چنین عمل زشتی رااش بیرون آمده گفت: برادران من از شما تمنا می‌پیرمرد از خانه خواهیدآورم هر چه می‌انجام ندهید او مهمان من است دختر باکره خودم و زن او را نزد شما می ها بکنیدبا آن.

ها تسلیم نمودهای پیرمرد گوش ندادند پس مرد مهمان زن خود را به آن‌ها به حرف‌ولی آن دم آن زن به دم‌ها تمام شب به وی تجاوز کردند و صبح خیلی زود آن را رها ساختند سپیده‌و آن جا بر زمین افتاد و تا روشن شدن هوا در آنجا ماندای که شوهرش آنجا بود آمد و همان‌در خانه هایش در آستانه در است به او گفت: برخیزصبح شوهرش دید زنش کنار در خانه افتاده و دست تا برویم اما جوابی نشنید چون زن مرده بود پس جسد وی را روی الاغ خود انداخته عازم اش شد وقتی به منزل رسید چاقویی برداشته جسد زنش را به دوازده قطعه تقسیم کرد و هرخانه قطعه را برای یکی از قبایل اسرائیل فرستاد.

قوم اسرائیل چون این را بدیدند خشمگین شده گفتند: از روزی که از مصر آمدیم چنین عملی دیده نشده ما نباید در این مورد خاموش بنشینیم.

ها با قبیله بنیامینجنگ اسرائیلی

سوی رود اردن رهبران خود را باآنگاه تمام قوم اسرائیل از دان تا بئر شبع و اهالی جلعاد در آن چهارصد هزار مرد جنگی به مصفه فرستادند تا همگی متفق به حضور خداوند حاضر شده از او .کسب تکلیف نمایند

بزرگان اسرائیل شوهر زن مقتوله را طلبیدند و از او خواستند تا واقعه را دقیقاً برای ایشان .تعریف کند

آن مرد چنین گفت: من و زنم به جبعه در سرزمین قبیله بنیامین آمدیم تا شب را در آنجا بسر قدر به زن منها در تمام طول شب آنبریم همان شب مردان جبعه قسط داشتند مرا بکشند آن تجاوز کردند تا درگذشت پس من جسد او را به دوازده قطعه تقسیم نمودم زیرا این افراد در اسرائیل عمل قبیح و زشتی را مرتکب شده بودند اکنون شما خود در این مورد قضاوت کنید و .حکم دهید

های خودصدا جواب دادند تا اهالی جبعه را به سزای عملشان نرسانیم به خانههمگی یک .گردیم پس تمام قوم اسرائیل جمع شده تصمیم گرفتند به شهر حمله کنندبرنمی

آنگاه قاصدانی نزد قبیله بنیامین فرستادند و به ایشان گفتند: این چه عمل زشتی است که در بین شما صورت گرفته آن افراد شریر را که در جبعه هستند به ما تحویل دهید تا اعدامشان کنیم

ئیل رفتند تا از خدا سؤالسپاهیان اسرائیل پیش از اینکه وارد میدان جنگ شوند اول به بیت قدم شود خداوند فرمود: یهودا بایدنمایند که کدام قبیله باید در جنگ با قبیله بنیامین پیش قدم شود پس تمام اسرائیل صبح زود حرکت کردند و در نزدیکی جبعه اردو زدند تا باپیش ودو هزار اسرائیلی راها از شهر برون آمده در آن روز بیستمردان قبیله بنیامین بجنگند بنیامینی ها از خدا پرسیدند: خداونداکشتند آنگاه به حضور خداوند رفتند و تا غروب گریستند سپس آن آیا باز با برادران بنیامینی خود بجنگیم خداوند در جواب گفت: بلی باید جنگ را ادامه دهید

سپاه اسرائیل در اطراف جبعه کمین کردند و روز سوم بیرون آمده بار دیگر در مقابل جبعه ها را به دنبالآرایی نمودند وقتی لشگر بنیامین برای جنگ بیرون آمد نیروهای اسرائیلی آنصف ها حمله کرده حدودها مانند دفعات پیش به اسرائیلیخود کشانید و از جبعه دور ساخت بنیامینی

.دهیم‌ها را شکست می‌زدند باز هم آن‌ها فریاد می‌ها را کشتند بنیامینی‌سی نفر از آن

نشینی‌این جنگ به طور خلاصه از این قرار بود سپاه اسرائیل در مقابل افراد قبیله بنیامین عقب هایی که در کمین نشسته بودند فرصت دهند نقشه خود راکردند تا به این وسیله به اسرائیلی کردندنشینی می‌عملی سازند پس از اینکه افراد بنیامین حدود سی نفر از سپاه اسرائیل را که عقب کنندگان‌ها را شکست دهند ولی در این وقت کمین‌توانند آن‌کشتند فکر کردند باز هم می اسرائیلی از کمینگاه خود خارج شده به جبعه هجوم بردند و تمام ساکنان آن را کشته شهر را به آتش کشیدند سپاهیان بنیامین در این موقع به پشت سر خود نگریسته هراسان شدند چون دیدند .که جبعه به آتش کشیده شده و بلای بزرگی دامنشان را گرفته

هازنانی برای بنیامینی

رهبران اسرائیل وقتی در مصفه جمع شده بودند قسم خوردند که هرگز اجازه ندهند دختران ئیل آمده تا غروب آفتاب در حضور خداها با مردان قبیله بنیامین ازدواج کنند سپس به بیت‌آن گفتند: ای خداوند چرا این حادثه رخ داد و ما یکی ازگریستند و می‌ها به شدت می‌نشستند آن قبایل خود را از دست دادیم.

های سوختنی و سلامتی تقدیم کردندروز بعد صبح زود برخاسته قربانگاهی ساختند و قربانی ای از اسرائیل بود که به‌وقتی که برای مشورت در حضور خداوند در مصفه جمع شدیم آیا قبیله آنجا نیامده باشد

برای اینکه معلوم شود کدام قبیله از قبایل اسرائیل از آمدن به مصفه خودداری کرده بود کس نیامده بود پس‌ها به شمارش قوم پرداختند سپس معلوم شد که از یابیش جلعاد هیچ‌آن هاها را نابود کنند آن‌ها دوازده هزار نفر فرستادند تا پیش مردم یابیش جلعاد بروند و آن‌اسرائیلی ها را کشتند و فقط دختران باکره را که به سن ازدواج رسیده بودندرفته تمام مردان و زنان و بچه باقی گذاشتند تعداد این دختران چهارصد نفر بود که به اردوگاه اسرائیل آورده شدند آنگاه ها بازگشتند وها نمایندگانی جهت صلح نزد بازماندگان قبیله بنیامین فرستادند و آن‌اسرائیلی ها آن چهارصد دختر را به ایشان دادند اما تعداد این دختران کافی نبوداسرائیلی.

ولی قوم اسرائیل برای قبیله بنیامین غمگین بود زیرا خداوند در میان قبایل اسرائیل جدایی به ها از کجا زن بگیریم ولی بعد به یادگفتند: برای بقیه آن‌وجود آورده بود رهبران اسرائیل می شود پس به مردان بنیامینی گفتندآوردند که هر سال در شیلوه عیدی برای خداوند برگزار می بروید و خود را در تاکستان پنهان کنید وقتی دختران شیلوه برای رقصیدن بیرون آیند شما از های خود ببرید تا همسران شما گردندها را بربایید و به خانه‌ها بیرون بیایید و آن‌تاکستان.

اول سموئیل، پیشگویی بر ضد خاندان عیلی

روزی یک نبی نزد عیلی آمد و برای او این پیغام را آورد: آیا زمانی که اجداد تو در مصر برده خواهیدقدر حریص هستید و می‌ها نشان ندادم پس چرا این‌فرعون بودند قدرت خود را به آن آورند تصاحب نمایید چرا پسران خود را پیش از من‌ها و هدایایی را نیز که برای من می‌قربانی کنی تو و پسرانت با خوردن بهترین قسمت هدایای قوم من خود را چاق و فربه‌احترام می کنم که اگر چه گفتم خاندان تو و خاندان‌اید من خدا خدای اسرائیل هستم اعلام می‌ساخته کنم هر که مرا احترام کند او راپدرت برای همیشه کاهنان من خواهند بود اما شما را برکنار می احترام خواهم کرد و هر که مرا حقیر کند او را حقیر خواهم کرد آنانی نیز که از خاندان تو باقی بمانند باعث غم و رنج تو خواهند شد و تمام نسل تو در جوانی خواهند مرد برای اینکه ثابت کنم هر آنچه با تو گفتم واقع خواهد شد بدان که دو پسرت حنفی و فینحاس در یک روز خواهند مرد.

پس کاهن امینی روی کار خواهم آورد که مطابق میل من خدمت کند و هر آنچه را به او دهم انجام دهد آنگاه هر که از خاندان تو باقی ماند برای پول و نان زانو زده تعظیم‌دستور می خواهد کرد و التماسی خواهد کرد در میان کاهنان خود به من کاری بدهید تا شکم خود را سیر کنم.

صندوق عهد در فلسطین

ها صندوق عهد خدا را از ابن عزر به معبد بت خویش داجون در شهر اشدود آوردند امافلسطینی صبح روز بعد که مردم شهر برای دیدن صندوق عهد خداوند رفتند دیدند که داجون در مقابل ها داجون را برداشته دوباره سرجایش گذاشتند ولی صبح روز بعدآن رو به زمین افتاده است آن باز همان اتفاق افتاد آن بت در حضور صندوق عهد خداوند رو به زمین افتاده بود این بار سر داجون و دو دستش قطع شده بود.

های اطراف آن را سخت مجازات کرد و بلای دمل به جان‌خداوند اهالی اشدود و آبادی توانیم صندوق عهد را بیش ازها فرستاد وقتی مردم دریافتند چه اتفاقی افتاده گفتند: دیگر نمی‌آن این در اینجا نگه داریم زیرا خدای اسرائیل همه ما را با خدایمان داجون هلاک خواهد کرد اهالی عقرون رهبران فلسطینی را احضار کرده گفتند: صندوق عهد خدای اسرائیل را به جای برد ترس و اضطراب تمام شهر را فرا گرفته بود زیراخود برگردانید و گرنه همه ما را از بین می کرد آنانی را هم که نمرده بودند به دمل مبتلا شدند فریاد مردم شهر تاها را هلاک می‌خدا آن آسمان بالا رفت.

هاپیروزی سموئیل بر فلسطینی

سوی خداوند بازگشت نمایید و خدایان بیگانه رااسرائیل گفت: اگر با تمام دل به‌سموئیل به بنی
.ها نجات خواهد داداز میان خود دور کنید آن وقت خدا هم شما را از دست فلسطینی

اند سپاه خود را آماده‌اسرائیل در مصفه گرد آمده‌وقتی رهبران فلسطینی شنیدند که بنی
ها از سموئیل خواهش نموده گفتند: از دعا کردن به درگاه‌جنگ کرده عازم مصفه شدند آن
.ها نجات دهدخدا دست نکش تا او ما را از دست فلسطینی

ای را به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کرد و از اوسموئیل بره شیرخواره
ها مغلوب‌ها را برهاند خداوند دعای او را اجابت نمود پس فلسطینی‌درخواست نمود تا اسرائیلی
ها حمله نکردند سموئیل تا پایان عمرش‌شدند و تا زمانی که سموئیل زنده بود دیگر به اسرائیلی
رفت و در آنجا به حل‌ئیل جلجال و مصفه می‌اسرائیل باقی ماند او هر سال به بیت‌رهبر بنی
.پرداخت‌اسرائیل می‌مشکلات بنی

سازدشائول شهر یابیش را آزاد می

سوی شهر یابیش جلعاد که متعلق به‌ها با سپاه خود به‌در این موقع ناحاش پادشاه عمونی
ها بود حرکت کرده در مقابل آن اردو زد اما اهالی یابیش گفتند: با ما پیمان صلح ببند واسرائیلی
.ما تو را بندگی خواهیم کرد

ناحاش گفت: به یک شرط و آن اینکه چشم راست همه شما را در بیاورم تا باعث ننگ و
.رسوایی اسرائیل شود

سفیدان یابیش گفتند: هفت روز به ما مهلت دهید تا قاصدانی به سراسر اسرائیل بفرستیم‌ریش
پذیریم‌کدام نیامدند آن وقت شرط شما را می‌اگر هیچ

وقتی قاصدان رسیدند و این خبر را به مردم دادند همه به گریه و زاری افتادند در این موقع
گشت وقتی صدای گریه مردم را شنید پرسید: چه‌شائول همراه گاوهایش از مزرعه به شهر برمی
ها خبر را برایش بازگو نمودند وقتی شائول این را شنید روح خدا بر او قرارشده است؟ و آن
تکه کرد و به دست‌ها را تکه‌گرفت و بسیار خشمگین شد پس یک جفت گاو گرفت و آن
قاصدان داد تا به سراسر اسرائیل ببرند و بگویند: هر که همراه شائول و سموئیل به جنگ نرود
.تکه خواهد شدچنین تکه‌گاوهایش این

هافردای آن روز صبح زود شائول با سپاه خود که به سه دسته تقسیم کرده بود بر عمونی
ها پرداخت مردم به سموئیل گفتند: کجا هستند آن افرادی که‌حمله برد و تا ظهر به کشتار آن
تواند پادشاه ما باشدگفتند شائول نمی‌می

.آنگاه سموئیل به مردم گفت: بیایید به جلجال برویم تا دوباره پادشاهی شائول را تائید کنیم

شائول پاسخ داد: امروز نباید کسی کشته شود چون خداوند امروز اسرائیل را رهانیده است و
بعد همه به جلجال رفتند بعد قربانی سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند و شائول و همه مردم
.اسرائیل جشن گرفتند

هاشکست فلسطینی

شائول دستور داد ببینید از ما چه کسانی غایب است چون جستجو کردند دریافتند که یوناتان و هامحافظش نیستند وقتی شائول با کاهن مشغول صحبت بود صدای داد و فریاد در اردو فلسطینی بلندتر شد پس شائول به کاهن گفت: ما دیگر وقت نداریم با خداوند مشورت کنیم آنگاه شائول کشندها به یاد هم افتادند و همدیگر را میو همراهانش وارد میدان جنگ شدند و دیدند فلسطینی نژادهای اسرائیلی خودها هم که جز سربازان فلسطینی بودند به حمایت از همآن عده از عبرانی ها وارد جنگ شدند وقتیکه همراه شائول و یوناتان بودند برخاستند و بر ضد فلسطینی هایی که خود را در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند شنیدند دشمن در حال شکستاسرائیلی ها ملحق شدند بدین طریق در آن روز خداوند اسرائیل را رهانید و جنگ تا بهخوردن است به آن .اون رسیدآن طرف بیت

وقایع بعد از جنگ

ها را قسم داده گفته بود: لعنت برها از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند زیرا شائول آن‌اسرائیلی کسی باد که پیش از اینکه من از دشمنانم انتقام بگیرم لب به غذا بزند پس در آن روز کسی چیزی نخورده بود وقتی سربازان وارد جنگلی شدند که در آنجا عسل فراوان بود کس جرأت .ترسیدندنکرد از آن بچشد زیرا همه از نفرین شائول می

.اما یوناتان دستور پدرش را نشنیده بود عسل به دهان گذاشت و جانش تازه شد

یکی از سربازان به او گفت: پدرت گفته است اگر کسی امروز چیزی بخورد لعنت بر او باد

یوناتان گفت: پدرم مردم را مضطرب کرده است ببینید من که کمی عسل خوردم چطور خوردندشد اگر امروز سربازان از غنیمتی که از دشمن گرفته بودند می‌جان گرفتم پس بهتر می ها را بکشندشد عده بیشتری از فلسطینی‌آیا این باعث نمی

ها را از پای درآوردند ولی دیگر تاب تحمل نداشتندها از مخماس تا ایلون فلسطینی‌اسرائیلی ها را سرهایی که غنیمت گرفته بودند حمله بردند و آن‌پس بر گوسفندان و گاوان و گوساله بریده گوشتشان را با خون خوردند وقتی خبر به شائول رسید گفت: این عمل شما خیانت است سنگ بزرگی را به اینجا نزد من بغلطانید و بروید به سربازان بگویید که گاو و گوسفندها را به اینجا بیاورند و ذبح کنند تا خونشان برود بعد گوشتشان را بخورند نسبت به خدا گناه نکنند .شائول در آنجا قربانگاهی برای خداوند بنا کرد این اولین قربانگاه او بود

ایم قسم به‌شائول سران قوم را جمع کرده گفت: باید بدانیم امروز چه گناهی مرتکب شده خداوند زنده که رهاننده اسرائیل است اگر چنانچه خطاکار پسرم یوناتان هم باشد او را هم .خواهم کشت اما کسی به او نگفت چه اتفاقی افتاده است

ایستیم و همه شما در سمت‌سپس شائول به همراهش گفت: من و یوناتان در یک طرف می دیگر بعد شائول گفت: ای خداوند چرا پاسخ مرا ندادی چه اشتباهی رخ داده آیا من و یوناتان خطاکار هستیم یا دیگران خداوندا به ما نشان بده مقصر کیست

قرعه که انداختند شائول و یوناتان مقصر شناخته شدند و بقیه کنار رفتند آنگاه شائول گفت: در میان من و پسرم قرعه بیندازید قرعه به اسم یوناتان در آمد شائول به یوناتان گفت: به من بگو

ای؟که چه کار کرده

دستی کمی عسل چشیدم برای این باید کشته شوم؟یوناتان جواب داد: با نوک چوب

شائول گفت: بلی خدا مرا مجازات کند اگر مانع کشته شدن تو شوم

ها نجات داد بایداما افراد به شائول گفتند: یوناتان که امروز اسرائیل را از دست فلسطینی ها یوناتان را از مرگ‌کشته شود؟ هرگز به خداوند قسم مویی از سرش کم نخواهد شد پس آن حتمی نجات دادند.

.ها به سرزمین خود برگشتندپس از آن شائول نیروهای خود را عقب کشید و فلسطینی

به همین سبب خداوند به سموئیل فرمود: متأسفم که شائول را به پادشاهی برگزیدم او دیگر از من برگشته و از فرمان من سرپیچی نموده است سموئیل چون این را شنید بسیار متأثر گشت و تمام شب در حضور خدا ناله کرد.

پرسی به او گفت: دستور خداوقتی سموئیل شائول را پیدا کرد شائول پس از سلام و احوال را انجام دادم.

بع گوسفندان و صدای گاوان چیست؟ سموئیل جواب داد: گوش‌سموئیل پرسید: پس این بع کن تا آنچه را که خدا دیشب به من گفت به تو بگویم

شائول پرسید: خداوند چه گفته است؟

سموئیل جواب داد: وقتی که تو شخص گمنام و کوچکی بودی خداوند تو را به پادشاهی کن کنی پس چرا کلام خدا راهای گناهکار را ریشه‌اسرائیل برگزید او تو را فرستاد تا عمالیقی اطاعت نکردی و از حیوانات گذشتی.

شائول پاسخ داد: من از خداوند اطاعت کردم و هر آنچه را که به من گفته بود انجام دادم و بقیه را هلاک کردم و سپاهیان بهترین گوسفندان و گاوان را گرفته با خود آوردند تا در جلجال برای خداوند خدایت قربانی کنند.

ها خشنود است یا به اطاعت از کلامش؟سموئیل در جواب گفت: آیا خداوند به قربانی

کنم مرا ببخش و با من بیا تا بروم‌ام التماس می‌سرانجام شائول اعتراف نمود گفت: گناه کرده خدا را عبادت کنم.

آیم چون تو سرپیچی کردی خداوند نیز تو را از پادشاهی‌اما سموئیل پاسخ داد: من با تو نمی اسرائیل برکنار کرده است.

همین که سموئیل برگشت که برود شائول ردای او را گرفت تا او را نگه دارد پس ردایش پاره شد سموئیل گفت: امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو گرفته و پاره کرده و آن را به .گویدکسی که از تو بهتر است داده است خدا که جلال اسرائیل است دروغ نمی

کنم احترامام اما خواهش می‌شائول بار دیگر التماس نمود گفت: درست است من گناه کرده مرا در حضور مشایخ و مردم اسرائیل نگه داری و با من بیایی تا خداوند خدای تو را عبادت کنم

سرانجام سموئیل قبول کرد و با او رفت و شائول خدا را عبادت نمود پس از آن سموئیل شائول را دیگر ندید اما همیشه برایش عزادار بود و خداوند متأسف بود از اینکه شائول را پادشاه .اسرائیل ساخته بود

داود و جلیات

ها لشگر خود را برای جنگ آماده کرده در سوکوه که در یهودا است جمع شدند و درفلسطینی هامیان سوکوه اردو زدند شائول و مردان اسرائیل نیز در دره ایلا جمع شده در مقابل فلسطینی .آرایی کردندصف

اید ای‌آرایی کرده‌ها را صدا زد و گفت: چرا برای جنگ صف‌جلیات ایستاد و اسرائیلی ام یک نفر را از طرف خود انتخاب کنید و به میدان‌ها آمده‌نوکران شائول من از طرف فلسطینی بفرستید تا با هم مبارزه کنیم اگر او توانست مرا شکست داده بکشد آن وقت سربازان ما تسلیم شوند اما اگر من او را کشتم شما باید تسلیم شوید من امروز نیروهای اسرائیل را به مبارزه‌می ترطلبم وقتی شائول و سپاهیان اسرائیل این را شنیدند بسیار ترسیدند (داود هفت برادر بزرگ‌می از خود داشت پدر داود که اینک پیر و سالخورده شده بود از اهالی افراته بود سه برادر بزرگ ترین پسرناداب و شماه بودند که همراه شائول به جنگ رفته بودند داود کوچک‌داود الیاب ابی (رفت تا گوسفندان پدرش را بچراندلحم می‌یسی بود و گاهی از نزد شائول به بیت

هاآمد و مقابل اسرائیلی‌آن فلسطینی هر روز صبح و عصر به مدت چهل روز به میدان می .کردرجزخوانی می

روزی یسی به داود گفت: این ده کیلو غله برشته و ده نان را بگیر و برای برادرانت به اردوگاه ببر داود صبح زود برخاست و گوسفندان پدرش را به دست چوپانی دیگر سپرد و خود آذوقه را برداشته عازم اردوگاه اسرائیل شد او درست همان موقعی که سپاه اسرائیل با فریاد و شعار جنگی عازم میدان نبرد بودند به کنار اردوگاه رسید طولی نکشید که نیروهای متخاصم در کرد چشمش به آن پهلوان‌مقابل یکدیگر قرار گرفتند داود در حالی که با برادرانش صحبت می کردها بیرون آمده رجزخوانی می‌فلسطینی که نامش جلیات بود افتاد او از لشگر فلسطینی گفتند: ببینید این مرد چطورها به یکدیگر می‌ها چون او را دیدند پا به فرار گذاشتند آن‌اسرائیلی .به ما عذاب آورده است

چنین‌پرست کیست که این‌داود به کسانی که در آنجا ایستاده بودند گفت: این فلسطینی بت کند به کسی که او را بکشد اسرائیل را از این رسوایی برهاند چه‌به سپاهیان خدا توهین می شود؟پاداشی داده می

چون الیاب برادر بزرگ داود گفتگو او را با آن مردان شنید عصبانی شد و به داود گفت: تو کندکنی چه کسی از گوسفندهایت در صحرا مواظبت می‌در اینجا چه کار می.

های داود به‌ام آیا حق حرف زدن هم ندارم صحبت‌داود در جواب گفت: مگر چه گفته گوش شائول رسید او را به نزد خود احضار نمود داود به شائول گفت: هیچ نگران نباشید این توانی با او بجنگی تو جوان وجنگد شائول گفت: چگونه می‌رود و با آن فلسطینی می‌غلامتان می تجربه هستی ولی او از جوانی مرد جنگی بوده است‌بی.

شائول راضی شد و گفت: برو خداوند به همراهت و لباس جنگی خود را به او داد داود خودی مفرغی را بر سر گذاشت و زره را بر تن کرد سپس شمشیر را به کمر بست ولی دیدکلاه ها عادت ندارم آنگاه پنج‌تواند حرکت کند و به شائول گفت: به این لباس‌با چه زحمت می سنگ صاف از کنار رودخانه برداشت و در کیسه چوپانی خود گذاشت و به سراغ آن فلسطینی کرد به داود نزدیک شد و اورفت جلیات در حالی که سربازی سپر او را پیشاپیش وی حمل می ای بعد به نام خدایان خوددستی پیش من آمده‌را مسخره کرد و گفت: مگر من سگم که با چوب داود را نفرین کرد سپس به داود گفت: بیا جلو تا گوشت بدنت را خوراک پرندگان و درندگان صحرا کنم.

آیی اما من به نام خداوند قادر متعال یعنی‌داود گفت: تو با شمشیر و نیزه به جنگ من می جنگم من سرت را خواهم برید و لاشه سپاهیانت‌ای می‌خدای اسرائیل که تو به آن توهین کرده را خوراک پرندگان و درندگان صحرا خواهم کرد به این وسیله تمام مردم جهان خواهند دانست که در اسرائیل خدایی هست.

اش‌شود به سرعت به طرف او دوید و دست به داخل کیسه‌داود وقتی دید جلیات نزدیک می برد و سنگی برداشته به طرف جلیات نشانه رفت سنگ درست به پیشانی جلیات فرو رفت و او را نقش زمین ساخت بدین ترتیب داود با یک فلاخون و یک سنگ آن فلسطینی را کشت و چون شمشیر در دست نداشت دویده شمشیر او را از غلامش بیرون کشید و با آن سرش را از تن جدا ها چون پهلوان خود را کشته دیدند برگشته پا به فرار گذاشتندکرد فلسطینی.

ها را تعقیب کرده کشتند به‌ها یورش بردند و آن‌ها وضع را چنین دیدند بر فلسطینی‌اسرائیلی هاهای فلسطینی پر شد بعد اسرائیلی‌رود از لاشه‌ای که به شعریم می‌طوری که سراسر جاده ها را غارت کردند داود سر بریده جلیات را به اورشلیم برد ولی اسلحه‌برگشته اردوگاه فلسطینی او را در خیمه خود نگه داشت.

عام کاهنان‌قتل

داود از جت فرار کرده به غار عدولام رفت و طولی نکشید که در آنجا برادران و سایر بستگانش کنم اجازه‌به او ملحق شدند بعد داود به مصفه مواب رفته به پادشاه مواب گفت: خواهش می .ای داردهید پدر و مادرم تحت حمایت شما باشند تا ببینم خدا برای من چه نقشه

روزی جاد نبی نزد داود آمده به او گفت: از غار بیرون بیا و به سرزمین یهودا برگرد پس اش‌ای در جبعه زیر درخت بلوطی نشسته و نیزه‌داود به جنگل حارث رفت یک روز شائول بر تپه اند شائول به افرادش گفت: ای مردان‌در دستش بود به او خبر دادند که داود و افرادش پیدا شده ها به شما خواهد داد آیا برای این‌کنید داود مزارع و تاکستان‌بنیامین گوش دهید آیا فکر می کدام از شما به من نگفتید که پسرم طرفدارايد چرا هیچ‌چیزهاست که شما بر ضد من توطئه کرده .داود است

آنگاه دواغ ادومی که در کنار افراد شائول ایستاده بود چنین گفت: داود را دیدم که با کاهن کرد شائول فوری اخیمک کاهن و بستگانش را که کاهنان نوب بودند احضار نمودصحبت می وقتی آمدند شائول گفت: ای اخیمک گوش کن

اخیمک گفت: بلی قربان گوش به فرمانم

اید او بر ضد من برخاسته در کمین من‌شائول گفت: چرا تو و داود علیه من توطئه چیده باشد که مرا بکشدمی

اخیمک پاسخ داد: اما ای پادشاه آیا در بین همه خدمتگزارانتان شخصی وفادارتر از داود که ای نیست غلامت و خاندانش را در این‌شود؟ دعای من برای او چیز تازه‌داماد شماست یافت می مورد مقصر ندانید

پادشاه فریاد زد: ای اخیمک تو و تمام خاندانت باید کشته شوید و به سربازان دستور داد همه .ها را بکشند اما سربازان جرأت نکردند دست خود را به خون کاهنان خدا آلوده کنندآن

پادشاه به یواغ ادومی گفت: تو این کار را انجام بده و او برخاست و همه را کشت قربانیان .هشتاد و پنج نفر بودند و لباس مخصوص کاهن به تن داشتند

دهدداود شهر قعیله را نجات می

کنند داودها را غارت می‌ها به شهر قعیله حمله کرده خرمن‌روزی به داود خبر رسید که فلسطینی
ها جنگ بکنم؟از خدا پرسید: آیا بروم و با آن

.ها بجنگ و قعلیه را نجات بده‌خداوند پاسخ داد: بلی برو با فلسطینی

ترسیم چه برسد به آنکه به قعیله برویم‌ولی افراد داود به او گفتند: ما حتی اینجا در یهودا می
.ها بجنگیم‌و با لشگر فلسطینی

پس داود بار دیگر در این مورد از خدا پرسید خدا باز به او گفت: به قعیله برو من تو را
هایشان راها را کشتند و گله‌کمک خواهم کرد پس داود و افرادش به قعلیه رفتند و فلسطینی
.غارت کردند

هاجنگ با عمالیقی

ها به جنوب یهودا هجوم آورده شهر صقلغ را به آتش کشیده بودند و همه‌قبل از آن عمالیقی زنان و کودکان را با خود برده بودند داود و افرادش وقتی به شهر رسیدند و دیدند چه بر سر قدر گریه کردند که دیگر رمقی برایشان باقی‌هایشان آمده است با صدای بلند آن‌ها و بچه‌زن نماند هر دو زن داود جز اسیران بودند داود بسیار مضطرب بود زیرا افرادش به خاطر از دست خواستند او را سنگسار کنندهایشان از شدت ناراحتی می‌دادن بچه.

ها پرداختند وقتی به نهر بسور رسیدندصد نفر به تعقیب عمالیقی‌سپس داود و آن شش دویست نفر از افراد داود از فرط خستگی نتوانستند از آن عبور کنند اما چهارصد نفر دیگر به تعقیب دشمن ادامه دادند در بین راه به یک جوان مصری برخوردند و او را نزد داود آوردند او ها مقداری نان انجیری دو نان کشمشی و آب به اوروز چیزی نخورده و نیاشامیده بود آن‌شبانه آیی؟دادند و جان او تازه شد داود از او پرسید: تو کیستی از کجا می

گفت: من مصری و نوکر یک شخص عمالیقی هستم

ها برسانی؟توانی ما را به آن‌داود از او پرسید: می

آن جوان پاسخ داد: اگر به نام خدا قسم بخورید که مرا نکشید و یا مرا به اربابم پس ندهید حاضرم

ها در مزارع پخش شده‌پس او داود و همراهانش را به اردوگاه دشمن راهنمایی کرد آن ها و مردم یهودا غنائم فراوان به چنگ‌رقصیدند چون از فلسطینی‌نوشیدند و می‌خوردند و می‌می ها هجوم برده تا غروب روز بعد ایشان را از دم‌آورده بودند همان شب داود و همراهانش بر آن ها زنان و اطفال و همه متعلقات‌ها پس گرفت آن‌شمشیر گذرانیدند داود تمام غنائم را از عمالیقی ها وخود را بدون کم و کسر پس گرفتند و داود دو زن خود را نجات داد افراد داود تمام گله .گفتند: همه این غنائم برای داود است‌راندند و می‌ها را گرفته پیشاپیش خود می‌رمه

مرگ شائول و پسرانش

ها فرار کردند و درها را شکست دادند اسرائیلی‌ها وارد جنگ شدند و آن‌ها با اسرائیلی‌فلسطینی ها شائول و پسران او یوناتان ابیناداب ودامنه کوه جلبوع تلفات زیادی برجای گذاشتند فلسطینی ملکیشوع را محاصره کردند و پسرانش را کشتند عرصه بر شائول تنگ شد و تیراندازان فلسطینی دورش را گرفته او را به سختی مجروح کردند پس شائول به محافظ خود گفت: پیش از آنکه به دست این کافران بیفتم و با رسوایی کشته شوم تو با شمشیرت مرا بکش.

ولی آن مرد ترسید این کار را بکند پس شائول شمشیر خود را گرفت و خود را بر آن انداخت و مرد محافظ شائول چون او را مرده دید خود را روی شمشیرش انداخت و همراه شائول مرد بدین ترتیب شائول و سه سرانش و محافظش در آن روز کشته شدند.

جنگ بین اسرائیل و یهودا

روزی سپاهیان ایشبوشت به فرماندهی ابنیر از محنایم به جبعون آمدند سپاهیان داود نیز به ها برآمدند نیروها در کنار برکه در مقابل هم قرار گرفتند ابنیر به‌فرماندهی یواب به مقابل آن یواب گفت: چطور است چند نفر را از دو طرف به میدان بفرستیم تا با هم بجنگند یواب موافقت ها با یکدست سر حریف خود رانمود پس از هر طرف دوازده نفر انتخاب شدند هر یک از آن زد تا اینکه همه مردند از آن به بعد آن مکان به‌گرفته با دست دیگر شمشیر را به پهلویش می .میدان شمشیرها معروف شد

شودابنیر به داود ملحق می

در زمانی که جنگ بین خاندان شائول و خاندان داود ادامه داشت ابنیر خاندان شائول را تقویت نمود یک روز ایشبوشت پسر شائول ابنیر را متهم کرد که با یکی از کنیزان شائول به نام رصفه‌می کنی من به شائول خیانت‌بستر شده است ابنیر خشمگین شد و فریاد زد آیا فکر می‌دختر ایه هم کنم آیا این است پاداش من پس حالا خوب گوش کن خدا مرا لعنت کند اگر هر چه درمی قدرت دارم به کار نبرم تا سلطنت را از تو گرفته به داود بدهم.

ترسیدایشبوشت در جواب ابنیر چیزی نگفت چون از او می.

آنگاه ابنیر قاصدانی را با این پیغام نزد داود فرستاد: چه کسی باید بر این سرزمین حکومت گردانم‌سوی تو برمی‌کند اگر تو با من عهد دوستی ببندی من تمام مردم اسرائیل را به

بندم که همسرم میکال دختر شائول راداود پاسخ داد: بسیار خب ولی به شرطی با تو عهد می با خود نزد من بیاوری پس داود این پیغام را برای ایشبوشت فرستاد همسرم میکال را به من پس بده زیرا او را به قیمت کشتن صد فلسطینی خریدم پس ایشبوشت میکال را از شوهرش فلطئیل کنان به دنبال زنش رفت در آنجا ابنیر به او گفت: حالا دیگر برگردپس گرفت فلطئیل گریه فلطئیل هم برگشت.

خواهید داود را پادشاه‌هاست می‌در ضمن ابنیر با بزرگان اسرائیل مشورت کرده گفت: مدت خود بسازید حالا وقتش است.

کنم تا تو چنان که‌ابنیر به داود قول داده گفت: وقتی برگردم همه مردم اسرائیل را جمع می ای به پادشاهی خود انتخاب کنندخواسته.

ای از سپاهیان داود از غارت بازگشتند و غنیمت زیاد با خودبه محض رفتن ابنیر یواب و عده آوردند وقتی به یواب گفته شد که ابنیر نزد پادشاه آمده و به سلامت بازگشته است با عجله به دانی که اوای چرا گذاشتی سالم برگردد تو خوب می‌حضور پادشاه رفت و گفت: چه کرده برای جاسوسی آمده بود و نقشه کشیده که برگردد و به ما حمله کند پس یواب چند نفر را به دنبال ابنیر فرستاد تا او را برگردانند و کنار چشمه به ابنیر رسیدند و او با ایشان برگشت اما داود از خواهد با اواین جریان خبر نداشت وقتی ابنیر به دروازه شهر حبرون رسید یواب به بهانه اینکه می

محرمانه صحبت کند وی را به کنار برد و خنجر خود را کشیده به انتقام خون برادرش او را کشت داود چون این را شنید گفت: من در پیشگاه خدا از خون ابنیر تا ابد مبرا هستم.

شودایشبوشت کشته می

وقتی ایشبوشت پادشاه شنید که ابنیر در حبرون کشته شده است هراسان گشت ایشبوشت دو ها پسران رمون از قبیله بنیامین بودند یک روزهای بعنه و ریکاب آن‌فرمانده سپاه داشت به نام ها به بهانه‌ظهر موقعی که ایشبوشت پادشاه خوابیده بود ریکاب و بعنه وارد خانه او شدند آن گرفتن یک کیسه گندم به کاخ او آمدند و به اتاق پادشاه رفته او را کشتند سرش را از تنش جدا کردند و آن را با خود برداشته از راه بیابان گریختند سر بریده ایشبوشت را به داود تقدیم کرده خواست تو را بکشد امروز خداوندگفتند: این سر ایشبوشت پسر دشمنت شائول است که می .انتقام تو را از شائول و تمام خاندان او گرفته است

اما داود جواب داد: به خداوند زنده که مرا از دست دشمنانم نجات داد قسم که من آن آورد کشتم آن‌کرد که مژده می‌شخصی را که خبر کشته شدن شائول را آورد و گمان می گناهی را در خانه خود ومژدگانی بود که به او دادم حال آیا سزای مردان شروری که شخص بی اند کمتر از این باشد بدانید که شما را نیز خواهم کشت بعد داود به‌در رختخوابش به قتل رسانده ها را کشتند و دست و پاهایشان را بریدند وافرادش دستور داد که هر دو را بکشند پس آن .بدنشان را در کنار برکه حبرون انداختند

آورندصندوق عهد را به اورشلیم می

هزار نفر جمع کرد و به قریه یعاریم رفت تا صندوق عهدداود سربازان زبده خود را به تعداد سی ای نوخدا را از آنجا بیاورد صندوق عهد را از خانه اینداداب که در کوهستان بود برداشته بر ارابه رفت و داود باراندند اخیو پیشاپیش صندوق عهد می‌گذاشتند پسران اینداداب گاوهای ارابه را می رهبران قوم که از پشت سر او در حرکت بودند با صدای تار و چنگ و دایره زنگی و دهل و کردند اما وقتی به خرمنگاه رسیدند گاوهاکوبی می‌خواندند و پای‌سنج با تمام قدرت آواز می لغزیدند و عزه دست خود را دراز کرد و صندوق عهد را گرفت که نیفتد آنگاه خشم خداوند بر جا کنار صندوق عهد کشت داود از این‌احترامی او را در همان‌ور شد و برای این بی‌عزه شعله عمل خدا غمگین شد و آن مکان را مجازات عزه نامید که تا به امروز نیز به این مکان معروف است.

توانم صندوق عهد را به خانه ببرم پس‌آن روز داود از خداوند ترسید و گفت: چطور می تصمیم گرفت آن را به خانه عوبید که از جت آمده بود ببرد صندوق عهد سه ماه در خانه او ماند ها را برکت داده نزد اوو خداوند او و تمام اهل خانه او را برکت داد داود وقتی شنید خداوند آن سوی اورشلیم رهسپار شد مردانی که آن رارفت و صندوق عهد را گرفت و با جشن و سرور به ها را متوقف کرد تا یک گاو یک‌کردند بیشتر از شش قدم نرفته بودند که داود آن‌حمل می گوساله فربه قربانی کند داود لباس کاهنان را پوشیده بود و با تمام قدرت در حضور خدا کنان صندوق‌کنان به این ترتیب قوم اسرائیل با صدای شیپورها و شادی‌رقصید سپس شادی‌می عهد را به اورشلیم آوردند وقتی جمعیت همراه صندوق وارد شدند میکال از پنجره نگاه کرد و کند پس در دل خود او را تحقیر کرد سپس صندوق راکوبی می‌رقصد و پای‌داود را دید که می های سوختنی و سلامتی به‌ای که داود برای آن در نظر گرفته بود گذاشتند و داود قربانی‌در خیمه خدا تقدیم نمود اما میکال به استقبال او آمده با لحنی تحقیرآمیز به داود گفت: پادشاه اسرائیل امروز چقدر با وقار و سنگین بود خوب خودش را مثل یک آدم ابله جلوی کنیزان رسوا کرد رقصیدم بلی اگر لازم باشد از این هم‌داود به میکال گفت: من امروز در حضور خدا می شوم ولی مطمئن باش احترام من پیش کنیزان از بین نرفته میکال دخترتر می‌تر و نادان‌کوچک فرزند ماندشائول تا آخر عمر بی.

فتوحات داود

ها را شکست داد و شهر جت را که‌ها حمله کرده آن‌پس از چندی باز داود به فلسطینی ها گرفت‌ترین شهر ایشان بود از دست آن‌بزرگ.

داود مواب را شکست داده اسیران را به ردیف در کنار هم روی زمین خوابانید سپس از هر سه نفر دو نفر را کشت و یک نفر را زنده نگه داشت بازماندگان موابی تابع داود شده به او باج و هزار سرباز پیاده را به‌هزار سرباز و بیست‌دادند همچنین داود هزاران سرباز سواره هفت‌خراج می ها نگه داشت رگ پای بقیه اسبان را نیز قطع کرد اواسیری گرفت بعد صد اسب را برای ارابه ودو هزار سرباز سوری که از دمشق برای کمک به هدد عزر آمده بودند جنگیدهمچنین با بیست بخشیدرفت خداوند او را پیروزی می‌ها را کشت بدین ترتیب داود هرجا می‌و همه آن.

توعو پادشاه حمات وقتی شنید که داود پیروز شده است پسرش هدورام را فرستاد تا سلام وی را برساند و به او تبریک بگوید هدورام هدایایی از طلا و نقره به داود داد و داود همه این ها و نیز از هدد عزرها عمالیقی‌ها فلسطینی‌ها عمونی‌ها موابی‌ای که از ادومی‌هدایا را با طلا و نقره پادشاه به غنیمت گرفته بود وقف خدا کرد.

داود و بتشبع

هاها عمونی‌ها فرستاد آن‌بهار سال بعد داود قشون اسرائیل را به فرماندهی مواب به جنگ عمونی را شکست داده شهر ربه را محاصره کردند اما داود در اورشلیم ماند یک روز هنگام عصر داود زدبام کاخ سلطنتی رفت وقتی در آنجا قدم می‌از خواب برخاست و برای هواخوری به پشت چشمش به زنی زیبا افتاد که مشغول حمام کردن بود داود یک نفر را فرستاد تا بپرسد آن دختر کیست معلوم شد اسمش بتشبع دختر الیعام و زن اوریای است پس داود چند نفر را فرستاد تا او را بستر شد سپس بتشبع خود را با آب طاهر ساخته به‌بیاورند وقتی بتشبع نزد او آمد داود با او هم خانه برگشت وقتی بتشبع فهمید که حامله است پیغام فرستاد و این موضوع را به داود خبر داد.

پس داود برای یواب این پیغام را فرستاد:

اوریای را نزد من فرست وقتی او آمد داود از او سلامتی یواب و سربازان و اوضاع جنگ را پرسید سپس به او گفت: حال به خانه برو و استراحت کن بعد از رفتن اوریای داود هدایایی به خانه او فرستاد اما اوریای به خانه خود نرفت و شب را کنار دروازه کاخ پیش محافظین پادشاه به سر برد.

وقتی داود این را شنید اوریای را احضار کرد و پرسید چه شده است چرا پس از این همه دوری از خانه دیشب به خانه نرفتی.

اوریای گفت: صندوق عهد خداوند و سپاه اسرائیل در صحرا اردو زدند آیا رواست که من به خانه روم و با زنم به عیش و نوش بپردازم و با او بخوابم؟

جا بمان داود او را برای صرف شام نگه داشت وداود گفت: بسیار خب پس امشب هم همین او را مست کرد با این حال اوریای آن شب نیز به خانه نرفت بلکه دوباره کنار دروازه کاخ خوابید.

ای برای یواب نوشت و آن را به وسیله اوریای برایش فرستادبالاخره صبح روز بعد داود نامه گیرد اوریای را در خط مقدم بگذاردردر نامه به یواب دستور داده بود که وقتی جنگ شدت می تا کشته شود پس وقتی یواب در حال محاصره شهر دشمن بود اوریای را به جایی فرستاد که جنگند مردان شهر با یواب جنگیدند و در نتیجه‌دانست سربازان قوی دشمن در آنجا می‌می

اوریای و چند سرباز دیگر اسرائیلی کشته شدند وقتی یواب گزارش جنگ را برای داود فرستاد به قاصد گفت: وقتی این گزارش را به عرض پادشاه برسانی ممکن است او عصبانی‌می شود و بپرسد چرا سربازان تا این اندازه به شهر محاصره شده نزدیک شدند آن وقت بگو اوریای .هم کشته شد

تر بودندپس آن قاصد به اورشلیم رفت و به داود گزارش داد و گفت: افراد دشمن از ما قوی و از شهر خارج شده به ما حمله کردند چند نفر از سربازان ما کشته شدند که اوریای نیز در بین .ایشان بود

داود گفت: بسیار خب به یواب بگو که ناراحت نباشد چون شمشیر فرقی بین این و آن قائل .شودنمی

وقتی بتشبع شنید که شوهرش مرده است عزادار شد بعد از تمام شدن سوگواری داود بتشبع را به کاخ سلطنتی آورد و او نیز یکی از زنان داود شده از او پسری به دنیا آورد اما کاری که .داود کرده بود در نظر خداوند خوش نیامد

امنون و تامار

ابشالون پسر داود خواهر زیبایی داشت به نام تامار امنون پسر دیگر داود که برادر ناتنی تامار بود سخت دلباخته او شد و چنان خاطرخواه خواهرش شده بود که از عشق او بیمار شد او دسترسی به گر داشت به یوناداب و برادرزاده داود بودتامار نداشت زیرا تامار باکره بود ولی امنون رفیق حلیه روزی یوناداب به امنون گفت: به من بگو چه شده؟

امام شده‌امنون به او گفت: من عاشق تامار خواهر ناتنی

یوناداب گفت: در بسترت دراز بکش و خودت را به مریضی بزن وقتی پدرت به عیادتت بیاید به او بگو که تامار بفرستد تا برایت خوراکی تهیه کند.

امنون چنین کرد وقتی پادشاه به عیادتش آمد از او تقاضا کرد که خواهرش تامار اجازه دهد که بیاید و برایش غذایی بپزد تا بخورد داود قبول کرد و برای تامار پیغام فرستاد که برای او خوراکی تهیه کند تامار به خانه امنون رفت و او بر بستر خوابیده بود تامار برای او نان پخت اما وقتی سینی خوراک را پیش امنون گذاشت او نخورد و به نوکرانش گفت: همه از اینجا بیرون بروید بعد به تامار گفت: دوباره خوراک را به اتاق خواب بیاور و آن را به من بده تامار خوراک را پیش او برد ولی همین که آن را پیش او گذاشت امنون او را گرفته گفت: عزیزم بیا با من بخواب

ای به بار بیاوری ما درتامار گفت: امنون این کار را نکن نباید در اسرائیل چنین فاجعه نما خواهیم شد فقط به پادشاه بگو و من مطمئنم اجازه خواهد داد که با من‌اسرائیل انگشت ازدواج کنی ولی گوش امنون بدهکار نبود و به زور به او تجاوز کرد و ناگهان عشق امنون به نفرت تبدیل شد و به تامار گفت: از اینجا برو بیرون

تامار با التماس گفت: این کار را نکن بیرون راندن من بدتر از آن عملی است که با من کردی اما امنون توجه نکرد و به نوکرانش گفت: این دختر را از اینجا بیرون کن در آن زمان پوشیدند اما تامار لباس رنگارنگ خود رارسم بود که دختران باکره پادشاه لباس رنگارنگ می کنان از آنجا دورهایش را روی سرش گذاشت و گریه‌پاره کرد خاکستر بر سر خود ریخته دست شد.

وقتی برادرش ابشالوم او را دید پرسید: ببینم آیا برادرت امنون به تو تجاوز کرده ناراحت نباش و نگذار این موضوع از خانواده ما بیرون درز کند وقتی این خبر به گوش داود پادشاه رسید اندازه عصبانی شد اما ابشالوم به سبب این عمل زشت با امنون کینه به دل داشت و درباره این‌بی موضوع با او هیچ سخن نکرد.

شورش شبع

در این وقت مرد آشوبگری به نام شبع شیپورش را به صدا در آورده مردم را به دور خود جمع هایتان بروید پس‌خواهیم او رهبر ما نیست ای مردم اسرائیل به خانه‌کرد و گفت: ما داود را نمی همه غیر از قبیله یهودا داود را ترک گفته به دنبال شبع رفتند اما مردان یهودا نزد پادشاه خود ماندند و از اردن تا اورشلیم او را همراهی کردند وقتی پادشاه به کاخ خود در اورشلیم رسید دستور داد آن ده کنیزی را که برای نگهداری کاخ در آنجا گذاشته بود از دیگران جدا کرده به ای که زیر نظر نگهبانان قرار داشت ببرند و هر چه لازم دارند به ایشان بدهند و داود دیگرخانه بستر نشد پس از آن ده زن تا آخر عمرشان در انزوا ماندند سربازان ابیشای باها هم‌هرگز با آن محافظین دربار و یواب با بهترین سربازان خود از اورشلیم خارج شده به تعقیب شبع پرداختند وقتی به سنگ بزرگی که در جبعون بود رسیدند با عماسا روبرو شدند یواب لباس نظامی پوشیده پرسی کند آهسته خنجرش را ازآمد تا با عماسا احوال‌و خنجر به کمر بسته بود وقتی پیش می خواهد او را ببوسد با دست راستش ریش او را گرفت وغلاف بیرون کشید و به بهانه اینکه می گفت: ای برادر از دیدنت خوشحالم عماسا متوجه خنجر نبود یواب خنجر را به شکم او فرو کرد جا مرد به طوری که یواب لازم ندید ضربه دیگری به‌های او بر زمین ریخت عماسا جابه‌و روده او بزند سپس به تعقیب شبع ادامه دادند یکی از سرداران یواب به سربازان عماسا گفت: اگر طرفدار داود هستید بیایید و به یواب ملحق شوید عماسا در وسط راه غرق در خون افتاده بود آن اند جسد را از میان راه‌سردار وقتی دید عده زیادی دور جنازه عماسا حلقه زده به او خیره شده برداشت و آن را به صحرا برد و پوششی بر آن انداخت در این میان شبع به نزد تمام قبایل اسرائیل رفت نیروهای یواب نیز به ابل رسیدند و آن شهر را محاصره کردند در آن شهر زن حکیمی کرد او از داخل شهر یواب را صدا کرد و گفت: ای یواب به من گوش کن به اینجازندگی می های کنیزت گوش بده‌بیا تا با تو حرف بزنم و گفت به حرف

دهم به ابل بروید و جوابتان را بگیرید چون ما همیشه با پندهای‌گفت: بگو گوش می خواهید شهر ما را که در اسرائیل شهری‌کنیم شما می‌حکیمانه خود مشکل مردم را حل می جو و وفادار است خراب کنید آیا این انصاف است؟قدیمی صلح

طور نیست من فقط به دنبال شبع هستم اگر او را به من تسلیم کنید شهریواب پاسخ داد: این

.را ترک خواهیم کرد

اندازیم بعد آن زن پیش اهالی‌زن گفت: بسیار خب ما سر او را از روی حصار جلوی تو می ها نیز سر شبع را از تنش جدا کردند و پیش‌شهر رفت و نقشه خود را با آنان در میان گذاشت آن .پای یواب انداختند و یواب شیپور زد و سربازانش را از حمله به شهر بازداشت

هاجنگ با فلسطینی

جنگیدند داود و افرادش در بحبوحه جنگ خسته وها می‌ها با اسرائیلی‌بار وقتی فلسطینی‌یک درمانده شدند یک غول فلسطینی به نام یشبیع که وزن نیزه او در حدود سه کیلو و نیم بود به داود حمله کرد و نزدیک بود او را بکشد اما ابیشای به کمک داود شتافت و آن فلسطینی را کشت بنابراین افراد داود به تأکید او گفتند: تو امید اسرائیل هستی و دیگر نباید به میدان بیایی ما خواهیم تو را از دست بدهیم‌نمی.

شمارددداود مردان جنگی را می

ور شد پس او برای تنبیه ایشان داود را بر آن داشت‌بار دیگر خشم خدا بر قوم اسرائیل شعله که اسرائیل و یهودا را سرشماری کند.

پادشاه به یواب فرمانده سپاه خود گفت: از مردان جنگی سراسر کشور سرشماری به خواهدآور اما یواب جواب داد: خداوند خدایت به تو عمر طولانی دهد چرا سرورم می‌عمل دست به سرشماری زند.

اما پادشاه نظرش را عوض نکرد و یواب و سایر فرماندهان سپاه را واداشت تا بروند و مردان جنگی را بشمارند.

صد هزار و مردان‌یواب گزارش کار را تقدیم پادشاه کرد تعداد مردان جنگی اسرائیل هشت جنگی یهودا پانصد هزار نفر بودند.

ولی بعد از این سرشماری وجدان داود ناراحت شد پس به خدا گفت: با این کاری که کردم کنم این حماقت مرا ببخش‌گناه بزرگی مرتکب شدم التماس می.

صبح روز بعد قبل از اینکه داود از خواب بیدار شود کلام خداوند به جاد نبی داود نازل شد تواند یکی راگذارم و او می‌خدا به جاد فرمود: به داود بگو که من سه چیز پیش روی او می انتخاب کند سه سال قحطی در کشور سه ماه فرار از دست دشمنانت یا سه روز مرض مهلک در سرزمینت در این باره فکر کن و بگو

داود گفت: در تنگنا هستم بهتر است به دست خدا بیفتم تا به دست انسان زیرا رحمت خدا عظیم است.

بنابراین از صبح بیماری مهلک طاعون بر اسرائیل فرستاد که تا سه روز ادامه داشت و شد خداوندهزار نفر در آن کشور مردند ولی وقتی فرشته مرگ به پایتخت نزدیک می‌هشتاد دار آن روز جاد نبی پیش داود آمد و گفت:متأسف شد و به فرشته گفت: کافی است دست نگه .برو برای خداوند قربانگاهی در خرمنگاه یبوسی بنا کن

اول پادشاهان، وصیت داود به سلیمان

طور وصیت کرد: چیزی ازشود پس به پسرش سلمیان این‌وقت وفات داود پادشاه نزدیک می عمرم باقی نمانده تو قوی و شجاع باش به تمام احکام و قوانین شریعت موسی عمل کن اگر دانی که‌ای که به من داده وفا خواهد کرد در ضمن تو می‌چنین کنی آنگاه خداوند به وعده یواب چه بر سر من آورد و چطور دو سردار مرا یعنی ابنیر و عماسا را کشت و دست خود را به ها در جنگ کشته شده ولی حقیقت این‌گناهان آلوده کرد یواب وانمود کرد که آن‌خون این بی دانی چه باید کرد تا او کشته‌است که در زمان صلح ایشان را کشته تو یک مرد دانا هستی و می شود شمعی پسر جیرای بنیامینی را هم که از اهالی بحوریم است به یادآور وقتی من به محنایم رفتم او به من اهانت کرد و ناسزا گفت اما وقتی او برای استقبال از من به کنار رود اردن آمدمی دانی که او چگونه باید کشته شودسزا بماند می‌قسم خوردم او را نکشم ولی تو نگذار او بی.

مرگ ادونیا

ای؟یک روز ادوینا به دیدن بتشبع مادر سلمان رفت بتشبع از او پرسید: به چه قصدی اینجا آمده

ام درخواستی از تو بکنم‌ادونیا گفت: قسط بدی ندارم آمده

خواهی‌بتشبع پرسید: چه می

دانی که سلطنت مال من شده بود و تمام مردم هم انتظار داشتند که بعد ازادونیا گفت: تو می پدرم من به پادشاهی برسم ولی وضع دگرگون شد و برادرم سلیمان به پادشاهی رسید چون این خواست خداوند است از طرف من با برادرم سلیمان پادشاه گفتگو کن و به او بگو که ابیشگ .شونمی را به من به زنی بدهد

بتشبع گفت: بسیار خب

پس بتشبع نزد سلیمان پادشاه رفت و گفت: من یک خواهش کوک از تو دارم

کنم‌دانی که هرگز آن را رد نمی‌سلیمان گفت: مادر خواهش تو چیست می

بتشبع گفت: بگذار برادرت ادونیا با ابیشگ ازدواج کند

سلیمان در جواب بتشبع گفت: چطور است همراه ابیشگ سلطنت را هم به او بدهم تا او با یواب و ابیاتار کاهن روی کار بیایند و قدرت فرمانروایی را به دست بگیرند

سپس سلمیان به خدا قسم خورد و گفت: خدا مرا نابود کند اگر همین روز ادونیا را نابود نکنم به خداوند زنده قسم که او را زنده نخواهم گذاشت

.پس سلیمان پادشاه به بنایا دستور داد که ادونیا را بکشد و او نیز چنین کرد

مرگ شمعی

ای برای خود در اورشلیم بساز و ازسپس پادشاه شمعی را احضار کرد و به او گفت: خانه اورشلیم خارج نشو

کنم ولی بعد از سه سال دو نفر از غلامانشمعی عرض کرد: هر چه بگویید اطاعت می شمعی پیش اخیش پادشاه جت فرار کردند وقتی به شمعی خبر دادند که غلامش در جت هستند ها را بهاو الاغ خود را آماده کرد و به جت نزد اخیش رفت او غلامش را در آنجا یافت و آن اورشلیم باز آورد سلیمان وقتی شنید که شمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته او را احضار کرد و گفت: مگر تو را به خدا قسم ندادم و تأکید نگفتم که اگر از اورشلیم بیرون بروی تو را هایی در حق پدرم داود پادشاهدانی چه بدی‌کشم پس چرا قول خود را شکستی تو خوب می‌می .کردی اما خداوند به من برکت خواهد داد و سلطنت داود را تا ابد پایدار خواهد ساخت

آنگاه به فرمان پادشاه بنایا شمعی را بیرون برد و او را کشت به این ترتیب سلطنت سلیمان .برقرار ماند

درخواست سلیمان از خدا

ترین قربانگاه آنجا قرار داشت و اوبار سلیمان برای قربانی کردن به جبعون رفت معروف‌یک هزار گاو و گوسفند در آن محل قربانی کرد.

آمادگی برای ساختن خانه خدا

هزار نفر را از سراسر اسرائیل به بیگاری گرفت ادو نیرام را نیز به سرپرستیآنگاه سلیمان سی فرستاد به این ترتیب هر کس دوهزار نفر از آنان را به لبنان میها گماشت او هرماه به نوبت دهآن تراش درماه در خانه خود بود و یک ماه در لبنان سلیمان هفتاد هزار باربر و هشتاد هزار سنگ تراشها به دستورکردند سنگها نظارت می هزار و سیصد سرکارگر بر آنکوهستان داشت و سه تراشیدند اهالی جبل هم بهکندند و میهای مرغوب بزرگی برای بنای خانه خدا میپادشاه سنگ ها برای خانه خدابران سلیمان و حیرام در بریدن چوب و تهیه الوار و تراشیدن سنگچوب .کردندکمک می

شودصندوق عهد به خانه خدا منتقل می

آنگاه سلیمان پادشاه تمام سران قبایل و طوایف قوم اسرائیل را به اورشلیم دعوت کرد تا صندوق ها درها در روزهای عید خیمه‌عهد خداوند را که در شهر داود بود به خانه خدا بیاورند همه آن ماه ایتانیم که ماه هفتم است در اورشلیم جمع شدند آنگاه کاهنان و لاویان صندوق عهد و خیمه عبادت را با تمام ظروف مقدسی که در آن بود به خانه خدا آوردند سپس سلیمان پادشاه و تمام اسرائیل در برابر صندوق عهد جمع شدند و در آن روز تعداد زیادی گاو گوسفند قربانی‌بنی .شد شمردکردند تعدادشان آن قدر زیاد بود که نمی

ثروت و شهرت سلیمان

سلیمان پادشاه علاوه بر دریافت مالیات و سود بازرگانی و باج و خراج از پادشاهان عرب و شد سلیمان از این طلا دویست‌سه تن طلا نیز عایدش می‌وحاکمان سرزمین خود هر سال بیست .سپر بزرگ هر کدام به وزن چهار کیلو و سیصد سپر کوچک هر یک به وزن دو کیلو ساخت

او یک تخت سلطنتی بزرگ نیز از عاج با روکش طلای ناب ساخت این تخت شش پله داشت و قسمت بالای پشتی تخت گرد بود در دو طرف آن دو دسته بود که کنار هر دسته یک ها دو مجسمه شیر ایستاده بودند این تخت درمجسمه شیر قرار داشت در دو طرف هر یک از پله های سلیمان و ظروف تالار جنگل لبنان از طلای خالص بود درنظیر بود تمام جام‌تمام دنیا بی شد چون در زمان حکومت سلیمان طلا به‌ها حتی یک ظرف از جنس نقره هم پیدا نمی‌میان آن .حدی فراوان بود که دیگر نقره ارزشی نداشت

علت دورشدن سلیمان از خدا

سلیمان پادشاه به غیر از دختر فرعون دل به زنان دیگر نیز بست او بر خلاف دستور خدا زنانی از پرست مانند مواب عمون ادوم صیدون و حیت به همسری گرفت خداوندهای بت‌سرزمین قوم پرست هرگز وصلت نکنندهای بت‌قوم خود را سخت بر حذر داشته و فرموده بود با این قوم ها به تدریج سلیمان را از خدا دورصد زن و سیصد کنیز برای خود گرفت اینم زن‌سلیمان هفت کردند به طوری که او وقتی به سن پیری رسید به جای اینکه مانند پدرش داود با تمام دل و جان .ها روی آوردخود از خدا پیروی کند به پرستش بت

پیشگویی درباره نابودی یربعام

ات را تغییر بده تادر آن روزها ابیا پسر یربعام پادشاه بیمار شد یربعام به همسرش گفت: قیافه کسی تو را نشناسد و پیش اخیای نبی که در شیلوه است برو او همان کسی است که به من گفته .شود یا نه‌شوم و از او بپرس که آیا فرزند ما خوب می‌که بر این قوم پادشاه می

پس همسر به راه افتاد و به خانه اخیای نبی که در شیلوه بود رسید اخیای پیر شده بود و آید تازودی ملکه در قیافه مبدل به دیدار او می‌دید اما خداوند به او گفته بود که به‌چشمانش نمی درباره وضع پسر بیمارش از او سؤال کند خداوند همچنین به اخیای گفته بود که به ملکه چه ات را تغییر دادی من خبربگوید سپس به او گفت: ای همسر یربعام داخل شو چرا قیافه :ناخوشایندی برایت دارم سپس اخیا این پیام را از جانب خدا به او داد تا به شوهرش برساند

من تو را از میان مردم انتخاب کردم تا به پادشاهی برسی سلطنت را از خاندان داود گرفتم و به تو دادم اما تو مثل بنده من داود از دستوراتم اطاعت نکردی او از صمیم قلب مرا پیروی کرد تو از تمام پادشاهان پیشت بیشتر بدی کردی‌پسندیدم پیروی می‌کرد و آنچه را من می‌می فرستم و تمام خاندان تو چه اسیر وپرست شدی پس من هم بر خاندان تو بلا می‌بت ساختی و بت .کنندطور که طویله را از کثافت حیوان پاک می‌کنم همان‌چه آزاد را نابود می

ات برو وقتی پایت به شهر برسدسپس اخیا به همسر یربعام گفت: اکنون برخیز و به خانه پسرت خواهد مرد تمام اسرائیل برای او عزاداری کرده او را دفن خواهند کرد ولی از تمام شود زیرا تنها فرد خوبی که خداونداعضای خانواده یربعام این تنها کسی است که در قبر دفن می .بیند همین بچه استدر تمام خانواده یربعام می

پس زن یربعام بازگشت به محض اینکه پای او به آستانه کاخ سلطنتی رسید پسرش مرد .پسرش را دفن کردند و در سراسر اسرائیل برایش ماتم گرفتند

سلطنت ناداب در اسرائیل

در سال دوم سلطنت اسا پادشاه یهودا ناداب پسر یربعام پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد .او نیز مثل پدرش نسبت به خداوند گناه ورزید و اسرائیل را به گناه کشانید

بعشا پسر اخیا بر ضد ناداب برخاست بعشا در سومین سال سلطنت اسا پادشاه یهودا بجای ناداب بر تخت سلطنت اسرائیل نشست او وقتی به قدرت رسید تمام فرزندان یربعام را کشت به طوری که حتی یک نفر هم از خاندان او زنده نماند این درست همان چیزی بود که خداوند به .وسیله اخیا نبی خبر داده بود

ایلیا و انبیا بعل

سالی یک روز خداوند به ایلیا فرمود: نزد اخاب پادشاه برو و به او بگو که‌در سومین سال خشک فرستم پس ایلیا روانه شد در این وقت در شهر سامره شدت قحطی به اوج‌زودی باران می‌من به رسیده بود.

سرپرست امور درباره اخاب شخصی بود به نام عوبدیا

ها و نهرها را بگردیم تا شاید کمی‌های چشمه‌اخا پادشاه به عوبدیا گفت: ما باید تمام کناره ها و قاطرهایمان را زنده نگه داریم‌علف پیدا کنیم و بتوانیم اقلاً بعضی از اسب.

وقتی عوبدیا در راه بود ناگهان ایلیا به او برخورد عوبدیا ایلیا را فوراً شناخت و پیش پای او به خاک افتاد و گفت: ای سرور من ایلیا آیا این واقعاً خود تو هستی؟

ایلیا جواب داد: بلی برو به اخاب بگو که من اینجا هستم

خواهی مرا به دست اخاب به‌ام که می‌عوبدیا گفت: ای سرورم مگر من چه گناهی کرده ترسم به محض اینکه از پیش تو بروم روح خدا تو را از اینجا بردارد و به جای‌کشتن دهی می دیگری ببرد آنگاه وقتی اخاب به جستجوی تو بیاید و تو را پیدا نکند مرا خواهد کشت.

ایلیا گفت: به خداوند زنده قسم که امروز خود را به اخاب نشان خواهم داد.

پس عوبدیا برگشت و به اخاب خبر داد که ایلیا پیدا شده است وقتی او ایلیا را دید گفت: ای‌پس تو هستی که این بلا را سر اسرائیل آورده

ام بلکه شما با سرپیچی از دستورات خدا وایلیا جواب داد: من این بلا را سر اسرائیل نیاورده اید حال برو و تمام قوم اسرائیل را روی کوه جمع کن‌پرستش بت بعل باعث این بلا شده.

خواهید هم خدا را بپرستید و هم‌وقتی همه جمع شدند ایلیا خطاب به ایشان گفت: تا کی می ها را اگر خداوند خداست او را اطاعت نمایید و اگر بعل خداست او را پیروی کنید اما قوم‌بت ام اما انبیا بعل‌مانده‌هیچ جوابی ندادند ایلیا در ادامه سخنان خود گفت: از انبیا خدا تنها من باقی تکه نموده بر هیزم قربانگاه بعل پنجاه نفرند حال دو گاو اینجا بیاورید و آن را تکه‌چهارصد و بگذارید ولی هیزم را آتش نزنید من هم گاو دیگر را به همان ترتیب روی هیزم قربانگاه خدا

زنم آنگاه انبیا بعل نزد خدا دعا کنند او خدای حقیقی است وگذارم ولی هیزم را آتش نمی‌می
.تمام قوم اسرائیل این پیشنهاد را پذیرفتند

ها نهادند آنگاه‌تکه کردند و آن را روی هیزم‌ها را روی قربانگاه گذاشته گاو را تکه‌هیزم
ها چنین کردند ایلیا گفت‌های گاو و هیزم بریزید آن‌گفت: چهار سطل آب بیاورید و روی تکه
بار دیگر هم آب بریزید و آب ریختندها باز آب ریختند ایلیا باز گفت یک‌بازهم آب بریزید آن
.به طوری که آب قربانگاه را پر ساخته از آن سرازیر شد و گودال اطراف را نیز تماماً پر کرد

سوی خودای خداوند دعای مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو خدا هستی و ایشان را به
.گردانی من خدمتگزار تو هستم‌بازمی

آنگاه خداوند آتشی از آسمان فرستاد و قربانی و هیزم و حتی خاک و سنگ قربانگاه را نیز
اسرائیل این را دیدند همگی به خاک افتاده وسوزانید و آب گودال را خشک نمود وقتی بنی
.گفتند: خداوند خداوند خداست‌می

پیشگویی مرگ اخاب

ای به من بزن ولی آن مردروزی یکی از انبیا به فرمان خداوند به دوستش گفت: با شمشیر ضربه این کار را نکرد پس آن نبی به او گفت: چون دستور خداوند را اطاعت نکردی وقتی از اینجا .طور هم شدبروی شیر تو را خواهد درید و همین

ای به او زد وای به من بزن آن مرد ضربه‌بعد از آن نبی به یک نفر دیگر گفت: ضربه مجروحش کرد سپس آن نبی با دستمالی صورتش را پوشاند تا شناخته نشود و سر راه پادشاه منتظر ایستاد وقتی اخاب پادشاه رسید آن نبی او را صدا زد و گفت: ای پادشاه من در میدان جنگ بودم و سربازی اسیری را پیش من آورد و گفت: مواظب این مرد باش اگر فرار کرد یا وچهار کیلو نقره بدهی یا کشته خواهی شد وقتی سرگرم کارهایم بودم آن اسیر فراربایدهفتاد .کرد پادشاه گفت: تو مقصری و خودت مجازات خود را تعیین کردی

آنگاه آن نبی دستمال را از صورتش برداشت و پادشاه او را شناخت که یکی از انبیاست او به فرماید چون بنهدد را که من خواستم هلاک شود آزاد کردی بایدپادشاه گفت: خداوند می .خودت به جای او کشته شوی و افراد تو به جای افراد او نابود شوند

.پس اخاب غمگین و ناراحت به کاخ سلطنتی خود که در شهر سامره بود درگذشت

اخاب و تاکستان نبوت

شخصی به نام نابوت تاکستانی در یزرعیل داشت نزدیک کاخ اخاب روزی اخاب به دیدن نابوت رفت و به او گفت: تاکستان تو نزدیک خانه من است آن را به من بفروش.

وجه حاضر نیستم آن را بفروشم زیرا از اجدادم به من به ارثولی نابوت جواب داد به هیچ رسیده

اش برگشت واخاب پادشاه از این جواب رد چنان پریشان و ناراحت شد که به کاخ سلطنتی در بستر خود دراز کشید و رویش را از همه برگردانید و لب به غذا نزد.

خوری؟زنش پیش او آمد و پرسید: چه شده چرا غذا نمی

اخاب جواب داد: امروز از نابوت خواستم که تاکستانش را به من به نقره بفروشد و یا آن را با دیگری عوض کند ولی او قبول نکرد.

ایزابل زنش به او گفت: مگر تو در اسرائیل پادشاه نیستی بلند شو و غذا بخور هیچ ناراحت گیرمنباش تاکستان نابوت را من خودم برایت می.

ایزابل چند نامه به اسم اخاب نوشت و با مهر سلطنتی آن را مهر کرد و برای بزرگان و سفیدان فرستاد ایزابل در نامه خود چنین نوشت: اهالی شهر را به روضه فرا خوانید و نابوتریش را در صدر مجلس بنشانید سپس دو ولگرد اجیر کنید تا بیایند و شهادت بدهند که نابوت به خدا و پادشاه ناسزا گفته آنگاه او را از شهر بیرون کشیده او را سنگسارش کنید آنگاه او را از شهر بیرون کشیده سنگسارش کردند.

خواست بهایزابل وقتی این خبر را شنید به اخاب گفت: بلند شو و تاکستانی را که نابوت نمی تو بفروشد تصرف کن چون او دیگر زنده نیست.

اخاب رفت تا تاکستان را تصرف کند در این هنگام خدا به ایلیای نبی فرمود: برخیز و به شهر سامره نزد اخاب پادشاه برو او به تاکستان نابوت رفته تا آن را تصرف کند این پیغام را از جانب طورخواهی اموال او را هم غارت کنی همانمن به او برسان آیا کشتن نابوت کافی نبود حالا می ها در بیابان خون نابوت را لیسیدند خون تو را هم خواهند لیسیدکه سگ

وقتی اخاب چشمش به ایلیا افتاد فریاد زد: ای دشمن من بازهم تو به سراغم آمدی

ای بدان که بزودیایلیا جواب داد: بلی من به سراغت آمدم زیرا تو خود را به گناه فروخته خداوند تو را به بالی بزرگی گرفتار خواهد ساخت و نسل تو را از روی زمین برخواهد داشت به طوری که حتی یک مرد هم از نسل تو باقی نخواهد ماند افراد خاندان تو را مثل خاندان یربعام و اسرائیل را به گناه کشاندی همچنین‌برد چون خدا را خشمگین نمودی و تمام بنی‌بعشا از بین می پاره خواهند کرد ازها بدن او را در یزرعیل پاره‌فرماید که سگ‌خداوند در مورد ایزابل می خورند و هر که در بیابان بمیرد لاشخورها او راها او را می‌خانواده تو هر که در شهر بمیرد سگ خورندمی.

وقتی اخاب سخنان ایلیا را شنید لباس خود را پاره کرد و پلاس پوشیده روزه گرفت او در زدرفت و با کسی حرف نمی‌زده راه می‌خوابید و ماتم‌پلاس می.

پیغام دیگری از جانب خداوند به ایلیا رسید ببین اخاب چگونه در حضور من متواضع شده که زنده است این بلا را بر سرش‌چنین در حضور من فروتن شده مادامی‌است حال که این فرستم‌آورم بلکه در زمان سلطنت پسرش بر خاندان او این بلا را می‌نمی.

کنددوم پادشاهان، خداوند اخزیا را مجازات می

بعد از مرگ اخاب پادشاه اسرائیل قوم مواب سر به شورش گذاشتند و از پرداخت باج و خراج به اسرائیل امتنا ورزیدند.

در آن روز اخزیا پادشاه جدید اسرائیل از ایوان طبقه بالای قصر خود بر سامره به زیر افتاده شدت مجروح شده بود وی قاصدانی به معبد بعل زبوب بت اهالی عقرون فرستاد تا بپرسند که‌به آیا بهبود خواهد یافت یا نه.

اما فرشته خداوند به ایلیا نبی دستور داد تا خود را به قاصدان پادشاه برساند و بگوید: آیا در روید تا از او بپرسید که پادشاه‌اسرائیل خدایی نیست که شما نزد بعل زبوب خدای عقرون می ای از بسترفرماید: چون چنین کاری کرده‌یابد یا نه به پادشاه بگویید که خداوند می‌بهبود می بیماری بر نخواهی خواست و خواهی مرد.

فرستادگان وقتی این خبر را از زبان ایلیا شنیدند فوری پیش پادشاه بازگشتند پادشاه پرسید: چرا به این زودی بازگشتید؟

گفتند: در راه با شخصی روبرو شدیم و او به ما گفت تا نزد شما بازگردیم و بگوییم که فرستی تا از بعل زبوب سؤال کنند مگر در اسرائیل خدایی‌فرماید: چرا قاصدان می‌خداوند می ای از بستر بیماری بر نخواهی خواست و خواهی مردوجود ندارد حال که چنین کرده.

پادشاه پرسید: ظاهر این شخص چگونه است؟

گفتند: پوستینی بر تن داشت و کمربندی چرمی بر کمر بسته بود.

پادشاه گفت: او همان ایلیای نبی است پس سرداری را با پنجاه سرباز مأمور کرد تا او را ای نشسته بود پیدا کردند آن سردار به ایلیا گفت: ای مردها او را در حالی که روی تپه‌بیاورند آن خدا پادشاه دستور داده است همراه ما بیایی ولی ایلیا جواب داد: اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شود و تو و پنجاه سربازت را نابود کند ناگهان آتش از آسمان نازل شد و آن سردار و سربازانش را کشت.

معجزات الیوشع

دانی‌طور که می‌ها نزد الیوشع آمده به او گفتند: همان‌در این هنگام چند نفر از اهالی شهر اری .شودحاصلی زمین ما می‌شهر ما در جای خوبی قرار دارد ولی آب آن سالم نیست و باعث بی

الیوشع گفت: در یک طشت تازه نمک بریزید و نزد من بیاورید طشت را آوردند الیوشع بر سرچشمه شهر رفت و نمک را در آن ریخته گفت: خداوند این آب را سالم کرده است تا پس از .حاصلی زمین و مرگ نشوداین دیگر موجب بی

.گونه که الیوشع گفته بود سالم شدآب آن شهر همان

جنگ بین اسرائیل و مواب

یورام پسر اخاب سلطنت خود را بر اسرائیل در هجدهم سال سلطنت یهو شافات پادشاه یهودا آغاز کرد و دوازده سال پادشاهی نمود پایتخت او سامره بود یورام نسبت به خداوند گناه ورزید ولی نه به اندازه پدر و مادرش او مجسمه بعل را که پدرش ساخته بود خراب کرد با وجود این او داشت‌ها دست برنمی‌پرستی کشانیده بود از آن‌نیز از کاهنان یربعام که اسرائیل را به بت.

های خود صدهزار بره و نیز پشم صدهزار قوچ به‌میشع پادشاه مواب که هر سال از گله داد بعد از مرگ اخاب از پرداخت باج به اسرائیل امتنا ورزید پس یورام ازاسرائیل باج می پایتخت خارج شده تا سپاه اسرائیل را جمع کند سپس این پیغام را برای یهو شافات پادشاه یهودا فرستاد پادشاه مواب از فرمان من سرپیچی کرده آیا مرا در جنگ با او کمک خواهی کرد.

یهو شافات در جواب گفت: البته که تو را کمک خواهم کرد از کدام طرف باید حمله را شروع کرد.

کنیم‌یورام جواب داد: از بیابان ادوم حمله می

سپس سپاه اسرائیل و یهودا و نیز نیروهای ادوم با هم متحد شده رهسپار جنگ شدند اما پس از هفت روز پیشروی در بیابان آب تمام شد و افراد و چهارپایان تشنه شدند

یورام پادشاه اسرائیل با اندوه گفت: حالا چه کنیم خداوند ما سه پادشاه را به اینجا آورده است تا ما را مغلوب پادشاه مواب کند

اما یهو شافات پادشاه یهودا پرسید: کسی از جانب خدا همراه ما نیست که بگوید چه کنیم یکی از افراد یورام جواب داد الیوشع که خادم ایلیا بود اینجاست.

یهو شافات گفت: او نبی راستین خداوند است پس پادشاهان اسرائیل و یهودا و ادوم نزد الیوشع رفتند تا با او مشورت نمایند.

ای برو با انبیا پدر و مادر مشورت کن سپس‌الیوشع به پادشاه اسرائیل گفت: چرا نزد من آمده گفت به ذات خداوند قادر متعال قسم اگر به خاطر یهو شافات پادشاه یهودا نبود من حتی به تو ای نزد من بیاورید وقتی نوازنده شروع به نواختن کرد کلام خداکردم حال نوازنده‌نگاه هم نمی فرماید: بستر خشک این رودخانه را پر از گودال کنیدبر الیوشع نازل شد و او گفت: خداوند می

ها را از آب مملو سازم باد و باران نخواهیم دید اما رودخانه پر از آب خواهد شد تاتا من آن همان خودتان سیراب شوید و هم چهارپایانتان خداوند شما را بر مواب پیروزی خواهد داد.

صبح روز بعد هنگام تقدیم قربانی صبحگاهی از راه ادوم آب جاری شد و طولی نکشید که همه جا را فرا گرفت

آیند تمام کسانی را که‌ها پیش می‌وقتی مردم مواب شنیدند که سه سپاه متحد به طرف آن توانستند بجنگند از پیر و جوان جمع کردند و در مرز کشور خود موضع گرفتند ولی صبح‌می ها از آن طرف آب را مثل خون سرخ دیدندروز بعد وقتی آفتاب برآمد و بر آن آب تابید موابی و فریاد برآوردند نگاه کنید سربازان سه پادشاه دشمن به جان هم افتاده خون یکدیگر را اند برویم و غارتشان کنیم‌ریخته.

ها حمله کردند سپاه مواب تارکه به اردوگاه اسرائیل رسیدند سربازان اسرائیلی به آن‌اما همین ها را ویران نمودندها پر ساخته آن‌و مار شد شهرها را خراب کردند مزارع حاصلخیز را با سنگ های آب را مسدود کردند درختان میوه را بریدند سرانجام فقط پایتخت آنان باقی ماند که‌چشمه آن را هم محاصره کرده به تصرف در آوردند.

قحطی در سامره محاصره شده

بعد از مدتی بنهدد پادشاه سوریه تمام قوای نظامی خود را جمع کرد و شهر سامره را محاصره نمود در نتیجه سامره سخت دچار قحطی گردید طولی نکشید که قحطی چنان شدت یافت که .شدیک سر الاغ به هشتاد مثقال نقره و دویست گرم سنگدان کبوتر به پنج مثقال نقره فروخته می

زد زنی فریاد برآورد ای سرورم به دادم‌یک روز که پادشاه اسرائیل بر حصار شهر قدم می برس

پادشاه جواب داد: اگر خداوند به داد تو نرسد از من چه کاری ساخته است بگو چه شده

آن زن به زنی دیگر که در کنارش بود اشاره کرد و گفت: این زن پیشنهاد کرد یک روز پسر مرا بخوریم و روز بعد پسر او را پس پسر مرا پختیم و خوردیم اما روز بعد او پسرش را پنهان .کرد

پادشاه وقتی این را شنید از شدت ناراحتی لباس خود را پاره کرد و مردمی که نزدیک .حصار بودند دیدند که پادشاه زیر لباس خود پلاس پوشیده است

.پادشاه گفت: خدا مرا نابود کند اگر امروز سر الیوشع را از تنش جدا نکنم

شوندیورام و اخزیا به دست ییهو کشته می

خواهیدآنگاه ییهو به ضد یورام پادشاه قیام کرد ییهو به سرداران همراه خود گفت: اگر شما می من پادشاه شوم نگذارید کسی به یزرعیل فرار کند

ای سوار شد و به یزرعیل رفت یورام مجروح و در شهر یزرعیل بستری‌سپس ییهو بر عرابه آیند با صدای بلند خبربود دیدبانی که بر برج شهر یزرعیل بود وقتی دید ییهو و همراهانش می آینددداد و گفت: چند سوار به این طرف می

یورام پادشاه گفت: سواری بفرست تا بپرسد خبر خوشی دارند یا نه

خواهد بداند که خبر خوشی دارید یا نه‌پس سواری به پیشواز ییهو رفت و گفت: پادشاه می

ییهو پاسخ داد: تو را چه به خبر خوش به دنبال من بیا

دیدبان به پادشاه خبر داد که ییهو جواب داده تو را چه به خبر خوش به دنبال من بیا

واردیدبان دیگر باز خبر داد و گفت: او هم بازنگشت این سوار باید ییهو باشد چون دیوانه راندمی

یورام فرمان داد و گفت: عرابه مرا فوراً حاضر کنید سپس به استقبال ییهو از شهر بیرون رفتند یورام از او پرسید: ای ییهو آیا خبر خوشی داری؟

پرستی و جادوگری مادرت ایزابل رواج دارد چه خبر خوشی‌که بت‌ییهو جواب داد: مادامی توان داشت‌می

اش را برگردانید و در حال فرار به اخزیا گفت: اخزیا خیانت‌یورام چون این را شنید عرابه است خیانت

های یورام نشانه رفت و قلب او راآنگاه ییهو کمان خود را با تمام قوت کشید به وسط شانه اش افتادشکافت و او به کف عرابه.

بار که‌ییهو به سردار خود گفت: جنازه او را بردار و به داخل مزرعه نابوت بینداز زیرا یک من و تو سوار بر عرابه پشت سر پدرش اخاب بودیم خداوند این پیغام را به او داد من در اینجا در مزرعه نابوت تو را به سزای عملت خواهم رسانید زیرا نابوت و پسرانش را کشتی و من شاهد

بودم.

هگان فرار کرد ییهو به‌سوی شهر بیت‌که اخزیا پادشاه یهودا این وضع را دید به‌هنگامی تعقیب وی پرداخت و فریاد زد او را هم بزنید پس افراد ییهو او را در سربالایی راهی که به شهر اش مجروح کردند او توانست تا مجدو فرار کند ولی‌رود و نزدیک بیلعام است در عرابه‌جور می در آنجا مرد افرادش جنازه او را به اورشلیم بردند و دفن کردند.

شوندعام می‌خاندان اخاب قتل

هفتاد پسر اخاب در سامره بودند پس ییهو برای مقامات و بزرگان شهر و نیز سرپرستان پسران ای نوشتاخاب نامه

ترین پسر اخاب را انتخاب کرده او را به پادشاهی برگزینید ومحض رسیدن این نامه شایسته‌به برای دفاع از خاندان اخاب آماده شوید

شدت ترسیدند که این کار را انجام دهند و گفتند: دو پادشاه از عهده این‌اما بزرگان شهر به توانیم بکنیم سپس برای ییهو فرستادند ما خدمتگزار تو هستیم کسی رامرد بر نیامد ما چه می پادشاه نخواهیم ساخت هر چه در نظر داری انجام بده

خواهید تابع من‌ییهو در پاسخ آنان این پیغام را فرستاد: اگر شما طرفدار من هستید و می ها را برایم به یزرعیل بیاوریدباشید سرهای پسران اخاب را بریده فردا در همین وقت آن

کردند وقتی‌های بزرگان شهر که سرپرست ایشان بود زندگی می‌هفتاد پسر اخاب در خانه نامه ییهو به بزرگان شهر رسید هفتاد شاهزاده را سر بریدند و سرهای آنان را در سبد گذاشته به اندیزرعیل بردند و به ییهو تقدیم کردند وقتی به ییهو خبر رسید که سرهای شاهزادگان را آورده ها را به دو توده تقسیم کنند و کنار دروازه شهر قرار دهند و تا صبح بگذارند دردستور داد آن آنجا بماند

صبح روز بعد ییهو بیرون رفت و به جمعیتی که کنار دروازه شهر گرد آمده بودند گفت: این گناهید ولی پسران اومن بودم که به ضد ارباب خود برخاستم و او را کشتم شما در این مورد بی دهد که هر چه خدا درباره خاندان اخاب فرموده به انجامرا چه کسی کشته است این نشان می رسد خداوند آنچه را که به ایلیای نبی فرموده انجام دادمی

عتلیا ملکه یهودا

عام تمام اعضای خاندان سلطنتی راوقتی عتلیا مادر اخزیا شنید که پسرش مرده است دستور قتل صادر کرد تنها کسی که جان سالم به در برد یواش پسر کوچک اخزیا بود

در هفتمین سال سلطنت ملکه عتلیا یهو یاداع کاهن فرماندهان محافظین دربار و محافظین ها را قسم داد که نقشه او را به کسی‌مخصوص ملکه را به خانه خداوند دعوت کرد در آنجا آن سوم‌ها داد یک‌ها نشان داد سپس این دستورات را به آن‌نگویند آنگاه یواش پسر اخزیا را به آن سوم‌شما که در روز سبت مشغول انجام وظیفه هستید باید از کاخ سلطنتی حفاظت کنید یک سوم دیگر پشت سر محافظین بایستید تا کسی وارد خانه خدا نشود دودیگر جلوی دروازه و یک دسته از شما که روز سبت سر خدامت نیستید باید در خانه خدا کشیک دهید و اسلحه به دست روید از او محافظت نمایید هر که خواست به پادشاه نزدیک‌پادشاه را احاطه کنید و هر جا می شود او را بکشید

ها مسلح کرد نگهبانان‌ها را با نیزه‌پی فرماندهان طبق دستورات عمل کردند یهویاداع آن مسلح در سراسر قسمت جلوی خانه خدا ایستادند و قربانگاه را که نزدیک مخفیگاه یواش بود محاصره کردند

ای از تورات را به او دادآنگاه یهویاداع یواش را بیرون آورد و تاج را بر سرش نهاد و نسخه بادو او را تدهین کرده به پادشاهی منصوب نمود سپس همه دست زدند و فریاد برآورند زنده پادشاه

ملکه عتلیا وقتی صدای نگهبانان و مردم را شنید با دیدن این منظره لباس خود را پاره کرد و فریاد برآورد خیانت خیانت یهویاداع به فرماندهان دستور داد او را از اینجا بیرون ببرند و در خانه درنگ کشته خواهد شد پس عتلیا را به‌خدا نکشند هرکسی سعی کند عتلیا را نجات دهد بی جا کشتنداسطبل کاخ سلطنتی کشانده و در همان

پیغام اشعیا به پادشاه

اشعیای نبی برای حزقیا پادشاه این پیغام را فرستاد:

فرماید که دعای تو را در مورد سنحاریب پادشاه اشور شنیده استخداوند خدای اسرائیل می کند توترسد بلکه تو را مسخره می‌جواب او به سنحاریب این است شهر اورشلیم از تو نمی ای‌چنین جسارت نموده‌دانی به چه کسی این‌ای می‌دانی به چه کسی اهانت کرده و کفر گفته‌می به خدا قدوس اسرائیل

های بلندهایت کوه‌تو افرادت را نزد من فرستادی تا به من فخر بفروشی و بگویی که با عرابه ای بلندترین درختان سرو و بهترین صنوبرهایش را قطع نمود و به‌های آن را فتح کرده‌لبنان و قله های زیادی را تصرف کرده و ازکنی که چاه‌ای تو افتخار می‌دورترین نقاط جنگلش رسیده دانی که‌ای و پای تو به رود نیل مصر رسیده آن را خشک کرده است آیا نمی‌ها آب نوشیده‌آن ام من از همه فکرها و کارهای تو وام که به تو اجازه انجام چنین کارهایی را داده‌این من بوده تنفری که نسبت به من داری آگاهم به سبب این غرور و تنفری که نسبت به من داری بر بینی تو ای بازخواهم گردانیدافسار زده و در دهانت لگام خواهم گذاشت و تو را از راهی که آمده

پس اشعیا به حزقیا گفت: علامت این رویدادها این است امسال و سه سال دیگر از گیاهان خودرو استفاده خواهید کرد اما در سال سوم خواهید کاشت و خواهید دروید و در اورشلیم باقی خواهید ماند

گویدخداوند درباره پادشاه اشور چنین می:

ای در برابراو به این شهر داخل نخواهد شد سپر به دست در برابر آن نخواهد ایستاد پشته حصارش بنا نخواهد کرد و حتی یک تیر هم به داخل اورشلیم نخواهد انداخت او از همان راهی ات داود از این شهر دفاع‌که آمده است بازخواهد گشت زیرا من به خاطر خود و به خاطر بنده خواهم کرد.

هزار نفر از سربازان اشور را کشت به طوری که‌در همان شب فرشته خدا صد و هشتاد و پنج شدکرد جنازه دیده می‌تا چشم کار می.

پیدا شدن کتاب تورات

یوشیای پادشاه در هجدهمین سال سلطنت خود شافان منشی دربار را به خانه خدا فرستاد تا این
آورند و به کاهنان محافظ در ورودی‌ای که مردم به خانه خدا می‌پیام را به کاهن اعظم بدهد نقره
آوری کن و آن را به ناظران ساختمانی خانه خدا تحویل بده تا با آن نجارها بناها ودهند جمع‌می
های خانه خدا را تعمیر کندمعمارها را به کار گیرد و خرابی

یک روز حلقیا کاهن اعظم نزد شافان منشی دربار رفت و گفت: در خانه خدا کتاب تورات
ام سپس به شافان نشان داد تا آن را بخواندرا پیدا کرده

داد در مورد کتابی نیز که حلقیا کاهن‌وقتی شافان گزارش کار ساختمان خدا را به پادشاه می
اعظم در خانه خدا پیدا کرده بود با او صحبت کرد

وقتی پادشاه کلمات تورات را شنید از شدت ناراحتی لباس خود را پاره کرد و به حلقیا
کاهن اعظم شافان منشی گفت: از خداوند بپرسید که من و قومم چه باید بکنیم بدون شک
خداوند از ما خشمگین است چون اجداد ما مطابق دستورات او که در این کتاب نوشته شده
رفتار نکردند

پس حلقیا و عسایا شافان نزد زنی به نام حلبه رفتند که نبیه بود و در محل دوم اورشلیم
کرد وقتی جریان را برای او تعریف کردند گفت: که نزد پادشاه بازگردند و این پیغام‌زندگی می
ام و تو آن را خواندی برطور که در کتاب تورات فرموده‌را از جانب خداوند به او بدهند: همان
اند وپرست شده‌این شهر و مردمانش بلا خواهم فرستاد زیرا مردم یهودا مرا ترک گفته بت
شده خاموش‌اند پس آتش خشم من که بر اورشلیم افروخته‌باکارهایشان خشم مرا برانگیخته
نخواهد شد اما من دعای تو را اجابت خواهم نمود و این بلا را پس از مرگ تو بر این سرزمین
خواهم فرستاد.

که کتاب تورات را خواندی‌تو این بلا را نخواهی دید و در آرامش خواهی مرد زیرا هنگامی
و از اخطار من در مورد مجازات این سرزمین و ساکنانش آگاه شدی متأثر شده لباس خود را
پاره نمودی و در حضور من گریه کردی فروتن شدی

فرستادگان پادشاه این پیغام را به او رساندند

یحویاقیم پادشاه یهودا

وپنج ساله بود که پادشاه یهودا شد و یازده سال بر اورشلیم سلطنت کرد یحویاقیم‌یحویاقیم بیست مانند اجدادش نسبت به خدا گناه ورزید در دوره سلطنت یحویاقیم نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم حمله کرد یحویاقیم تسلیم شد و سه سال به او باج و خراج پرداخت و سپس شورش نمود

خداوند قشون بابلی سوری موابی و عمونی را فرستاد تا یهودا را نابود کنند بدون شک این گناهان پر کرده بود وبلاها به فرمان خدا بر یهودا نازل شد زیرا منسی اورشلیم را از خون بی خداوند نخواست این گناهان را ببخشد.

عزرا، تبرک خانه خدا

آمیز حجی وهای تشویق‌پس سران قوم یهود به بازسازی خانه خدا مشغول شدند و در اثر پیام زکریای نبی کار را پیش بردند و سرانجام خانه خدا مطابق خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و اردشیر پادشاهان پارس ساخته شد به این ترتیب کار بازسازی خانه خدا در روز سوم ماه ادار از سال ششم سلطنت داریوش پادشاه تکمیل گردید

در این هنگام کاهنان لاویان و تمام کسانی که از اسیری بازگشته بودند با شادی خانه خدا را تبرک نمودند برای تبرک خانه خدا صد گاو دویست قوچ و چهارصد بره قربانی شد دوازده بز نیز برای کفاره گناهان دوازده قبیله اسرائیل قربانی گردید سپس کاهنان و لاویان را سر خدمت خود در خانه خدا قرار داد و طبق دستورات شریعت موسی به کار مشغول شوند.

جدایی از زنان غیر یهودی

کردکنان دعا و اعتراف می‌طور که عزرا در مقابل خانه خدا روی بر زمین نهاده بود و گریه‌همان عده زیادی از زنان و مردان و اطفال اسرائیلی نیز دورش جمع شدند و با او گریه کردند.

کنیم که نسبت‌سپس شکنیا پسر یحی نیل که از طایفه عیلام بود به عزرا گفت: ما اعتراف می به خدای خود گناه ورزیدیم چون با زنان غیر یهودی ازدواج کردیم ولی با وجود این باز دهیم که از زنان‌اسرائیل باقی است اینک در حضور خدای خویش قول می‌امیدواری برای بنی ها را با فرزندانشان از این سرزمین دور کنیم ما در این مورد از دستور تو وخود جدا شویم و آن نماییم حال برخیز و به ما بگوکنیم و طبق شریعت عمل می‌ترسند پیروی می‌آنانی که از خدا می چه کنیم.

اسرائیل خواست تا قسم بخورند که‌آنگاه عزرا بلند شد و از سران کاهنان و لاویان و تمام بنی هر چه شکنیا گفته است انجام دهند و همه قسم خوردند سپس عزرا از برابر خدا برخاست و به اتاق یهو حانان رفت و شب در آنجا ماند ولی نه نان خورد و نه آب نوشید چون به سبب گناه قوم ماتم گرفته بود.

پس در سراسر یهودا و اورشلیم اعلام شد که تمام قوم باید در عرض سه روز در اورشلیم جمع شوند و اگر کسی از آمدن خودداری کند طبق تصمیم سران و بزرگان قوم اموال او ضبط خواهد شد و خود او هم از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد پس از سه روز که روز بیستم ماه نهم بود تمام مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و در میدان جلوی خانه خدا نشستند لرزیدند سپس عزرا کاهن بلند شدبارید می‌ها به خاطر اهمیت موضوع و باران شدیدی که می‌آن اید و باااید چون با زنان غیر یهودی ازدواج کرده‌و به ایشان چنین گفت: شما مرتکب گناه شده اید حال در حضور خدا به گناهان خود اعتراف کنید واسرائیل افزوده‌این کارتان به گناهان بنی خواست او را به جا آورید.

دهیم ولی این کار یکی دو روز نیست‌ای انجام می‌همه با صدای بلند جواب دادند آنچه گفته بارد و بیش از این‌چون عده زیادی به چنین گناهی آلوده شدند در ضمن باران هم به شدت می توانیم اینجا بایستیم بگذار سران ما در اورشلیم بمانند و به این کار رسیدگی کنند سپس‌نمی هرکس که زن غیر یهودی دارد در وقت تعیین شده با بزرگان و قضات شهر خود بیاید تا به

وضعش رسیدگی شود و خشم خدای ما از ما برگردد.

قوم این روش را پذیرفتند و عزرای کاهن چند نفر از سران طایفه را انتخاب کرد و شان را نوشت این گروه روز اول ماه دهم تحقیق خود را شروع کردند و در عرض سه ماه‌اسامی به وضع مردانی که همسران بیگانه داشتند رسیدگی نمودند.

ای در دست خداوندپادشاه آشور وسیله

خداوند به من فرمود که لوحی بزرگ بگیرم و با خط درشت روی آن بنویسم مهیر شلال حاش .بز یعنی دشمنانت به زودی نابود خواهند شد

من از اوریا کاهن و زکریا که مردانی امین هستند خواستم هنگام نوشتن حاضر باشند و که پسرمان به دنیاام پس از چندی همسرم حامله شد و هنگامی‌شهادت دهند که من آن را نوشته آمد خداوند فرمود: نام او را مهیر شلال حاش بز بگذار پیش از آنکه این پسر بتواند بابا و ماما .ها را غارت خواهد کردبگوید پادشاه آشور به دمشق و سامره یورش خواهد برد و اموال آن

های ملایم نهر را خارپس از آن باز خداوند به من فرمود: حال که مردم یهودا آب شمارند و دلشان با پادشاه و فتح پادشاه خوش است من پادشاه آشور را با تمام سپاه نیرومندش‌می سازدهایش را پر از آب می‌کنند و کناره‌ها مانند رود فرات که طغیان می‌به اینجا خواهم آورد آن .بر یهودا هجوم خواهد آورد و سراسر خاک آن را خواهند پوشانید

مجازات قوم اسرائیل

خداوند فرموده: که قوم اسرائیل را مجازات خواهد کرد و تمام قوم که در سامره و سایر شهرها هستند خواهند فهمید که او این کار را خواهد کرد.

ها را ازها را از شرق و فلسطینی‌خداوند دشمنان اسرائیل را علیه او برانگیخته است او سوری غرب فرستاده تا اسرائیل را ببلعد با این حال خشم خداوند فروکش نکرده و دست او همچنان برای مجازات دراز است.

گردد بنابراین خداوند در یک روز مردم اسرائیل وسوی خدا برنمی‌کند و به‌اسرائیل توبه نمی سفیدان و اشراف‌رهبرانشان را مجازات خواهد کرد و سر و دم این قوم را خواهد برید ریش اسرائیل سر قوم هستند و انبیای کاذبش دم آن

زنان و یتیمانشان نیز رحم نخواهدخداوند جوانانشان را مجازات خواهد کرد و حتی بر بیوه گو هستند به این سبب است که هنوز خشم خداکرد زیرا همه اینان خدانشناس شرور و دروغ فروکش نکرده است و دست او برای مجازات ایشان دراز است شرارت این قوم باعث شده سوزاند تمام جنگل‌غضب خداوند قادر متعال افزوده گردد و مانند آتشی که خار و خس را می سوزند و حتی‌فرستد همه را بسوزاند مردم مانند هیزم می‌را فرا گیرد و دود غلیظی به آسمان می شوند از شدت‌قاپند اما سیر نمی‌کند لقمه را از دست یکدیگر می‌برادر به برادر کمک نمی خورند قبیله منسی و قبیله افرایم به ضد یکدیگر و هرهای خودشان را نیز می‌گرسنگی حتی بچه کند و دست او و هنوز برای‌دو به ضد یهودا برخاستند ولی با وجود این خشم خدا فروکش نمی مجازات ایشان دراز است.

ای در دست خداپادشاه آشور وسیله

فرماید: من آشور را مانند چوب تنبیه به دست خواهم گرفت و برای مجازات آنانیخداوند می که بر ایشان خشمناک هستم به کار خواهم برد قوم آشور را بر ضد این قوم خدانشناس خواهم ها را غارت کنند و مانند گل زیر پای خود لگدمال نمایندفرستاد تا آن.

گردد وپس از آن خداوند پادشاه آشور را برای مجازات اورشلیم به کار گرفت آنگاه برمی کندپادشاه مغرور و متکبر آشور را نیز مجازات می.

ها پیروز شدم من‌گوید: من به قدرت و حکمت و دانش خود در این جنگ‌پادشاه آشور می هایشان راام و پادشاهان را سرکوب کردم و گنج‌به نیروی خود مرزهای ممالک را از میا برداشته به یغما بردم.

های پرندگان به‌ممالک دنیا را مانند آشیانه پرندگان تکان دادم و ثروت آنان را که مانند تخم ریخت جمع کردم بدون اینکه کسی جرأت کند بالی برایم تکان دهد و یا دهانش را بازمین می جیک کندکرده جیک.

شکن است؟ آیا اره‌بالد که قدرتش بیش از هیزم‌فرماید: آیا تبر به خود می‌اما خداوند می کند؟داند که اره می‌خود را بالاتر از کسی می

کند یا انسان عصا را؟آیا عصا انسان را بلند می

باقیماندگان اسرائیل

گاهشان‌مانده باشند دیگر تکیه‌زمانی فرا خواهد رسید که کسانی که در اسرائیل و یهودا باقی آشور نخواهد بود بلکه از صمیم قلب بر خداوند که یگانه وجود پاک اسرائیل است توکل سوی خدای قادر مطلق بازخواهند گشت هرچند اکنون سوی قوم اسرائیل‌خواهد داشت ایشان به شمارند ولی در آن زمان عده کمی از ایشان باقی خواهند ماند و این‌مثل ریگ ساحل دریا بی .شده اجرا خواهد شدای که تعیین‌عده به وطن بازخواهند گشت زیرا مجازات عادلانه

طور که مقدر فرموده تمام سرزمین ایشان را ویران خواهدخداوند خدای قادر متعال همان .کرد

ها نترسید حتی اگرفرماید: ای قوم من که در اورشلیم ساکنید از آشوری‌خداوند متعال می های قدیم بر شما ظلم کنند زیرا پس از مدت کوتاهی از مجازات شما دست خواهم‌مانند مصری گونه که‌ها خواهم پرداخت ایشان را مجازات خواهم کرد همان‌کشید و به هلاک کردن آن ها را در دریا هلاک کردم در آن روز به اسارت شماها را در کنار صخره غراب و مصری‌مدیانی .پایان خواهم داد و شما قوی خواهید شد و یوغ بندگی از گردن شما خواهد افتاد

سقوط بابل

ای برافرازید واین است پیغامی که اشیا درباره بابل از خدا دریافت کرد: پرچم جنگ را بر تپه ها یورش برندسوی آن‌ها نشان دهید تا به‌های مجلل بابل را به آن‌سربازان را فرا خوانید و دروازه خداوند سپاه مقدس و شجاع خود را که مشتاق خدمتش هستند فراخوانده است تا کسانی را که رسد این صدا صدای جمع‌ها به گوش می‌بر ایشان غضبناک است مجازات کند صدایی در کوه ها را ازکند آن‌ها را برای جنگ آماده می‌های جهان است خداوند قادر متعال آن‌شدن قوم هاای در دست بگیرد و توسط آن‌آورد تا ایشان را همچون اسلحه‌های بسیار دور می‌سرزمین سراسر خاک بابل را ویران کند و غضب خود را فرو نشاند.

ناله کنید زیرا روز خداوند نزدیک است روزی که خدای قادر مطلق شما را هلاک کند در ها آب خواهد گردیدهای همه از ترس سست خواهد شد و دل‌آن روز دست.

فرماید: من دنیا را به خاطر شرارتش و بدکاران را به سبب گناهشان مجازات‌خداوند می خواهم کرد تمام متکبران را خار خواهم ساخت همه ظالمان را ذلیل خواهم کرد زندگان از ها راتر خواهند بود من خداوند متعال در روز خشم طوفانی خود آسمان‌طلای خالص نیز کمیاب خواهم لرزاند و زمین را از جای خود تکان خواهم داد.

ای‌های خود خواهند رفت آنان مانند گله‌بیگانگانی که در بابل ساکن باشند به سرزمین پراکنده و آهویی که مورد تعقیب شکارچی قرار گرفته باشد به وطن خود فرار خواهند کرد هر که گیر بیفتد با شمشیر یا نیزه کشته خواهد شد اطفال کوچک در برابر چشمان والدینشان به عصمت خواهند کردها را غارت و زنان را بی‌زمین کوبیده خواهند شد خانه.

انهدام پادشاه بابل

هافرماید: من خود بر ضد بابل برخواهم خواست و آن را نابود خواهم کرد نسل بابلی‌خداوند می کن خواهم کرد بابل را به باتلاق تبدیل خواهم کرد تا جغدها در آن منزل کنند با جاروی‌را ریشه هلاکت بابل را جارو خواهم کرد تا هر چه دارد از بین برود.

ام به یقین واقع‌گوید: آنچه اراده نموده و تقدیر کرده‌خداوند قادر متعال قسم خورده می که به سرزمین من اسرائیل برسد شکست خواهم داد وخواهد شد من سپاه آشور را هنگامی ها نخواهد بود دست‌هایم تار و مار خواهم کرد قوم من دیگر برده آن‌سربازانش را روی کوه هاها را مجازات خواهم نمود این است آنچه برای قوم‌توانای خود را دراز خواهم کرد و قوم تواند آن را باطل‌ام بله خداوند قادر متعال این را تقدیر کرده است پس چه کسی می‌تقدیر کرده تواند آن را بازگرداندکند این دست اوست که دراز شده بنابراین چه کسی می.

نبوت درباره سقوط مواب

شونداین است پیغام خدا برای سرزمین مواب: شهرهای عار و قیر مواب در یک شب ویران می برند تا برای شهرهای نبو و میدبا گریه کنند همه‌خانه پناه می‌در دیبون قوم عزادار مواب به بت روند از هر خانه‌ها راه می‌اند در کوچه‌مردم موی سر و ریش خود را تراشیده لباس عزا پوشیده کنند و از شدت ترس به خودصدای شیون و زاری بلند است حتی جنگاوران مواب نیز ناله می لرزند رودخانه دیمون از خون سرخ شده باز هم خدا اهالی دیمون را مجازات خواهد کردمی بازماندگان و فراریان مواب نیز جان سالم بدر نخواهند برد و طعمه شیر خواهند شد.

نبوت درباره مصر

های مصر در برابرآید بت‌پیامی برای مصر: خداوند بر ابری تندرو سوار شده و به جنگ مصر می لرزنداو می

ها را بر ضد یکدیگر خواهم برانگیخت تا برادر با برادر همسایه بافرماید: مصری‌خداوند می همسایه شهر با شهر و مملکت با مملکت بجنگد.

آب رود نیل کم خواهد شد و بعد از مدتی خشک همه ماهیگیرانی که تور و قلاب به رود اند و هر مشورت‌اندازند ناامید خواهند شد و زاری خواهند کرد بزرگان شهر صوعن نادان‌نیل می ها مردم‌ها داده و آن‌دهند احمقانه است خداوند سرگیجه به آن‌و پندی که به پادشاه مصر می رونددانند به کجا می‌شوند و نمی‌افتند و بلند می‌مصر را مانند اشخاص مست که بر قی خود می تواند مصر را نجات دهد نه بزرگ و نو کوچک نه فقیر و نه‌کس نمی‌اند هیچ‌گمراه کرده ثروتمند.

نبوت درباره مصر و حبشه

سرگن پادشاه آشور سپاه خود را به شهر اشدود در فلسطین فرستاد که آن را تسخیر کرد سه سال بعد از این رویداد خداوند به اشیا فرموده بود که لباس و کفش خود را از تن در بیاورد و عریان و که اشدود به دست آشور افتاد خداوند فرمود:پابرهنه راه برود و اشیا چنین کرد هنگامی خدمتگزار من اشیا مدت سه سال را پابرهنه راه رفته این نشانه بلاهای هولناکی است که من بر مصر و حبشه خواهم آورد پادشاه آشور مردم مصر و حبشه را اسیر خواهد کرد و کوچک و بزرگ را مجبور خواهد ساخت عریان و پابرهنه راه بروند تا مصر را رسوا کند.

نبوت درباره اورشلیم

روند در تمام شهرها می‌بام‌این پیام برای اورشلیم است: چه شده است چرا مردم شهر به پشت غوغا برپاست برای این شهر شاد و پر جنب و جوش چه پیش آمده است مردان اورشلیم کشته اند بدون اینکه تیری بیندازنداند اما نه در جنگ نه با شمشیر همه رهبران با هم فرار کرده‌شده اند وقتی دشمن هنوز دور بود مردم با هم گریختند و اسیر گردیدند پس مرا به حال‌تسلیم شده خود بگذارید تا برای مصیبت قومم به تلخی بگریم کوشش نکنید مرا تسلی دهید زیرا اینک زمان آن رسیده که خداوند قادر اورشلیم را دچار مصیبت و آشفتگی و انهدام کند دیوارهای افکند سپاهیان عیلام تیر و کمان را آماده‌ها طنین می‌شهر ما فرو ریخته است فریاد مردم در کوه انداند و سربازان سرزمین قیر سپرهای خود را به دست گرفته‌های خود سوار شده‌کرده بر اسب های‌های دشمن پر شده است و سواران دشمن به پشت دروازه‌های سرسبز یهودا از عرابه‌دشت .شهر رسیدند نیروهای دفاعی یهودا در هم شکسته است

ها راشمارید تا آن‌های اورشلیم را می‌کنید سپس خانه‌های حصار شهر را بررسی می‌رخنه خراب کنید و مصالحشان را برای تعمیر حصار به کار ببرید برای ذخیره آب خداوند قادر متعال گفته است: که این گناه شما تا به هنگام مرگ آمرزیده نخواهد شد بلی این را خداوند قادر .متعال گفته است

کندخداوند زمین را ویران می

اش را خراب کرده ساکنانش را پراکندهخداوند زمین را ویران و متروک خواهد کرد پوسته خواهد ساخت همه به یک سرنوشت دچار خواهند شد کاهن و غیر کاهن نوکر و ارباب کنیز و خاتون خریدار و فروشنده زمین به کلی خالی و غارت خواهد شد این را خداوند فرموده است.

ها از بین رفته وگردند شادی‌رسد که به دنبال شراب می‌ها فریاد آنانی به گوش می‌در کوچه ها از روی زمین رخت بربسته است‌خوشی.

کسانی که باقی بمانند از شادی فریاد خواهند زد و آواز خواهند خواند.

مجازات و رستگاری اسرائیل

های خود بروید و درها را پشت سر خود ببندید مدت کوتاهی خود را پنهان‌ای قوم من به خانه آید تا مردم دنیا را به سبب گناهانشان‌کنید تا غضب خدا بگذرد زیرا خداوند از آسمان می مجازات کند.

در آن روز خداوند با شمشیر بسیار تیز و برنده خود لویاتان را که ماری تیزرو و پیچنده است به سزای اعمالشان خواهد رساند و آن اژدها را که در دریاست خواهد کشت در آن روز خداوند نمایم و مرتب آن رادرباره تاکستان پربار خود خواهد گفت: پس من از این تاکستان مراقبت می ها راکنم دیگر بر تاکستان خود خشمگین نیستم اگر ببینم خارها مزاحمش هستند آن‌آبیاری می یکجا آتش خواهم زد مگر اینکه این دشمنان قوم من تسلیم شوند و از من تقاضای صلح کنند.

سرنوشت اورشلیم

کنی ولی خداهای زیادتری به خدا تقدیم می‌وای بر تو ای اورشلیم ای شهر داود هر سال قربانی تو را سخت مجازات خواهد کرد و تو را که به قربانگاه خدا معروف هستی به قربانگاهی پوشیده از خون تبدیل خواهد کرد او از هر طرف تو را محاصره خواهد کرد و بر تو یورش خواهد آورد ات مانند صدای ارواح مردگان از زیر خاک به زحمت شنیده خواهدتو سقوط خواهی کرد و ناله شد.

مجازات آشور

گوید و کلماتش مثل آتش‌ور است او سخن می‌آید خشم او شعله‌اینک خداوند از جای دور می
.بردسوزاند نفس دهان او مانند سیل خروشانی است که هر چه سر راهش باشد با خود می‌می

های مقدس‌اما شما ای قوم خدا با شادی سرود خواهید خواند درست مثل وقتی که در جشن
سوی خانه خداوند که پناهگاه اسرائیل است پیش بروید خداوندخوانید آنگاه با آهنگ نی به‌می
صدای پرجلال خود را به گوش مردم خواهد رسانید و مردم قدرت و شدت غضب او را
های سوزان و طوفان و سیل و تگرگ مشاهده خواهند کرد با شنیده شدن صدای خداوندشعله
زمان با ضرباتی که خداوند در جنگ بانیروی آشور ضربه خورده در هم خواهد شکست هم
هاآورد قوم خدا با ساز و آواز به شادی خواهند پرداخت و از مدت‌ها وارد می‌ها بر آن‌آشوری
پیش محلی عمیق و وسیع برای سوزاندن مولک خدای آشور آماده شده است در آنجا هیزم
فشان در آن دمیده آن را به آتش‌فراوان روی هم انباشته شده و نفس خداوند همچون آتش آتش
.خواهد کشید

حمایت خدا از اورشلیم

آورند و به جای اینکه به خدای قدوس‌وای بر کسانی که برای گرفتن کمک به مصر روی می
داند چه کند او از تصمیم خودچشم امید داشته باشند از او کمک بخواهند خداوند نیز می
هافرستد مصری‌شوند بلا می‌دست می‌کنند و با بدکاران هم‌گردد و بر کسانی که بدی می‌برنمی
که خداوند دست خود را برای مجازات‌اند نه روح هنگامی‌اند نه خدا اسبان ایشان نیز جسم‌انسان
جویند خواهد افتاد و هلاک خواهندها و هم کسانی که از مصر کمک می‌بلند کند هم مصری
شد.

آنکه از داد و فریاد چوپانان بترسددرد و بی‌خداوند به من فرمود: وقتی شیر گوسفندی را می
گونه من نیز که خداوند قادر متعال هستم برای دفاع ازشود همین‌مشغول خوردن شکار خود می
کوه صهیون خواهم آمد و از کسی نخواهم ترسید من نیز از اورشلیم حمایت خواهم کرد و آن
را نجات خواهم داد.

اخطار خداوند به دشمنان

ها هر چه‌دهم ای آشوری‌خیزم و قدرت و توانایی خود را نشان می‌فرماید: برمی‌خداوند می
تلاش کنید سودی نخواهد داشت نفس خودتان به آتش تبدیل شده خودتان را خواهد کشت
یک‌آورند کدام‌لرزند و فریاد برمی‌گاران و خدانشناسانی که در اورشلیم هستند از ترس می‌گناه
تواند که‌تواند از آتش سوزان و دائمی مجازات خدا جان سالم بدر برد کسی می‌از ما می
راستی عمل نماید به خاطر منافع خود ظلم نکند رشوه نگیرد و باکسانی که‌درستکار باشد و به
های کنند همدست نشود چنین اشخاص در امنیت بسر خواهند برد و صخره‌شرارت و جنایت می
.مستحکم پناهگاه ایشان خواهد بود

کندخدا دشمنانش را مجازات می

ها را به‌ها و سپاهیانشان خشمگین است او آنای مردم دنیا سخنان مرا بشنوید خداوند بر تمام قوم های آنان دفن نخواهد شد و بوی تعفن‌ها را خواهد کشت جنازه‌مرگ محکوم کرده است و آن ها زمین را پر خواهد ساخت خداوند شمشیر خود را در آسمان آماده کرده است تا بر قوم‌آن ها پوشیده خواهد شد وادوم که مورد غضب او هستند فرود آورد شمشیر خداوند از خون آن ها را مانند بره و بزغاله ذبحی سر خواهد برید بلی خداوند در سرزمین ادوم قربانگاه بزرگی‌آن ترتیب خواهد داد و کشتار عظیمی به راه خواهد انداخت نیرومندان هلاک خواهند شد جوانان و اشخاص کارآزموده از بین خواهند رفت زمین از خون سیراب و خاک از پیه حاصلخیز خواهد هایی که به اسرائیل‌گردید زیرا آن روز روز انتقام گرفتن از ادوم است و سال تلافی کردن ظلم کرده است نهرهای ادوم پر از قیر گداخته و زمین آن از آتش پوشیده خواهد شد ادوم روز و شب خواهد سوخت و تا ابد دود از آن برخواهد خواست نسل اندر نسل ویران خواهد ماند و ها آن سرزمین را اشغال خواهند نموددیگرکسی در آنجا زندگی نخواهد کرد جغدها و کلاغ زیرا خداوند ادوم را به نابودی محکوم کرده است از طبقه اشراف کسی باقی نخواهد ماند تا هایش پوشیده از خار خواهدبتواند پادشاه شود تمام رهبرانش از بین خواهند رفت قصرها و قلعه ها در آنجا لانه خواهند کرد حیوانات وحشی در ادوم گردش خواهندها و شترمرغ‌شد و شغال جا خواهد پیچید هیولاهای شب بر سر یکدیگر فریاد خواهند زدها در شب همه آن‌کرد و زوزه ها برای استراحت به آنجا خواهند رفت در آنجا جغدها آشیانه خواهند کرد تخم خواهندو غول ها را زیر بال و پر خود پرورش‌هایشان را از تخم بیرون خواهد آورد و آن‌گذاشت جوجه های خود در آنجا جمع خواهند شدخواهند داد لاشخورها با جفت.

کتاب خداوند را مطالعه و بررسی کنید و از آنچه که او انجام خواهد داد آگاه شوید تمام جزئیات این کتاب واقع خواهد شد هیچ لاشخوری بدون جفت در آن سرزمین نخواهد بود خداوند این را فرموده است و روح او به آن جامه عمل خواهد پوشاند خداوند این سرزمین را پیموده و تقسیم کرده و آن را برای جانوران واگذار نموده است تا برای همیشه نسل اندر نسل در آن زندگی کنند.

ارمیا، نتیجه خیانت قوم اسرائیل

گونه اسیر گشته به جای دور برده‌مگر قوم اسرائیل برای بندگی و غلامی انتخاب شده که این شودمی.

اند تا آن را ویران‌سوی سرزمین اسرائیل درحرکت‌سپاهیان نیرومند شمال مانند شیران غران به ساخته شهرهایش را بسوزانند و با خاک یکسان کنند نیروهای مصر نیز بر ضد او برخاسته از آیند تا عظمت و قدرت اسرائیل را در هم کوبند ای اورشلیم‌شهرهای خود منفیس و تحفنیس می خواست تو را راهنمایی‌تو خود باعث شدی که چنین بلایی نازل شود چون وقتی خداوند می کند از او سرپیچی کردی.

اید شرارت و گناه خودت تو رافرماید: از اتحاد با مصر و آشور چه نفعی برده‌خداوند می احترامی به او چه‌تنبیه و مجازات خواهد کرد آنگاه خواهی دید که سرپیچی از خدا و بی سرانجام بدی دارد.

حمله به یهودا

شیپورها را در تمام سرزمین یهودا به صدا در آورید با صدای بلند فریاد برآورید و به اهالی یهودا و اورشلیم اعلان کرده بگویید که به شهرهای امن و حصاردار پناه ببرند راه اورشلیم را با علامت مشخص کنید فرار کنید و درنگ ننمایید چون من بلا و ویرانی مهلکی از سوی شمال بر شما سوی سرزمین شما درها مانند شیری از مخفیگاه خود بیرون آمده به‌خواهم آورد نابودکننده قوم حرکت است لباس ماتم بپوشید و گریه و زاری کنید در آن روز دل پادشاه و بزرگان از ترس های خود را از شرارت‌فرو ریخته کاهنان متحیر و انبیا پریشان خواهند شد ای اهالی اورشلیم دل خواهید افکار ناپاک را در دلتان نگاه دارید قاصدان از شهرپاک کنید تا نجات یابید تا به کی می ها هشدارآیند تا به ملت‌ها می‌کنند آن‌دان تا کوهستان افرایم همه جا مصیبت شما را اعلام می های یهودا جنگ‌آید و علیه سرزمین‌دهند و به اورشلیم بگویند که دشمن از سرزمین دور می آوردمی.

گناه اورشلیم

ها بایستید همه جا را خوب‌های اورشلیم را بگردید بر سر چهارراه‌فرماید: تمام کوچه‌خداوند می جستجو کنید اگر بتوانید حتی یک شخص با انصاف و درستکار پیدا کنید من این شهر را از بین خورندنخواهم برد این قوم حتی به نام من قسم می.

دهی و آن راستی و درستی است تو سعی کردی ایشان‌ای خداوند تو به یک چیز اهمیت می ها نخواستند هرچند ایشان را زدی اما دردی احساس نکردند روی خود رارا اصلاح کنی اما آن خواهند توبه کنند به همین دلیل شیرهای درنده جنگل به جان‌تر کردند و نمی‌از سنگ هم سخت ها در اطراف‌های بیابان به ایشان حمله خواهند کرد و پلنگ‌ایشان خواهند افتاد گرگ شهرهایشان کمین خواهند کرد تا هر کس را که بیرون برود پاره پاره کنند زیرا گناهانشان از حد اندگذشته و بارها از خدای روی گردانده.

توانم شما را ببخشم چون حتی فرزندانتان مرا ترک‌فرماید: دیگر چگونه می‌خداوند می ام تا سیر شوند ولی به جای‌ها داده‌پرستند من خوراک به آن‌اند و آنچه را که خدا نیست می‌گفته ها مثل اسبان سیر وها تلف کردند آن‌تشکر غرق زناکاری شدند و وقت خود را با فاحشه آورکشند آیا برای این کارهای شرم‌سرحالی هستند که برای جفت ماده همسایه خود شیهه می هایشان هجوم ببریدتنبیهشان نکنم آیا نباید از چنین قومی انتقام بگیرم پس ای دشمنان به تاکستان و خرابشان کنید ولی به کلی نابود نکنید.

محاصره اورشلیم

ای اهالی بنیامین فرار کنید برای نجات جانتان از اورشلیم فرار کنید در شهر تقوع شیپور خطر را آید من اورشلیم را نابودبه صدا در آورید چون بلا و ویرانی عظیمی از سوی شمال به این سو می خواهم کرد شهری که مانند دختری زیبا و ظریف است پادشاهان با سپاهیانشان گرداگرد آن خیمه خواهند زد و هر یک در هرکجا که بخواهد مستقر خواهد شد.

فرماید: درختانش را ببرید و با آن در مقابل اورشلیم سنگرخداوند قادر متعال چنین می طور که از چشمه آب‌بسازید این شهر باید مجازات شود چون به کلی فاسد شده است همان ها درس‌جهد ای اهالی اورشلیم از این سختی‌کند از این شهر هم شرارت بیرون می‌فوران می عبرت بگیرید وگرنه از شما بیزار شده و انتقام خواهم گرفت.

گناه در وادی هنوم

فرماید: ای اهالی اورشلیم عزاداری کنید موی سر خود را به نشانه شرم تراشیده دورخداوند می سرایی کنید چون من از شما خشمگین هستم و شما را طردها برآیید و نوحه‌بریزید بر بلندی های خود را به‌اند و بت‌ام اهالی یهودا در برابر چشمان من شرارت ورزیده‌کرده و ترک نموده اند واند در وادی هنوم نیز قربانگاهی به نام توفت بنا نموده‌خانه من آورده و آنجا را نجس ساخته کنند کار زشت وها زنده زنده در آتش قربانی می‌در آنجا پسران و دختران خود را برای بت هولناکی که نه امر من فرموده بودم و نه حتی از خاطرم گذشته بود بنابراین روزی خواهد رسید که دیگر به آنجا توفت یا وادی ابن هنوم نخواهند گفت بلکه آن را وادی کشتارگاه خواهند .شدگان را آنجا دفن خواهند کردشماری از گذشتگان کشته‌نامید چون اجساد بی

اندوه ارمیا برای قومش

پرسیدم خداوندا چرا این سرزمین باید به بیابان خشک و سوزان تبدیل شود به طوری که کسی جرأت نکند از آن عبور نماید.

خداوند در جواب فرمود: قوم من از دستورهایی که به ایشان داده بودم سرپیچی کرده و به های دل سرکش خود طبق تعلیمآنچه گفته بودم عمل ننمودند بلکه به جای آن در پی خواسته های بعل را پرستیدند به این سبب به ایشان خوراک تلخ خواهم داد و آب زهرآلوداجدادشان بت خواهم نوشانید شمشیر هلاکت را به تعقیبشان خواهم فرستاد تا به کلی نابود شوند.

فریاد استمداد اهالی اورشلیم

خوان‌فرماید: به آنچه روی خواهد داد بیندیشید آنگاه به دنبال زنان نوحه‌خداوند قادر متعال می هایتان آب جاری گرددها که چشمانتان از اشک پر شود و از مژه‌بفرستید به دنبال ماهرترین آن گویند: وای بر ما چگونه غارت شدیم وای بر ماهای اهالی اورشلیم گوش دهید که می‌به ناله .هایمان همه ویران شدندچگونه رسوا شدیم باید که سرزمینمان را ترک کنیم چون خانه

گری و به‌ای زنان به کلام خداوند گوش دهید و به سخنان او توجه کنید به دخترانتان نوحه هایتان خزیده‌ها و کاخ‌ها به داخل خانه‌همسایگانتان عزاداری بیاموزید زیرا شبح مرگ از پنجره شوند چون همه ازکنند و جوانان بر سر گذر جمع نمی‌ها بازی نمی‌ها در کوچه‌است دیگر بچه اند تنبیه خواهم کرد یعنی‌رسد که تمام کسانی را که جسماً ختنه شده‌اند زمانی می‌بین رفته پرست هستند و حتی شما مردم یهوداها ساکنین صحرا که بت‌ها موابی‌ها عمونی‌ها ادومی‌مصری تان‌ها فقط یک رسم و عادت است و بس و دل و وجود گناه آلوده‌چون ختنه شما مثل ختنه آن .ختنه نگردیده است

شکستن عهد خدا

ها به گناهان پدرانشان‌اند آن‌خداوند به من فرمود: اهالی یهودا و اورشلیم علیه من طغیان کرده اند و عهدی را که باپرستی رفته‌سوی بت‌زنند ایشان به‌اند و از اطاعت من سرباز می‌بازگشته اند پس چنان بلایی به سر ایشان خواهم فرستاد که نتوانند جان سالم‌پدرانشان بسته بودم شکسته بدر ببرند و هر چه التماس و تقاضای ترحم کنند به دعایشان گوش نخواهم داد آنگاه اهالی یهودا هاکردند پناه خواهند برد ولی بت‌ها قربانی تقدیم می‌هایی که به آن‌و ساکنین اورشلیم به بت هرگز نخواهند توانست ایشان را از بلایا رهایی دهند ای مردم یهودا شما به تعداد شهرهایتان بت ها برای بت بعل‌آوری که روی آن‌های شرم‌های اورشلیم قربانگاه قربانگاه‌دارید و به تعداد کوچه .سوزانید ای ارمیا دیگر برای این قوم دعا مکن و نزد من برای ایشان شفاعت مخواه‌بخور می

دسیسه علیه ارمیا

های اینان بنگر و داد مرا از ایشان بستان‌ای خداوند قادر متعال ای داور عادل به افکار و انگیزه .گیری‌خواهم به چشمان خود ببینم که از ایشان انتقام می‌می

خداوند در جواب فرمود: اهالی عناتوت که نقشه قتل تو را کشیدند همگی مجازات خواهند کشیم بنابراین من ایشان راگویند: به نام خداوند نبوت نکن وگرنه تو را می‌ها به تو می‌شد آن مجازات خواهم کرد جوانانشان در جنگ کشته خواهند شد و پسران و دخترانشان از گرسنگی جان خواهند داد برای اهالی عناتوت زمان مکافات تعیین شده و چون آن زمان فرا رسد یک نفر .هم جان سالم به در نخواهد برد

مشک شراب

های شما از شراب پر خواهد شد ولی ایشان درسپس خداوند فرمود به ایشان بگو: همه مشک هایمان همه از شراب لبریز خواهد شد پس تودانیم که مشک‌جواب به تو خواهند گفت: خود می اند گیج خواهم‌فرماید: مردم این سرزمین را مانند کسانی که مست شده‌به ایشان بگو که خدا می چیزساخت از پادشاهی که از خاندان داود است تا کاهنان و انبیا و همه ساکنان اورشلیم را هیچ ها باز نخواهد داشت نه دلسوزی نه ترحم نه شفقت‌مرا از هلاکت کردن آن.

هلاکت مردم یهودا

ایستادند و برای این قومآنگاه خداوند به من فرمود: حتی اگر موسی و سموئیل در حضور من می کردم این قوم را از نظرم دور کن تا بروند اگر از تو بپرسندنمودند بر ایشان ترحم نمی‌شفاعت می سوی مرگ آنکه محکوم‌که به کجا بروند از جانب من بگو که آنکه محکوم به مرگ است به سوی‌سوی شمشیر آنکه محکوم است با قحطی هلاک گردد به‌است با شمشیر کشته شود به سوی اسارت و بردگی ای اهالی اورشلیم چه کسی دیگرقحطی و آنکه محکوم است به اسیری به کند چه کسی حتی حاضرسوزد چه کسی برای شما گریه و زاری می‌دلش به حال شما می ایدشود به خود زحمت بدهد تا احوالتان را جویا شود مرا ترک کرده و از من رو گردانده‌می کنم تا شما را نابود کنم چون دیگر از رحم کردن به شماپس من نیز دست خود را دراز می ام‌خسته.

روزگار مصیبت

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: تو نباید در چنین مکانی ازدواج کنی و صاحب های‌فرزند شوی چون کودکانی که در اینجا به دنیا بیایند همراه پدران و مادرانشان در اثر بیماری هایشان دفن نخواهد شد بلکه‌ها ماتم نخواهد گرفت جنازه‌کشنده خواهند مرد کسی برای آن ها در اثر جنگ و قحطی کشته خواهند شد وهمچون فضله بر روی زمین باقی خواهد ماند آن ام و ازهایشان را لاشخورها و جانوران خواهند خورد من برکت خود را از ایشان گرفته‌لاشه ها نه ماتم بگیر و نه گریه کن در این‌ام پس تو برای آن‌احسان و رحمت خود محرومشان کرده هایشان دفن نخواهد شد پس تو ازسرزمین چه ثروتمند و چه فقیر همه خواهند مرد ولی جنازه ها شرکت نکن و حتی با ایشان غذا هم نخور چون‌های آن‌ها و جشن‌اکنون دیگر در مهمانی‌هم ها به‌تان در برابر چشمانتان به تمام خنده‌اسرائیل در طول زندگی‌من خداوند قادر متعال خدای بنی .تان پایان خواهم دادهای شادی‌ها و نغمه‌تمام خوشی

گناه و مجازات یهودا

های‌شده و بر گوشه‌تان نوشته‌های سنگی‌گناهان شما با قلم آهنین با نوکی از الماس بر دل مانند زیر هر درخت سبز وکاری شده است جوانانتان یکدم از گناه غافل نمی‌قربانگاهایتان کنده هایتان را به تاراج‌خانه‌ها و بت‌پرستند پس به سبب گناهانتان تمام گنج‌روی هر کوه بلند بت می خواهم داد و مجبور خواهید شد این سرزمین را که به میراث به شما داده بودم ترک کنید و ایدور ساخته‌های دوردست بندگی نمایید چون آتش خشم مرا شعله‌دشمنانتان را در سرزمین .آتشی که هرگز خاموش نخواهد ماند

کنندقوم احکام خداوند را رد می

پرستان تا کنون چنین چیزی رخ نداده است قوم من عمل‌فرماید: حتی در میان بت‌خداوند می طور که باد شرقی خاک را پراکنده‌توان کرد همان‌زشتی مرتکب شده که تصورش را هم نمی کند من هم قوم خود را به هنگام رویارویی با دشمنانشان پراکنده خواهم ساخت و به هنگام‌می مصیبت رویم را برگردانده به ایشان اعتنایی نخواهم ورزید.

کوزه شکسته

سفیدان قوم و کاهنان‌ای بخرم و به همراه چند نفر از ریش‌روزی خداوند فرمود: که کوزه گران بروم و در آنجا پیام او را اعلام کرده‌سالخورده به وادی ابن هنوم در نزدیکی دروازه کوزه فرمایدبگویم که خدای اسرائیل چنین می:

ای پادشاهان یهودا و اهالی اورشلیم به پیام من گوش فرا دهید چنان بلای هولناکی بر سر این شهر خواهم آورد که هر کس بشنود مات و مبهوت شود.

بنابراین روزی خواهد رسید که دیگر این وادی را توفت یا ابن هنوم نخواهند نامید بلکه های جنگی یهودا و اورشلیم را بر هم زده و به دشمن اجازه خواهم‌وادی کشتارگاه زیرا من نقشه هایتان خوراک لاشخورها و حیوانات‌داد شما را در این مکان به خاک و خون بکشند و جنازه وحشی شود شهر اورشلیم را نیز چنان ویران خواهم ساخت که هر کس از کنارش عبور نماید مات و مبهوت شود اجازه خواهم داد که دشمن شهر را محاصره کند و کسانی که در آن مانده باشند از گرسنگی مجبور به خوردن گوشت فرزندان و دوستانشان شوند آنگاه خداوند مرا فرمود: که آن کوزه را در برابر چشمان همراهانم بشکنم و به ایشان بگویم که پیام خداوند قادر گونه که این کوزه خردشده و دیگر قابل تعمیر نیست بدین گونه اورشلیم ومتعال این است همان ها را درشدگان به قدری زیاد خواهد بود که جنازه‌اهالی آن هم از بین خواهند رفت تعداد کشته توفت دفن خواهند کرد.

که از توفت بازگشت در حیاط خانه خداوند ایستاد وارمیا پس از اعلام پیام خداوند هنگامی فرماید: تمام بالاهایی را که گفتم‌به تمام مردم گفت: خداوند قادر متعال خدای اسرائیل چنین می ایدبر سر اورشلیم و شهرهای آن خواهم آورد چون شما با سرسختی از کلام من سرپیچی کرده.

منازعه با فشحور

فشحور کاهن پسر امیر که رئیس ناظران خانه خدا بود وقتی سخنان مرا شنید دستور داد مرا بزنند ها تمام شب مراو در کنار دروازه بالایی بنیامین که نزدیک خانه خدا بود در کنده قرار دهند آن .در آنجا نگه داشتند

کرد به او گفتم: فشحور خداوند نام تو را عوض کردهروز بعد وقتی فشحور مرا آزاد می است او نام تو را ساکن در وحشت نهاده است و او این قوم را به بابل به اسارت خواهد برد و یا خواهد کشت خداوند اجازه خواهد داد که دشمنان اورشلیم را غارت کنند و تمام ثروت و اشیا اتقیمتی شهر و جواهرات سلطنتی یهودا را به بابل ببرند و تو ای فشحور با تمام اعضای خانواده .جا خواهید مرداسیر شده به بابل خواهید رفت و در همان

پاسخ خدا به درخواست صدقیا

روزی صدقیا پادشاه دو نفر از درباریان یعنی فشحور و صفنیای کاهن را نزد من فرستاد تا به من جنگ داده است تو از خداوند درخواست کن که ما را یاری کندبگویند پادشاه بابل به ما اعلان.

آنگاه من فرستادگان پادشاه را نزد او بازگرداندم تا به وی بگوید که خداوند چنین اثربرید بی‌های شما را در جنگ علیه پادشاه بابل و سپاهش که به کار می‌فرماید: من سلاح‌می اند به قلب شهر خواهم آورد من خود با تمام‌خواهم ساخت و ایشان را که شهر را محاصره کرده قدرت و با نهایت خشم و غضب علیه شما خواهم جنگید و تمام ساکنان شهر را از انسان و حیوان به وبای وحشتناکی مبتلا خواهم کرد اینک دو راه پیش روی شماست یکی راه زنده ماندن و دیگری راه مرگ یا در اورشلیم بمانید و در اثر جنگ و قحطی و بیماری هلاک شوید و یا شهر کنندگان بابلی تسلیم کنید تا زنده بمانید به هیچ وجه تصمیمم‌را ترک کرده خود را به محاصره را تغییر نخواهم داد پادشاه بابل این شهر را تسخیر کرده با آتش آن را از بین خواهد برد.

پیام درباره سرنوشت یهودا

ای مردم اورشلیم به لبنان بروید و در آنجا گریه کنید چون همه دوستان و همدستانتان از بین بردید خدا با شما سخن گفت ولی گوش فرااند زمانی که در سعادت و خوشبختی به سر می‌رفته ندادید شما هرگز نخواستید او را اطاعت نمایید عادت شما همیشه همین بوده است حال وزش باد هایتان شرمسار وخشم خدا تمام رهبرانتان را نابود خواهد ساخت و سرانجام به سبب شرارت سرافکنده خواهید گشت.

کنید به زودی دردی جانکاه‌های مزین به چوب سرو لبنان زندگی می‌ای کسانی که در کاخ همچون درد زایمان شما را فرو خواهد گرفت آنگاه همه برای شما دلسوزی خواهند کرد.

هفتادسال اسارت

در سال چهارم سلطنت یهویاقیم پادشاه یهودا پیغامی برای تمام مردم یهودا از جانب خدا بر من نازل شد در این سال بود که نبوکدنصر پادشاه بابل به سلطنت رسید به تمام مردم یهودا و اورشلیم گذردسه سال می‌وچنین گفتم: از سال سیزدهم سلطنت یوشیعا پادشاه یهودا تا به حال که بیست ام ولی شماکلام خداوند بر من نازل شده است من نیز با کمال وفاداری آن را به شما اعلام کرده آورتان دست بکشید تاهای بد و کارهای شرم‌گفتند که از راه‌اید انبیا شما به شما می‌گوش نداده خداوند اجازه دهد در این سرزمین که برای شما و اجدادتان داده است زندگی کنید حال فرماید چون از من اطاعت ننمودید من نیز تمام اقوام شمال را به رهبری پادشاه‌خداوند متعال می ام گرد خواهم آورد تا بر این سرزمین هجوم بیاورند و شما رابابل که او را برای این کار برگزیده های‌نما و رسوا شوید خوشی و شادی و جشن‌به کلی نابود کنند طوری که برای همیشه انگشت ها باقی خواهد ماند نه روغنی برای‌عروسی را از شما دور خواهم ساخت نه گندمی در آسیاب ای متروک تبدیل خواهد شد و شما و اقوام‌روشن کردن چراغ خانه سراسر این سرزمین به ویرانه .مجاور شما برای مدت هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی و خدمت خواهید کرد

مکافات اقوام و ملل

آنگاه خداوند خدای اسرائیل به من فرمود: این جام شراب را که از خشم و غضب من لبریز شده فرستم بنوشان تا همه گیج شوند ایشان درها می‌هایی که تو را نزد آن‌است را بگیر و به تمام قوم کنم دیوانه خواهند گردید پس جام خشم و غضب را ازها برپا می‌اثر جنگی که من علیه آن ها فرستاد نوشانیدم به اورشلیم و شهرهای‌خداوند گرفتم و به تمام اقوامی که خداوند مرا نزد آن یهودا رفتم و پادشاهان و بزرگانشان از آن جام نوشید برای همین از آن روز تا به حال این شهرها ویران مورد تمسخر منفور و ملعون هستند.

سپس خدا به من فرمود: به ایشان بگو از این جام غضب من بنوشند تا مست شوید و قی کنید به زمین بیفتید و دیگر برنخیزید زیرا شما را به مصیبت و جنگ گرفتار خواهم نمود و اگر نخواهند جام را بگیرند و بنوشند به ایشان بگو شما را مجبور به این کار خواهم کرد من مجازات را از قوم خود شروع کردم راه فرار و پناهگاهی نیز برایتان وجود نخواهد داشت.

ارمیا و حننیا نبی

در همان سال در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا در ماه پنجم از سال چهارم یک نبی دروغین به نام حننیا از جبعون در خانه خدا ایستاد و در مقابل کاهنان و مردم رو به من کرد و گفت: دارم بعد از دوفرماید: من یوغ بندگی پادشاه بابل را از گردن شما برمی‌خداوند قادر متعال می بهای خانه خدا را که نبوکدنصر به بابل برده پس خواهم آوردسال تمام ظروف و اشیا گران اند به اینجا باز خواهم گردانیدپادشاه یهودا را نیز با تمام کسانی که به بابل به اسارت رفته.

آنگاه من در حضور کاهنان و مردمی که در خانه خدا جمع شده بودند به حننیا گفتم آمین هایی تو عملی شود ولی حال در حضور تمام این مردم به سخنان من‌خدا کند که پیشگویی های دیگر پیشگویی‌اند اکثراً بر ضد قوم‌گوش بده انبیا گذشته که پیش از من و تو بوده دادند اما آن نبی که درباره صلح وکردند و همیشه از جنگ و قحطی بلا و مرض خبر می‌می اش‌بینی‌شود که از جانب خدا سخن گفته است که پیش‌کند زمانی ثابت می‌آرامش پیشگویی می به انجام برسد.

آنگاه حننیا نبی دروغین یوغی را که بر گردن من بود برداشت و آن را شکست و به جمعیت ها‌گفت: خداوند قول داده است دو سال دیگر یوغ پادشاه بابل را به همین شکل از گردن قوم بردارد.

فرماید تو یوغ چوبین راپس از مدتی خداوند به من فرمود: برو به حننیا بگو که خداوند می شکستی ولی یوغ آهنین جای آن را خواهد گرفت.

آنگاه به حننیا گفتم حننیا گوش کن خداوند تو را نفرستاده و با تو سخن نگفته است و تو های دروغین تو امید ببندند از این جهت خداوند فرموده:خواهی مردم را واداری که به وعده‌می که تو خواهی مرد تو خواهی مرد همین امسال عمرت به پایان خواهد رسید چون مردم را علیه ای‌خداوند شورانده.

دو ماه بعد حننیا مرد

نامه ارمیا به یهودیان تبعیدی

گران‌پس از آنکه یهویاکین پادشاه و مادرش به همراه درباریان بزرگان یهودا و اورشلیم و صنعت ای از اورشلیم برای سران یهود وگران به دست نبوکدنصر به بابل به اسارت برده شدند نامه‌و پیشه کاهنان انبیا و تمام قوم تبعیدی نوشتند و آن را به وسیله العاسه و جمریا به بابل فرستادند این دو نفر سفیران صدقیای پادشاه بودند که قرار بود به حضور نبوکدنصر به بابل بروند متن نامه چنین بود:

گویم نگذارید انبیافرماید: من که خداوند هستم می‌خداوند قادر متعال خدای اسرائیل می ها و رویاها وگیرانی که در میان شما هستند شما را فریب دهند به خواب‌دروغین و فال هاکنند در حالی که من آن‌ها به نام من به دروغ پیشگویی می‌های آنان گوش ندهید آن‌پیشگویی ام بر شما نظرطور که قول داده‌ام اما وقتی هفتاد سال اسارت در بابل تمام شود همان‌را نفرستاده لطف خواهم انداخت و شما را به وطنتان باز خواهم گرداند خواست و اراده من سعادتمندی تان و کسی به جز من از آن آگاه نیست‌شماست نه بدبختی.

وعده خدا به قوم خود

هایت‌ای قوم من گناه تو مانند زخمی است علاج ناپذیر کسی نیست که تو را یاری دهد یا زخم اند و حتی حالت‌را ببندد دارو و درمان هم دیگر فایده ندارد تمام دلباختگانت تو را ترک کرده امام گویی دشمنت بودم تو را سخت تنبیه کرده‌کرده‌رحمانه زخمی‌پرسند تو را بی‌را نیز نمی چون گناهانت بسیار و شرارتت بزرگ است چرا به مجازات اعتراض داری درد تو درمانی ندارد .ام چون گناهت بسیار و شرارتت بزرگ است‌گونه سخت مجازات کرده‌تو را این

های ایشان را مورد لطف‌من خداوند قوم خود را به سرزمینشان باز خواهم گرداند و خانواده هایش باز بنا خواهد شد قصر پادشاهی آن‌خود قرار خواهم داد شهر اورشلیم بر روی خرابه بازسازی شده مانند گذشته خواهد شد و شهرها غرق خوشی و شکرگذاری خواهند شد من .ایشان را برکت خواهم داد تا افزوده شوند و قومی سربلند و محترم شوند

سقوط اورشلیم

در ماه دهم از نهمین سال سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نبوکدنصر پادشاه بابل با تمام سپاه خود بار دیگر به اورشلیم حمله کرده آن را محاصره نمود در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم سلطنت صدقیا بابلی .ها دیوار شهر را خراب کرده به داخل رخنه نمودند و شهر را تصرف کردند

ای که بین دووقتی صدقیای پادشاه و لشگریانش دیدند که شهر سقوط کرده شبانه از دره ها پادشاه راسوی دره اردن رفتند ولی بابلی‌دیوار پشت باغ کاخ سلطنتی بود فرار کردند و به ها گرفتند و به حضور پادشاه بابل آوردند او در شهر ربله واقع‌تعقیب کردند و او را در دشت اری در خاک حمات مستقر شده بود در آنجا او حکم مجازات صدقیا را صادر کرد پادشاه بابل دستور داد فرزندان صدقیا و مقامات یهودا را در برابر چشمان او اعدام کنند سپس امر کرد که .چشمان صدقیا را از حدقه در آورند و او را با زنجیر ببندند و به بابل ببرند

ها شهر و کاخ سلطنتی را به آتش کشیدند و دیوار شهر را خراب کردند به‌در این ضمن بابلی دستور فرمانده سپاه بابل باقیمانده جمعیت اورشلیم و تمام کسانی را که به او پناه آورده بودند به بابل فرستادند ولی فقران را که چیزی نداشتند در سرزمین یهودا باقی گذاشتند و مزرعه و .تاکستان به ایشان دادند

برندارمیا را به مصر می

ها اعلام نمودم عزریا و یوحانان و سایر اشخاص خودپسندوقتی پیغام خداوند را کامل به آن گویی خداوند خدای ما به تو نگفته است که ما به مصر نرویم باروک بر ضدگفتند: تو دروغ می ها ما را بکشندما توطئه چیده و به تو گفته است که این مطالب را بگویی تا ما اینجا بمانیم و بابلی .یا مثل برده به بابل ببرند

پس یوحانان و سراداران لشگر و سایر مردم نخواستند دستور خدا را اطاعت کنند و در یهودا های نزدیک فرار کرده و بعد بازگشته بودند بابمانند همه ایشان حتی کسانی که به سرزمین یوحانان و سرداران لشگر عازم مصر شدند در این گروه مردان زنان کودکان و نیز دختران پادشاه شدند ایشان حتیو تمام کسانی که نبوزرادان فرمانده سپاه بابل به دست جبلیا سپرده بود دیده می .من و باروک را به زور با خود بردند

آنگاه در تحفنحیس بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: مردان یهودا را جمع کن و فرش محوطه مشرف بر دروازه قصرهای بزرگی بگیر و در سنگدر برابر چشمان ایشان سنگ پادشاه مصر در تحفنحیس پنهان کن و به مردان یهودا بگو که من خداوند قادر متعال خدای اسرائیل بنده خود پادشاه بابل را به مصر خواهم آورد و او تخت سلطنت خود را روی همین اند برقرار خواهد ساخت او مملکت مصر را ویران خواهدجا پنهان شده‌هایی که همین‌سنگ اند خواهد کشت آنانی که محکوم به تبعیدند به اسیری‌ساخت و آنانی را که محکوم به مرگ خواهد برد و آنانی را که با شمشیر کشته شوند از دم شمشیر خواهد گذرانید همچنین .های مصر را به آتش خواهد کشانیدخانه‌بت

کلام خدا برای یهودیان متواری به مصر

شما دیدید که من با اورشلیم و سایر شهرهای یهودا چه کردم حتی امروز هم ویران و خالی از شناختند و نه‌پرستیدند که نه خودشان می‌ها خدایان بیگانه را می‌سکنه هستند چون ساکنین آن ور ساختند با این که من همواره خدمتگزاران خودها خشم مرا شعله‌اجدادشان و با این شرارت دادندها گوش نمی‌انگیز منع کنند ولی آن‌فرستادم تا ایشان را از این کارهای نفرت‌انبیا را می دادند به همین جهت خشم و غضب من همانند آتش بر شهرهای‌ها ادامه می‌بلکه به پرستش بت .بینید همه جا را ویران ساخت‌طور که می‌های اورشلیم فرود آمد و همان‌یهودا و کوچه

.ام همه شما را نابود کنم‌از این رو من خداوند قادر متعال خدای اسرائیل اراده کرده

کلام خدا درباره مصر

دهند که سپرها را بردارند و به میدان جنگ هجوم برندسرداران مصری به سربازان دستور می
ها را تیز کنند و زره بپوشند اما چه‌خود بر سر بگذارند نیزه‌ها را زین کنند و سوار شوند کلاه‌اسب
آنکه به پشت سرترین سربازانشان بی‌بینند لشگریان مصر از ترس در حال فرار هستند قوی‌می
اند بلی ترس و وحشت از هر سو بر آنان هجوم آورده است نه‌نگاه کند پا به فرار گذاشته
یک جان سالم به در نخواهند برد در شمال‌ها هیچ‌ترین آن‌ترین رزمندگانشان و نه سریع‌قوی
.افتندلغزند و می‌کنار رود فرات همه می

کلام خدا درباره فلسطینیان

آید تا سرزمین‌آید مانند رودی که طغیان کرده باشد سیل می‌بنگرید از سوی شمال سیلی می فلسطینیان و هر چه که در آن است از میان ببرد مردم و ساکنین آنجا از ترس و وحشت فریاد کنید تا به کی‌زاری خواهند نمود بازماندگان فلسطینی که در وادی زندگی می‌خواهند زد و گریه عزاداری خواهید کرد و مردم فریاد برآورده خواهند گفت: ای شمشیر خداوند کی آرام خواهی ها را از بین‌ام تا آن‌تواند بگیرد در حالی که من آن را مأمور کرده‌گرفت ولی چطور آرام می ببرد.

کلام خدا درباره مواب

هایش ویران و تسخیر شده مردمش‌تایم و قلعه‌وای به حال تو شهر نبو زیرا خراب خواهد شد قریه گویند: بیایید ریشه این‌اند می‌ها کشیده‌رسوا خواهند شد مردم شهر حشبون برای خرابی آن نقشه قوم را از بیخ و بن برکنیم شهر مدمین در سکوت و خاموشی فرو خواهد رفت چون دشمن ساکنانش را تار و مار خواهد کرد مردم فریاد خواهند زد نابودی شکست بزرگ مواب از بین های لوحیت بالا خواهند رفت و درکنان از تپه‌رفت کودکان ناله سرخواهند داد فراریان گریه .سرازیری فریاد شکست سر داده خواهند گفت: برای حفظ جانتان فرار کنید

.ای مواب چون به ثروت و توانایی خود تکیه کردی پس هلاک خواهی شد

هاکلام خدا درباره عمونی

اید مگر تعدادپرستید چرا شهرهای قبیله جاد را تصرف کرده‌ای شما که بت ملکوم را می باشد آیا کسی نیست که از این شهرها دفاع کنداسرائیل برای پرکردن این شهرها کافی نمی‌بنی بنابراین روزی خواهد رسید که شما را برای این کار مجازات خواهم کرد پایتخت شما ربه را های اطرافش در آتش خواهندویران خواهم نمود ربه با خاک یکسان خواهد شد و آبادی .سوخت

ای مردم حشبون ناله کنید زیرا عای ویران شده است ای دختران ربه گریه کنید و لباس عزا سو بدوید چون بت شما ملکوم با تمام کاهنان‌سو و آن‌بپوشید و ماتم بگیرید و پریشان حال به این .و بزرگانش به تبعید برده خواهد شد

هاکلام خدا درباره ادومی

آن مردان حکیم و دانای شما کجا هستند آیا در تمام شهر تیمان یکی نیز باقی نمانده است ای مردم ددان به دورترین نقاط صحرا فرار کنید چون وقتی ادوم را مجازات کنم شما را هم گذارند حتی‌چینند مقدار کمی هم برای فقرا باقی می‌هایی که انگور می‌مجازات خواهم نمود آن هایشان‌برند ولی من سرزمین عیسو را تماماً غارت خواهم کرد مخفیگاه‌چیز را نمی‌دزدها نیز همه را نیز آشکار خواهم ساخت تا جایی برایش باقی نماند تا پنهان شود فرزندان برادران و همسایگان کنم‌او همه نابود خواهند شد خودش نیز از بین خواهد رفت اما من از کودکان یتیم نگهداری می بیند چقدر بیشترگناه رنج و زحمت می‌هایتان به من خواهد بود اگر شخص بی‌و چشم امید بیوه .سزا نخواهی ماند بلکه یقیناً جان مجازات را تماماً خواهی کشیدتو زیرا تو بی

کلام خدا درباره دمشق

اند دلشان مانینداند چون خبر نابودی خود را شنیده‌مردم شهرهای حمات و ارفاد وحشت کرده کنندگیرد مردم دمشق همه ضعف کرده فرار می‌دریا خروشان و طوفانی آشفته است و آرام نمی اند چگونه این شهر پرآوازه و پرنشاط متروک‌زاید همه هراسان و مضطرب‌همچو زنی که می .شده در آن روز اجساد جوانانشان در کوچه خواهد افتاد و تمام سربازانشان از بین خواهد رفت

کلام خدا درباره عیلام

من سپاه عیلام را در هم خواهم کوبید مردم عیلام را به هر سو پراکنده خواهم ساخت طوری که هیچ سرزمینی نباشد تا آوارگان عیلام در آن یافت نشود من با خشم شدید خود عیلام را دچار بلا و مصیبت خواهم کرد و ایشان را به دست دشمنانشان خواهم سپرد تا به کلی نابودشان کند من پادشاه و بزرگان عیلام را از بین خواهم برد ولی در آینده عیلام را دوباره کامیاب خواهم ساخت.

کلام خدا درباره بابل

های بابل‌ها اعلام کنید و بگویید بابل ویران خواهد شد بت مردوك و سایر بت‌به همه قوم سوی بابل هجوم خواهد آورد و آن راسرافکنده و رسوا خواهند شد زیرا قومی از سوی شمال به ویران خواهد کرد و دیگر کسی در آن ساکن نخواهد شد انسان و چه حیوان از آنجا خواهند ام‌گریخت ای مردم جنگی بر ضد سرزمین مراتایم و اهالی فقود برخیزید هم چنانکه دستور داده همه را بکشید و از بین ببرید بابل مانند چکشی تمام جهان را خرد کرد ولی حال آن چکش ها فریاد مردم آن راشکسته و خرد شده است از صدای شکست بابل زمین خواهد لرزید و قوم .خواهند شنید

مکافات بابل

من مردی را علیه بابل برخواهم انگیخت تا آن را با ساکنانش نابود کند بیگانگان را خواهم فرستاد تا آنجا را مانند خرمن بکوبد و ویران سازد از بابل فرار کنید جانتان را نجات دهید مبادا رسانم هلاک شوید بابل در دست من مثل یک جام‌زمانی که بابل را به مکافات گناهانش می شدند ولی این جام طلایی‌طلایی بود که تمام مردم جهان از آن شراب نوشیده و دیوانه می .ناگهان افتاده و خواهد شکست پس برایش گریه کنید

بابل گرز خداوند

ها و نابود کردن ممالک استفاده کردم به‌ای بابل تو گرز من هستی از تو برای در هم کوبیدن قوم ها را از مرد و زن پیر ودست تو لشگرها را تار و مار نمودم بلی به وسیله تو مردم همه سرزمین ام و حاکمان وها و گله کشاورزان و گاوهایشان را از بین برده‌ام چوپان‌جوان هلاک ساخته هایی که به قوم من رواام ولی من تو و مردمت را به خاطر تمام بدی‌فرماندهان را نبود کرده .کردید مجازات خواهم کرد

مراثی ارمیا

ها محبوب بوداورشلیم که زمانی پر جمعیت بود اینک متروک شده است شهری که در بین قوم
گرید واینک بیوه گشته است او که ملکه شهرها بود اینک برده شده است اورشلیم تمام شب می
غلتد از میان یارانش یکی هم باقی نمانده که او را تسلی‌هایش می‌های اشک روی گونه‌قطره
آید تاالد دیگر کسی به خانه خدا نمی‌دهد دوستانش به او خیانت کرده و همگی با او دشمن شده
خواندند اینک عزادارند اورشلیم در ماتم فرودر روزهای عید عبادت کند دخترانی که سرود می
هارفته است تمام شکوه و زیبایی اورشلیم از دست رفته است اینک اورشلیم در میان مصیبت
آورد زمانی که او به محاصره دشمن در آمد هیچ مددروزهای پرشکوه گذشته را به یاد می
های او را غارت کرد وای نداشت دشمن او را مغلوب کرد و به او خندید دشمن گنجینه‌کننده
هاهایی که خدا ورود آن‌های بیگانه در برابر چشمانش به عبادتگاه مقدسش داخل شدند قوم‌قوم
.را به عبادتگاهش غدغن کرده بود

کشند هر چه داشتند برای خوراک دادند تا زنده‌اهالی اورشلیم برای یک لقمه نان آه می
.ام‌گوید: خداوندا ببین چگونه خار شده‌بمانند اورشلیم می

او از آسمان آتش نازل کرد و تا مغز استخوان مرا سوزاند خداوند تمام سربازان شجاع را از
غلتدهایم می‌های اشک بر گونه‌گریم و قطره‌هاست که می‌من گرفت برای این مصیبت
های‌طلبم اما کسی نیست که به دادم برسد خداوند قوم‌کنم کمک می‌های خود را دراز می‌دست
ام اما خداوند عاقلانه حکم‌همسایه را بر ضد من فراخوانده و من مورد نفرت آنان قرار گرفته
ام ای مردم جهان اندوه مرا بنگرید و ببینید که‌فرموده است زیرا من از فرمان او سرپیچی کرده
خوردند اینک دراند آنانی که زمانی خوراک لذیذ می‌چگونه دختران و جوانان را به بردگی برده
کنند خداوند خشم خود را به شدت تمام بر ما ریخت و در اورشلیم چنان‌ها گدایی می‌کوچه
اند و کسی نیست‌آتشی به پا کرد که بنیان آن را سوزاند نوکران دیروز ما اربابان امروزمان شده
نشینند جوانان ماهای شهر نمی‌ها نجات دهد پیران ما دیگر در کنار دروازه‌که ما را از دست آن
سوی خود بازگردان و شکوه دوران گذشته ما را به ماخوانند ما را به‌رقصند و آواز نمی‌دیگر نمی
.باز ده

بردحزقیال نبی، حزقیال موی خود را می

خداوند فرمود: ای انسان خاکی تیغی تیز همچون تیغ سلمانی بردار و با آن موی سر و ریش خود سوم آن را در وسطرا ببر سپس موها را در ترازو بگذار و به سه قسمت مساوی تقسیم کن یک جا بسوزان‌ای که از اورشلیم کشیدی بگذار و پس از پایان روزهای محاصره آن را در همان‌نقشه سوم دیگر را در اطراف نقشه بپاش و با آن تیغ آن را خرد کن قسمت آخر را در هوا پراکنده‌یک دار و در ردای خودساز تا باد ببرد و من شمشیری در پی آن خواهم فرستاد چند تار مو نیز نگه مخفی ساز چند تار موی دیگر نیز بردار و در آتش بینداز چون من آتشی برپا خواهم کرد تا تمام خاندان اسرائیل را فرا گیرد.

اید من نیز شماها و گناهانتان خانه مرا آلوده کرده‌بنابراین به حیات خود قسم چون شما با بت را از بین خواهم برد و هیچ ترحم نخواهم کرد یک سومتان از قحطی و بیماری خواهید مرد سوم باقیمانده را نیز در سراسر دنیا پراکنده خواهم‌سوم را دشمن خواهد کشت و یک‌یک ساخت و شمشیر دشمن را در آنجا به دنبالتان خواهم فرستاد آنگاه آتش خشم من فرو خواهد نشست و قوم اسرائیل خواهند دانست که من کلام خود را عملی خواهم ساخت چه سرنوشت .گویم گردد من که خداوند هستم این را می گیر آن قوم می‌انگیزی گریبان‌غم

پرستیمحکومیت بت

ها پیشگوییهای اسرائیل چشم بدوز و بر ضد آنخداوند به من فرمود ای انسان خاکی به کوه هاستها و درههای اسرائیل پیغام خداوند را بشنوید که به ضد شما و رودخانهکن و بگو ای کوه هایتان نابود گردد تمام شهرهایتان خراب و سوزاندهخانهجنگی علیه شما برپا خواهم نمود تا بت های پرستندگانهایتان ویران خواهد گشت و استخوانهایتان شکسته و قربانگاهخواهد شد بت .ها پراکنده خواهد شد آنگاه خواهید دانست که من خدا هستمها در میان قربانگاهآن

های جهانای از قوم را از هلاکت رهایی خواهم بخشید و ایشان را در میان قوماما عده پراکنده و تبعید خواهم کرد در آنجا مرا به یاد خواهند آورد و خواهند دانست که من ایشان را ها کشیده شده استسوی بتکار ایشان از من دور گشته و بهمجازات نمودم زیرا دل خیانت اند از خود بیزار شده خواهند دانست کهآنگاه ایشان به سبب کارهای زشتی که مرتکب گردیده .فقط من خداوند هستم و هشدارهای من بیهوده نبوده است

های قوم خود آه و نالهخداوند فرمود: با غم و اندوه به سر و سینه خود بزن و به سبب شرارت کن زیرا به زودی از جنگ و قحطی و بیماری هلاک خواهند شد آنانی که در تبعیدند از مرض برند در جنگ کشته خواهند شد و آنانی کهخواهند مرد کسانی که در سرزمین اسرائیل به سر می های ایشان درباقی بمانند در محاصره در اثر قحطی و گرسنگی از پای در خواند آمد وقتی جنازه .ها بیفتد آنگاه خواهند فهمید که من خداوند هستمها و قربانگاهمیان بت

پایان کار اسرائیل

اسرائیل بگو این پایان کاربار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: ای انسان خاکی به بنی سرزمین شماست دیگر هیچ امیدی باقی نمانده چون به سبب کارهایتان خشم خود را بر شما فرو خواهم ریخت دیگر با چشم شفقت به شما نگاه نخواهم کرد و دلم برای شما نخواهد سوخت .شما را به سزای اعمال زشتتان خواهم رساند تا بدانید که من خداوند هستم

شود عجل و پایان کارتان فرا رسیده است ای اسرائیلدرپی بر شما نازل می‌بلا و مصیبت پی روز محکومیتتان نزدیک شده و آن زمان معین رسیده است روز زحمت و آشفتگی نزدیک های غم و درد خواهد بود نه روز هلهله و شادی‌شود آن روز روز ناله‌می

هایتان‌ها و شرارت‌زودی خشم خود را بر شما فرو خواهم ریخت و شما به سبب تمام بدی‌به پوشی خواهم کرد و نه ترحم تا بدانید که من خداوند شما راتنبیه خواهم نمود دیگر نه چشم اسرائیل فرا رسیده چون شرارت و غرورتان به اوج رسیده است‌کنم اجل شما ای بنی‌مجازات می .از این همه جمعیت و ثروت و حشمتتان چیزی باقی نخواهد ماند

بلی آن وقت معین رسیده و آن روز نزدیک شده است در آن روز دیگر چیزی برای خرید و فروش باقی نخواهد ماند چون تمام مملکت مورد غضب من خواهد شد حتی اگر تاجری باقی چیز را از دست خواهد داد زیرا خشم من بر سر همه قوم اسرائیل فرو خواهد ریخت‌بماند همه آنان که به گناه آلوده هستند همه از بین خواهند رفت برای لشگر اسرائیل شیپور آماده باش رود چون همه زیرکنند اما کسی برای جنگیدن بیرون نمی‌شود و همه خود را آماده می‌نواخته می خشم و غضب من هستند اگر از شهر بیرون بروند شمشیر دشمن انتظارشان را خواهد کشید پول و جواهر خود را دور بریزید و مثل آشغال بیرون بیندازید چون در روز غضب خداوند این چیزها .ها کاری بکنددیگر ارزشی نخواهد داشت و نخواهد توانست برای آن

مجازات اورشلیم

هایشان را بیاورندآنگاه خدا با صدای بلند گفت: مأمورین مجازات شهر را فراخوان بگو سلاح
هاآنگاه شش مرد از دروازه شمالی آمدند و هر یک سلاح خود را در دست داشت همراه آن
ها همه وارد خانه خدا شدند و کنارمردی بود با لباس کتان که قلم و دوات با خود داشت آن
قربانگاه مفرغی ایستادند سپس حضور پرجلال خدا برخاست و به آستانه عبادتگاه آمد و آن
های‌مردی را که لباس کتانی پوشیده بود و قلم و دوات داشت خطاب کرد گفت: در کوچه
شودهایی که در این شهر انجام می‌اورشلیم بگرد و روی پیشانی کسانی که به خاطر شرارت
کنند علامت بگذار آنگاه شنیدم که خداوند به مردان دیگر فرمود: به دنبال او به‌گریه و ماتم می
کس را زنده نگذارید و به‌شان علامت ندارند بکشید هیچ‌شهر بروید و کسانی را که به پیشانی
کسی رحم نکنید پیر و جوان دختر و زن و بچه همه را از بین ببرید ولی به کسانی که روی
ها کشتار راشان علامت است دست نزنید این کار را از خانه من شروع کنید وقتی آن‌پیشانی
شروع کردند و من تنها مانده بودم رو به خاک افتادم و فریاد زدم ای خداوند آیا تو بر اورشلیم
مانده باشد از بین خواهی برد؟قدر غضبناک هستی که هرکسی را در اسرائیل باقی‌آن

و او در پاسخ فرمود: گناهان قوم اسرائیل و یهودا خیلی است تمام سرزمین پر است از ظلم و
.جنایت پس من نیز به ایشان رحم نخواهم کرد

پرستی‌محکومیت بت

گردان شوید زیرا اگر کسی چه از قوم‌های خود را رها سازید و از شرارت روی‌توبه کنید بت کنند از پیروی من دست کشیده در پی‌اسرائیل و چه از بیگانگان که در سرزمین شما زندگی می های خود برود و در همان حال برای طلب راهنمایی پیش یک مرد خدا بیاید من‌ها و شرارت‌بت .ها خواهد دوخت‌که خداوند هستم جواب او را خواهم داد و نظر خود را با خشم بر آن

کند در طلب هدایت من است‌هم آن نبی دروغین و هم آن شخص گناهکاری که ادعا می هر دو به یکسان مجازات خواهند شد تا قوم اسرائیل بیاموزند که از من دور نشوند و دیگر خود .ها قوم من باشند و من خدای ایشان‌را به گناه آلوده نسازند بلکه آن

شمشیر داوری خداوند

سوی اورشلیم نموده کلام مرا به ضد مملکت اسرائیل‌خداوند به من فرمود: ای انسان خاکی رو به فرماید: ای اسرائیل من علیه تو هستم من شمشیرو خانه خدا اعلام نما بگو که خداوند چنین می خود را از غلاف بیرون کشیده ساکنانت را خوب و بد به یکسان نابود خواهم نمود شمشیر من در سراسر مملکت از جنوب تا شمال همه مردم را از بین خواهد برد آنگاه همه خواهند دانست که ام و تا زمانی که مقصود خود را عملی نسازم آن رامن خداوند شمشیر خود را به دست گرفته .غلاف نخواهم کرد

مرگ همسر حزقیال

خداوند پیغامی دیگر به من داد و فرمود: ای انسان خاکی قسط دارم جان زن محبوبت را به ناگه
بگیرم اما تو ماتم نگیر برایش گریه نکن و اشک نریز فقط آه بکش آن هم خیلی آرام

خواهی به ما بفهمانی؟آنگاه قوم به من گفتند: منظورت از این کارها چیست چه چیز را می

فرماید تا به شما بگویم که او خانه مقدسش را که مایه افتخار وجواب دادم: خداوند می
خوشی شماست از میان خواهد برد و همچنین خواهد گذاشت که پسران و دختران شما که دردل
اند با شمشیر کشته شوند آنگاه شما نیز مانند من رفتار خواهید کرد یعنی‌مانده‌سرزمین یهودا باقی
رسم سوگواری سر و پای خود را برهنه نخواهید کرد ماتم وصورت خود را نخواهید پوشاند به
.که این پیشگویی واقع شود شما خواهید دانست که او خداوند است گریه نخواهید نمود هنگامی

پیشگویی به ضد مواب

اند یهودا از هر قوم دیگری برتر نیست پس من نیز حدودها گفته‌فرماید: چون موابی‌خداوند می گشایم و شهرهایی را که مایه فخر و مباهاتش هستند از بین‌شرقی مواب را به روی دشمن می ها راها مواب دیگر یک قوم به حساب نخواهد آمد به این طریق موابی‌برم در میان قوم‌می .ها بدانند که من خداوند هستم‌مجازات خواهم کرد تا آن

پیشگویی به ضد پادشاه صور

ای که‌قدری مغرور شده‌فرماید: تو به‌آری ای انسان خاکی به حکمران صور بگو که خداوند می ای‌ای است وسط دریا مانند یک خدا نشسته‌کنی خدا هستی و در قلمرو خود که جزیره‌فکر می .بالی که مثل خدا هستی ولی بدان که انسانی بیش نیستی‌هرچند به خود می

رحمی را که‌کنی که مانند خدا دانا هستی من سپاه دشمن بی‌فرماید: چون ادعا می‌خدا می ای‌فرستم تا شکوه و زیبایی تو را که به حکمت خود به دست آورده‌هاست می‌مایه وحشت قوم فرستند و تو در قلب دریا خواهی مرد من که خداوند هستم‌ها تو را به قعر جهنم می‌از بین ببرد آن .ام‌این را گفته

پیشگویی به ضد صیدون

سوی شهر صیدون نگاه کرده به ضد آن پیشگویی کن و بگو خداوند چنین‌ای انسان خاکی به فرماید: ای صیدون من دشمن تو هستم و قدرتم را به تو نشان خواهم داد وقتی با مجازات‌می کردن تو قدوسیت خود را آشکار کنم آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم تو و سایر همسایگان اسرائیل دیگر مثل خار قوم اسرائیل را زخمی نخواهید کرد.

پیشگویی به ضد مصر

سوی مصر نموده به ضد پادشاه و تمام مردم آن پیشگویی کن بگو که‌ای انسان خاکی رو به ای من‌ات خوابیده‌فرماید: ای پادشاه مصر ای اژدهای بزرگ که در وسط رودخانه‌خداوند می ام پس من‌ای رود نیل مال من است من آن را برای خود درست کرده‌دشمن تو هستم چون گفته اند به خشکی‌هایی که به پوست بدنت چسبیده گذارم و تو را با ماهی‌ات می‌ها را در چانه‌قلاب کنم تا بمیرند ای مصر تو برای قوم اسرائیل‌ها در خشکی رها می‌کشانم تو را با تمام ماهی‌می اش رااى بیش نبودی وقتی اسرائیل به تو تکیه کرد تو خرد شدی و شانه‌خورده‌عصای ترک ها و حیوانات از بین‌شکستی و او را به درد و عذاب گرفتار کردی سرزمین مصر و تمام انسان ها خواهند دانست که من خداوند هستم‌ای تبدیل خواهند شد و مصری‌خواهند رفت و به ویرانه.

تشبیه مصر به تمساح

های جهان خود را یک‌ای انسان خاکی برای پادشاه مصر ماتم بگیر و به او بگو تو در میان قوم آلودها را گل‌گردی و آب‌دانی در حالی که شبیه تمساحی هستی که در رود نیل می‌شیر ژیان می ای‌ها را ندیده‌های دوردست که هرگز آن‌کنی وقتی تو را از بین ببرم دل بسیاری از قوم‌می ها به سبب آنچه که بر سرت آن‌شوند و پادشاه‌شود بلی بسیاری از ممالك هراسان می‌محزون می افتند درها تاب دهم به وحشت می‌ترسند وقتی شمشیر خود را در برابر آن‌شدت می‌آورند به‌می لرزند برای بدبختی و اندوه مصر گریه‌ها از ترس جان به خود می‌روزی که سقوط کنی همه آن ها برای آن و ساکنانش ماتم گیرندکنید بگذارید همه قوم.

خبر سقوط اورشلیم

شوندبرند با شمشیر کشته می‌شده به سر می‌هایی که در شهرهای ویران‌به حیات خود قسم آن ها و غارهاشوند و کسانی که در قلعه‌اند خوراک جانوران وحشی می‌آنانی که در صحرا ساکن گردانم و به غرور و قدرت آن پایان‌میرند این سرزمین را متروک و ویران می‌هستند با بیماری می دهم‌می.

پیشگویی به ضد ادون

ای انسان خاکی رو به کوه سعیر بایست و به ضد ساکنانش پیشگویی کن و بگو خداوند کلی ویران و متروک خواهم کرد شهرهایتانفرماید: من به ضد شما هستم و سرزمین شما را بهمی اسرائیل شریکرا ویران و خراب خواهم نمود تا بدانید که من خدا هستم شما هم در کشتار بنی ریزم و کوهخون شما را می‌برید من هم‌گشتید به حیات خود قسم حال که از خونریزی لذت می سازمسعیر را ویران و متروک می.

پیشگویی به ضد جوج

سوی سرزمین ماجوج که در سمت شمال است بایست و به ضد جوج‌ای انسان خاکی رو به فرماید: من به ضد تو هستم قلاب درپادشاه ماشک و توبال پیشگویی کن به او بگو خداوند می کشم سربازان پیاده و سواران مسلح تو بسیج شده‌سوی هلاکت می‌گذارم و تو را به‌ات می‌چانه .سپاه بسیار بزرگ و نیرومندی تشکیل خواهند داد پارس کوش و فوط هم به تو خواهند پیوست

پس از مدتی طولانی از تو خواسته خواهد شد که نیروهای خود را بسیج کنی تو به سرزمین های مختلف بازگشته و دراسرائیل حمله خواهی کرد سرزمینی که مردم آن از اسارت سرزمین .اندسرزمین خود در امنیت ساکن شده

های پلیدی در سر خواهی پروراند و خواهی گفت: اسرائیل یک‌در آن هنگام تو نقشه روم و این قوم را که در کمال‌دفاع است و شهرهایش حصار ندارند به جنگ آن می‌مملکت بی برم به آن شهرهایی که زمانی خراب بودند ولی اینک‌کنند از بین می‌امنیت و اطمینان زندگی می کنم و غنائم‌اند حمله می‌های دیگر بازگشته‌اند که از سرزمین‌آباد گشته و از مردمی پرشده کنم زیرا اکنون اسرائیل گاو و گوسفند و ثروت‌آورم و بسیاری را اسیر می‌فراوان به دست می .بسیار دارد و مرکز تجارت دنیاست

کرد توفرماید: زمانی که قوم من در مملکت خود در امنیت زندگی می‌خداوند به جوج می پوشانی این در آینده دورآیی و مثل ابر زمین را می‌خیزی و با سپاه عظیم خود از شمال می‌برمی هادارم و به همه آن‌ها تو را از میان برمی‌اتفاق خواهد افتاد ولی بعد در برابر چشمان همه قوم .دهم تا بدانید که من خداوند هستم‌قدوسیت خود را نشان می

های مخصوص قربانیاتاق

ها راشد که در آنجا گوشت قربانیدر اتاق بزرگ دروازه شمالی دری به یک اتاق دیگر باز می شستند در هر طرف اتاق بزرگ دو میز بود که حیوانات را برایپیش از آنکه به قربانگاه ببرند می بریدند بیرون اتاق بزرگ نیز چهارها سر میقربانی سوختنی قربانی گناه و قربانی جرم روی آن میز قرار داشت پس روی هم رفته هشت میز بود چهار میز در داخل و چهار میز بیرون که کردند چهار میز سنگی نیز وجود داشت که چاقوها و لوازمها ذبح میحیوانات قربانی را برای آن پنج سانتیمتر ووگذاشتند طول و عرض هر کدام از این میزها هفتادها میدیگر قربانی را روی آن شد دورتادور دیوار اتاق بزرگها روی این میزها گذاشته میبلندی آن نیم متر بود لاشه قربانی هایی به طول تقریبی ده سانتیمتر کوبیده شده بودچنگک.

حضور پرجلال خدا

های سوختنی برخداوند به من فرمود: ای انسان خاکی وقتی این قربانگاه ساخته شد باید قربانی ها روی قربانگاه پاشیده شود برای این کار به کاهنانی که از قبیله لاویآن تقدیم شود و خون آن توانند برای خدمت به حضور من بیایند یک گوساله برای قربانیو از نسل صادوق هستند و می ای را که برای قربانی گناه تقدیم شده بگیر و آن را در جایی معین بیرون ازگناه بده بعد گوساله خانه خدا بسوزان.

عیب برای قربانی گناه تقدیم کن تا قربانگاه با خون آن طاهر گرددروز دوم یک بز نر بی عیب از مین گله بگیر وبعد از اینکه این مراسم تطهیر را انجام دادی یک گوساله و یک قوچ بی ها را قربانی کن تا هفت روز هر روز یک بز نر یک گوساله و یک قوچ از میان گله گرفتهآن عیب باشندها باید بیعنوان قربانی گناه تقدیم کن همه آنبه.

هدایا و عیدها

:کنید بدین قرار است‌میزان هدایایی که تقدیم می

کنیدشصتم از جو و گندمی که برداشت می‌یک

گیریدیک صدوم از روغنی که از درختان زیتون می

یک گوسفند از هر دویست گوسفند این را تقدیم من کنید چون من که خداوند هستم گویم‌می

عیب قربانی کن دردر روز اول از ماه اول هرسال برای تطهیر خانه خدا یک گاو جوان بی روز هفتم همان ماه برای هر کس که سهواً یا ندانسته مرتکب گناهی شده باشد نیز همین کار را .بکن به این ترتیب خانه خدا تطهیر خواهد شد

در روز چهاردهم همان ماه عید پسح را به مدت هفت روز جشن بگیرید در روز اول عید رهبر باید برای رفع گناه خود و گناه تمام قوم اسرائیل یک گاو قربانی کند و در هر هفت روز عیب باشد برای‌عید باید قربانی سوختنی تقدیم کند این قربانی شامل: هفت گاو هفت قوچ بی کفاره گناه هم هر روز یک بز نر قربانی شود روز پانزدهم ماه هفتم را به مدت هفت روز جشن بگیرید در طی هفت روز این عید نیز رهبر باید قربانی گناه قربانی سوختنی هدیه آردی و روغن .تقدیم کند

یوئیل، نابودی محصولات و ماتم مردم

این پیام از جانب خداوند به یوئیل پسر فتوئیل رسید: ای مردان سالخورده اسرائیل بشنوید ای ساکنان زمین گوش فرا دهید آیا در تمام عمرتان یا در سراسر تاریختان هرگز چنین چیزی واقع شده است؟

شده و هر چه شراب‌ای مستان بیدار شوید و زاری کنید چون هرچند گور بوده خراب قدرايد از بین رفته است لشگر بزرگی از ملخ تمام سرزمین اسرائیل را پوشانده است آن‌داشته هایشان مانند دندان شیر تیز است تاکستان مرا از بین‌ها را شمرد دندان‌توان آن‌زیادند که نمی اندها را سفید و لخت باقی گذاشته‌های آن‌ها و تنه‌اند و پوست درخت انجیر را کنده شاخه‌برده بایست به‌همچون دختری جوان که نامزدش مرده باشد گریه و زاری نمایید غله و شرابی که می خانه خداوند تقدیم شود از بین رفته است.

ای کشاورزان گریه کنید و ای باغبانان زاری نمایید ای کاهنان لباس ماتم بپوشید ای خدمتگزاران خدای من تمام شب در برابر قربانگاه گریه کنید چون دیگر غله و شرابی برای هدیه سفیدان همراه با تمام قوم‌باقی نمانده روزه را اعلام کنید و خبر دهید که مردم جمع شوند ریش کنندشوند و آنجا گریه و ناله می‌در خانه خدا جمع می.

روز وحشتناک داوری خدا

شیپور خطر را در اورشلیم به صدا درآورید بگذارید صدای آن به بالای کوه مقدس من شنیده شود آن روز روز تاریکی و ظلمت‌شود همه از ترس بلرزید زیرا روز داوری خداوند نزدیک می پوشاندها را مثل سیاهی شب می‌روز ابرهای سیاه و تاریکی غلیظ است چه لشگر نیرومندی کوه این قوم چقدر نیرومندند زمین در برابر ایشان مانند باغ عدن است ولی وقتی آن را پشت سر ها شبیه‌ماند آن‌ها سالم نمی‌چیز در برابر آن‌شود هیچ‌گذارند به بیابان سوخته تبدیل می‌می کنند به صدایی که از خودوخیز می‌ها جست‌های تندرو هستند تماشا کنید چطور روی کوه‌اسب ها و صدای آتشی است که مزرعه راها همچون غرش عرابه‌آورند گوش کنید صدای آن‌درمی ها به‌روند مردم با دیدن آن‌وقال سپاه بزرگی است که به میدان جنگ می‌سوزاند مانند قیل‌می وتارلرزد خورشید و ماه تیره‌آید و آسمان می‌ها به حرکت درمی‌لرزند زمین در برابر آن‌خود می کند این سپاه بزرگ وها را رهبری می‌گردند خداوند با صدایی بلند آن‌شده ستارگان ناپدید می آور و هولناک است کیست که بتواند آن‌نیرومند خداوند است روز داوری خداوند روز وحشت .را تحمل کند

های بیگانه‌داوری بر قوم

فرماید: در آن زمان وقتی رفاه و سعادت را به یهودا و اورشلیم بازگردانم سپاهیان‌خداوند می جهان را در دره داوری جمع خواهم کرد و در آنجا ایشان را به خاطر میراث خود اسرائیل هاها پراکنده ساخته سرزمین مرا تقسیم کردند آن‌محاکمه خواهم نمود چون قوم مرا در میان قوم ها و شراب فروختندبر سر افراد قوم من قمار کردند و پسران و دختران نوجوان را در ازای فاحشه خواهید از من انتقام‌خواهید بکنید آیا می‌ای صور و ای صیدون و ای شهرهای فلسطین چه می های‌کنم طلا و نقره و تمام گنجینه‌بگیرید اگر چنین کنید من بلافاصله شما را مجازات می هااید مردم یهودا و اورشلیم را به یونانی‌های خود برده‌خانه‌ها را به بت‌قیمت مرا گرفته و آن‌گران ها را از نقاطی که به آن‌اید ولی من دوباره آن‌اید و ایشان را از سرزمینشان آواره کرده‌فروخته کنم من پسران و دختران شما را به‌گردانم و همه کارهای شما را تلافی می‌اند بازمی‌شده‌فروخته اندها را به سبائیان که در نقاط دوردستی ساکن‌مردم یهودا خواهم فروخت و ایشان هم آن گویم برای جنگ آماده شوید و به همه خبرخواهند فروخت من که خداوند هستم این را می های خود را ذوب‌دهید بهترین سربازان خود را بسیج کنید و تمام سپاه را فرا خوانید گاوآهن های خود نیزه تهیه کنید مردان ضعیف نیز خود را برای جنگ‌نموده و شمشیر بسازید و از اره ها جمع شوندفرماید: قوم‌ها بشتابید و از هر طرف جمع شوید خداوند می‌آماده کنند ای همه قوم ها را آماده کنیدو به دره داوری بیایند چون من در آنجا نشسته همه را داوری خواهم کرد داس زیرا محصول رسیده و آماده است انگورهای داخل چرخشت را با پا له کنید چون از شرارت این .مردم لبریز شده است

زودی فرا خواهدشوند زیرا در آنجا روز خداوند به‌دسته در دره داوری جمع می‌مردم دسته .درخشندها دیگر نمی‌شوند و ستاره‌رسید آفتاب و ماه تاریک می

عاموس، مجازات همسایگان اسرائیل، سوریه

اند من این را فراموش نخواهم کرد زیرافرماید: اهالی دمشق بارها گناه کرده‌خداوند می ها هم در جلعاد قوم مرا در هم کوبیدند پس‌کوبند آن‌های آهنی خرمن را می‌طور که با میله‌همان هدد را ویران خواهم کردمن قصر پادشاه را به آتش خواهم کشید و قلعه مستحکم بن بندند خواهم شکست و مردمانش را تا دشت آون‌های دمشق را می‌بندهایی را که دروازه‌پشت عدن را نابود خواهم کرد اهالی سوریه به شهر قیر به اسارت‌هلاک خواهم ساخت و پادشاه بیت خواهند رفت

فلسطین

ها قوم مرا تبعیداند من این را فراموش نخواهم کرد زیرا آن‌مرده غزه بارها مرتکب گناه شده عنوان برده در ادوم فروختند پس من حصارهای غزه را به آتش خواهم کشید ونموده ایشان را به کشم شهر عقروم و پادشاه اشقلون را ازهایش را ویران خواهم کرد اهالی اشدود را می‌تمام قلعه اند هلاک خواهند شدمانده‌هایی که باقی‌برم تمام فلسطینی‌بین می.

صور

اند من این را فراموش نخواهم کرد زیرا پیمان برادری خود را بااهالی صور بارها گناه کرده ها را به ادوم به اسارت بردند پس من حصارهای شهراسرائیل شکستند و به ایشان حمله کرده آن سوزانم‌هایش را می‌ها و کاخ‌کشم و تمام قلعه‌صور را به آتش می

ادوم

رحمی تمام به جان برادران اسرائیلی خود افتادندها با بی‌اند آن‌مردم ادوم بارها مرتکب گناه شده ها را از دم شمشیر گذرانیدند پس من هم شهر تیمان را به آتش خواهم‌و با خشم و غضب آن های بصره را خواهم سوزاندکشید و قلعه.

عمون

ها را فراموش نخواهم کرد در جنگ جلعاد برای‌اهالی عمون بارها مرتکب گناه شدند من این
توسعه مرزهای خود دست به کشتار هولناکی زدند و با شمشیر شکم زنان حامله را پاره کردند
هاش را خواهم سوزاند و پادشاه‌ها و قلعه‌پس من حصارهای شهر را به آتش خواهم کشید و کاخ
.و شاهزادگان عمون همه با هم به اسارت خواهند رفت

مواب

های‌ها استخوان‌اند و من این را فراموش نخواهم کرد زیرا آن‌اهالی مواب بارها مرتکب گناه شده
ها را تبدیل به خاکستر کردند من هم در عوض مواب را به‌شرمی سوزانده آن‌پادشاه ادوم را با بی
سوزانم مواب در میان آشوب و هیاهوی جنگجویان وهای یرقوت را می‌کشم و کاخ‌آتش می
صدای شیپورها از پای در خواهد آمد من پادشاه و رهبران او را خواهم کشت.

یهودا

اعتنایی کرده‌ها نسبت به شریعت من بی‌فرماید: اهالی یهودا بارها گناه کردند آن‌خداوند می
پرستیدند گمراه شدند پس‌هایی که پدرانشان می‌ها با پیروی از بت‌اند آن‌احکام مرا به جا نیاورده
.سوزانم‌های اورشلیم را می‌ها و کاخ‌کنم و تمام قلعه‌من یهودا را با آتش نابود می

گری اسرائیل‌یاغی

کنیداید بر فقیران ظلم می‌گوش کنید: ای زنان سامره که مانند گاوهای سرزمین باشان چاق شده گویید: شراب بیاورید تا بنوشیم خداوند به ذات‌کنید و به شوهران خود می‌نیازمندان را پایمال می رسد که قلاب به دهانتان انداخته همه شما را مثل‌پاک خود قسم خورده و فرموده است زمانی می کشند و ازهای زیبایتان بیرون می‌ماهی خواهند کشید و با خود خواهند برد شما را از خانه .اندازندترین شکاف حصار بیرون می‌نزدیک

توانید سرپیچی‌ها قربانی کنید تا می‌ئیل و جلجال برای بت‌خواهید باز هم در بیت‌حال اگر می هایتان را بیاورید به مراسم ظاهری خود ادامه‌ای دوبار ده یک‌نمایید و گناهانتان را زیاد کنید هفته داده هدایای خود را تقدیم کنید و همه جا از این هدایایی که دادید سخن بگویید من به شهرهای ام ولی فایده نداشت سه ماه به فصل درو مانده بود که جلوی باران را گرفتم وشما قحطی فرستاده محصول شما را از بین بردم در یک شهر باران فرستادم و در شهر دیگر نفرستادم بر یک مزرعه ای آب‌آب بود مردم چند شهر برای نوشیدن جرعه‌بارید ولی مزرعه دیگر خشک و بی‌باران می .دادند ولی در آنجا هم آب کافی پیدا نبودکننده می‌تن به سفر خسته

عاموس و امصیا

گفت شنید با عجله این پیغام را برای یربعام‌ئیل آنچه را که عاموس می‌اما وقتی امصیا کاهن بیت پادشاه فرستاد

آنگاه امصیا به عاموس گفت: ای نبی از سرزمین ما خارج شو به سرزمین یهودا بازگرد در ئیل برای ما نبوت نکن چون عبادتگاه پادشاه و مقرآنجا موعظه کن و نان بخور دیگر در بیت سلطنتی او در اینجا قرار دارد.

های‌ولی عاموس جواب داد: من نه نبی هستم و نه از نسل انبیا کارم چوپانی و چیدن میوه صحرایی بود اما خداوند مرا از کار چوپانی گرفت و گفت: برو برای قوم اسرائیل نبوت کن ولی گویی که بر ضد اسرائیل پیشگویی نکنم پس به پیامی که خداوند برای تو داردتو به من می ای زنت در همین شهر فاحشه خواهد شد پسرانت‌گوش کن: چون در کار خداوند دخالت کرده و دخترانت کشته خواهند شد و املاکت نیز تقسیم خودت نیز در سرزمین بیگانه خواهی مرد و قوم اسرائیل از وطن خود تبعید شده به اسارت خواهند رفت.

عوبدیا، مجازات ادوم

خداوند آینده سرزمین ادوم را در رؤیایی به عوبدیا نشان داد از جانب خدا خبر رسیده که ها فرستاده شده آماده شوید تا به جنگ ادوم برویدقاصدی با این پیام نزد قوم.

سازم از اینکه برها خار و ضعیف می‌فرماید: ای ادوم تو را در میان ملت‌خداوند می گویی: کیست که دستش در این‌بالی و به خود می‌های بلند ساکن هستی به خود می‌صخره ها بروی تو را از آنجاها به من برسد خودت را گول نزن اگر همچون عقاب به اوج آسمان‌بلندی بودکردند به مراتب برای تو بهتر می‌آورم اگر دزدها شبانگاه آمده تو را غارت می‌به زمین می بردندچیز را نمی‌زیرا همه.

در آن روزها در سراسر ادوم حتی یک شخص دانا باقی نخواهد ماند زیرا من همه دانایان سازم دلیرترین سربازان تیمان هراسان و درمانده شده و نخواهند توانست‌ادوم را از حماقت پر می از کشتار جلوگیری کنند.

گریه و ماتم

کنم از غصه وکشم و مانند جغد شیون می‌کنم مثل شغال زوزه می‌من گریه و ماتم می تر از آن است که شفا یابدروم چون زخم من عمیق‌سرافکندگی با پای برهنه و تن عریان راه می های اورشلیم ایستاده است تا قوم مرا مجازات کند این را به شهر جت‌خداوند نزدیک دروازه نگویید و نگذارید اهالی آنجا گریه شما را بشنوند ای ساکنان از شدت درد و شرمندگی در شوندخاک بغلتید مردم شافیر عریان و سرافکنده به اسارت برده می

.ای مردم یهودا با شهر مورشت جت خداحافظی کنید زیرا امیدی برای نجات آن نیست

مجازات قوم اسرائیل

های شما را از بین خواهم برد شهرهای شماها و عرابه‌فرماید: در آن زمان تمام اسب‌خداوند می هایتان را ویران خواهم کرد من با خشم و غضب از اقوامی که مرارا خراب نموده همه قلعه .کنند انتقام خواهم گرفت‌اطاعت نمی

ناحوم، انتقام خداوند از نینوا

خداوند این رؤیا را که درباره نینوا است به ناحوم نشان داد

های سبز و خرم باشان و کرمل ازشوند چراگاه‌ها خشک می‌فرمان خداوند دریاها و رودبه دهد در حضور اوهای سرسبز لبنان طراوت و خرمی خود را از دست می‌روند و جنگل‌بین می شوند ای نینواگردد و ساکنانش نابود می‌شوند زمین متلاشی می‌ها ناپدید می‌لرزند تپه‌ها می‌کوه چرا به فکر مخالفت با خدا هستی او با یک ضربه تو را از پای درخواهد آورد به طوری که دیگر نخواهی توانست مقاومت کنی او دشمنانش را مثل خارهای به هم پیچیده به داخل آتش شوند این پادشاه توهای آتش سوخته شده دود می‌ها همچون کاه در شعله‌اندازد و با آن‌می فرماید: سپاه آشور هر چقدر هم‌کند به ضد خداوند توطئه کند خداوند می‌کیست که جرأت می .که قوی و محکم باشد نابود خواهد شد

صفنیا، روز داوری خدا

ها و حیوانات پرندگان هوا و ماهیان دریاهمه چیز را از روی زمین محو و نابود خواهم کرد انسان
کنم‌پرستد نابود خواهد شد یهودا و اورشلیم را مجازات می‌هایی که می‌انسان شرور با همه بت
ها آفتاب و ماه و ستارگان را پرستش‌برم آنانی که بر بام‌آثار و بقایای پرستش بعل را از بین می
کنند ولی در عین حال‌پرستند و به من سوگند وفاداری یاد می‌کنند و نیز کسانی را که مرا می‌می
اند و کسانی راپرستند هلاک خواهم کرد آنانی را که از پیروی من برگشته‌بت مولک را نیز می
خواهند از بین خواهم برد در آن روز داوری رهبران وآیند و از من راهنمایی نمی‌که نزد من نمی
.کنند نابود خواهم کردپرستان پیروی می‌روسای یهودا و تمام کسانی را که از رسوم بت

نابودی ملل مجاور اسرائیل

هایی کن و ویران خواهند شد وای بر شما ای فلسطینی‌شهرهای غزه اشقلون اشدود عقرون ریشه
کنید زیرا شما هم داوری خواهید شد خداوندکه در ساحل دریا و در سرزمین کنعان زندگی می
های ساحلی‌شما را به هلاکت خواهد رساند و حتی یک نفر از شما هم باقی نخواهد ماند زمین
ام‌های مردم مواب و عمون را شنیده‌شما مکانی برای شبانان و آغل گوسفندان خواهد شد طعنه
فرماید:کنند بنابراین خدای اسرائیل می‌که قوم مرا مسخره نموده تهدید به اشغال سرزمینشان می
به حیات خود قسم مواب و عمون مثل سدوم و عموره از بین خواهند رفت و به محلی از خارها
های نمک و به ویرانی ابدی تبدیل خواهند شدگودال.

حجی، وعده خداوند به زروبابل

در همان روز پیام دیگری از جانب خداوند به حجی رسید به زروبابل حاکم یهودا بگو که سازم وهای فرمانروایان را واژگون می‌آورم تخت‌ها و زمین را به لرزه درمی‌زودی آسمان‌به شوند وها کشته می‌کنم و اسب‌ها و سواران را سرنگون می‌برم عرابه‌قدرت آنان را از بین می فرمایدآورند این است آنچه خداوند قادر متعال می‌سوارانشان یکدیگر را با شمشیر از پای درمی.

های مجاور اسرائیل‌زکریا، مجازات قوم

ها را اعلام نموده است چون او نه فقط قوم اسرائیل را زیر نظر دارد بلکه‌خداوند مجازات قوم باشد او حدراخ دمشق و حمات را مجازات خواهد کرد حتی‌های جهان نیز می‌مراقب همه قوم صور و صیدون هم با وجود مهارتشان از مجازات او در امان نخواهند ماند هر چند صور برای خود استحکاماتی ساخته استحکاماتش را به دریا خواهد ریخت و او را به آتش کشیده با خاک .یکسان خواهد رد

پیروزی قوم خدا

خداوند قوم خود را هنگام جنگ رهبری خواهد کرد تیرهایش را مثل برق آسمان خواهد انداخت خداوند شیپور جنگ را به صدا در خواهد آورد و مانند گردبادی که از صحرای جنوب شود به جنگ دشمن خواهد رفت او از قوم خود دفاع خواهد کرد و ایشان دشمنان خودبلند می را شکست داده زیر پا لگدمال خواهند کرد.

نابودی دشمنان اورشلیم

های همسایه که سپاهیان خود را برای محاصره اورشلیم و سایر شهرهای‌اورشلیم را برای قوم های جهان بر ضد اورشلیم جمع‌که تمام قوم‌گردانم هنگامی‌فرستد مثل کاسه زهر می‌یهودا می ها مانند سنگ عظیمی خواهم ساخت که هر کس بخواهد آن راشوند من اورشلیم را برای آن تکان دهد خود سخت مجروح شود.

کشته شدن شبان خدا

فرماید: ای شمشیر به ضد شبان من آن مردی که همدوش و همکار من‌خداوند قادر متعال می ها ازاست برخیز شبان را بزن تا گوسفندان پراکنده شوند من قوم خود را خواهم زد و دوسوم آن کنم ایشان نام‌ها را پاک می‌گذرانم و آن‌سوم باقیمانده را از میان آتش می‌بین خواهند رفت یک ها قوم من هستند وها را اجابت خواهم نمود من خواهم گفت: این‌مرا خواهند خواند و من آن ها خواهند گفت: او خدای ماست‌آن.

محبت خداوند نسبت به اسرائیل

گویید تو چگونه ما را دوستفرماید: من شما را همیشه دوست داشتم ولی شما میخداوند می فرماید: من جد شما یعقوب را محبت نمودم هرچند لایق محبت نبود به اینای خداوند میداشته ترتیب نشان دادم که شما را دوست دارم ولی عیسو را که برادرش بود رد کردم و سرزمین ها که فرزندانهای بیابان ساختم شایدم ادومیکوهستانی او را ویران نمودم و آن را جای شغال کنیم ولی خداگردیم و سرزمین ویران خود را دوباره آباد میعیسو هستند بگویند ما برمی گوید: اگر آن را آباد کنند من دوباره ویرانش خواهم کرد و مردمانش به قومی که خداوندمی بخشد مشهور خواهند گردید ای قوم اسرائیل وقتی با چشمان خود آنچه را کهها را هرگز نمیآن دهد ببینید خواهید گفت: راستی که قدرت عظیم خداوند برخداوند در سراسر دنیا انجام می .شودسوی مرزهای ما نیز دیده میآن

سرزنش کاهنان

کند پس اگرفرماید: پسر پدر خود را و غلام ارباب خویش را احترام می‌خداوند به کاهنان می گویید ما چگونه نام تواید می‌حرمت کرده‌من پدر شما هستم احترام من کجاست شما نام مرا بی های ناپاک روی قربانگاه‌کنید که قربانی‌حرمت می‌اید شما هنگامی نام مرا بی‌حرمت کرده‌را بی کنید آیا این قبیح نیست اگرگذارید و حیوانات لنگ و کور و بیمار را برای من قربانی می‌من می شد از شما راضی‌پسندید و از شما راضی می کردید آیا او آن را می‌آن را به حاکم خود هدیه می پذیرم نام من در سراسر جهان به وسیله مردم غیر یهود مورد احترام‌های شما را نمی‌نیستم و قربانی های پاک‌ها به احترام نام من بخور خوشبو خواهند سوزانید و قربانی‌قرار خواهد گرفت و آن کنید زیرا حیوانات‌سازید قربانگاه مرا نجس می‌حرمت می‌تقدیم خواهند کرد ولی شما نام مرا بی ای است‌کننده‌گویید خدمت کردن به خدا کار مشکل و خسته‌گذارید و می‌معیوب بر آن می ها را از دست‌کنید من آن‌کنید فکر می‌حیوانات دزدیده شده لنگ و بیمار برای من قربانی می شما قبول خواهم کرد لعنت بر کسی که بخواهد مرا فریب دهد و با آنکه نذر کرده قوچ سالمی از گله خود هدیه کند حیوان معیوبی برای من قربانی نماید من پادشاه عظیم هستم و. مردم دنیا .باید نام مرا با ترس و احترام یاد کنند

درباره جهان آرمانی

A MANIFESTO FOR UNIVERSAL FREEDOM

افکن آغاز شد: آیا انسان تنها معیارِ سنجشِ**جهان آرمانی** از یک پرسشِ ساده اما بن اند،حقیقت و عدالت است؟ در عصری که ساختارهای قدرت، مرزهای تفکر را محدود کرده این بستر پاسخی است برای بازتعریفِ همزیستی. در این فضا، آگاهی نه فقط یک ابزار، بلکه ای که برهای مذهبی و از سلطه‌های متحجر، از سرکوب‌خودِ مسیر است؛ مسیر عبور از نظام راندجسم و ذهنِ جانداران حکم می.

در گذر از تاریخ، انسان همواره خود را محورِ حقیقت دانسته است. اما جهان آرمانی، با ی تفکری‌بینی بر پایه‌کشبد. این جهان**پنداری**، این مرکزیت را به چالش می‌ی **جان**فلسفه داند. جان نه ابزار است، نه دارایی و نه‌شکل گرفته که موجودات زنده را فارغ از گونه، برابر می هاست‌تابعِ قدرت؛ بلکه جوهرِ زندگی است و آزادی، حقِ تمامی جان.

> محور دارد.محوری: استثمارِ جانداران و طبیعت، ریشه در ایدئولوژی انساننقدِ انسان ما به دنبال خروج از این مرکزیتِ کاذب هستیم.
> ی دیگری‌ای: عدالت زمانی معنا دارد که هیچ جانی تحت سلطه‌عدالتِ فراگونه ی خاصی نیست‌نباشد. حقِ زیستن، امتیازِ هیچ طبقه.

آغازگرِ این مسیر:

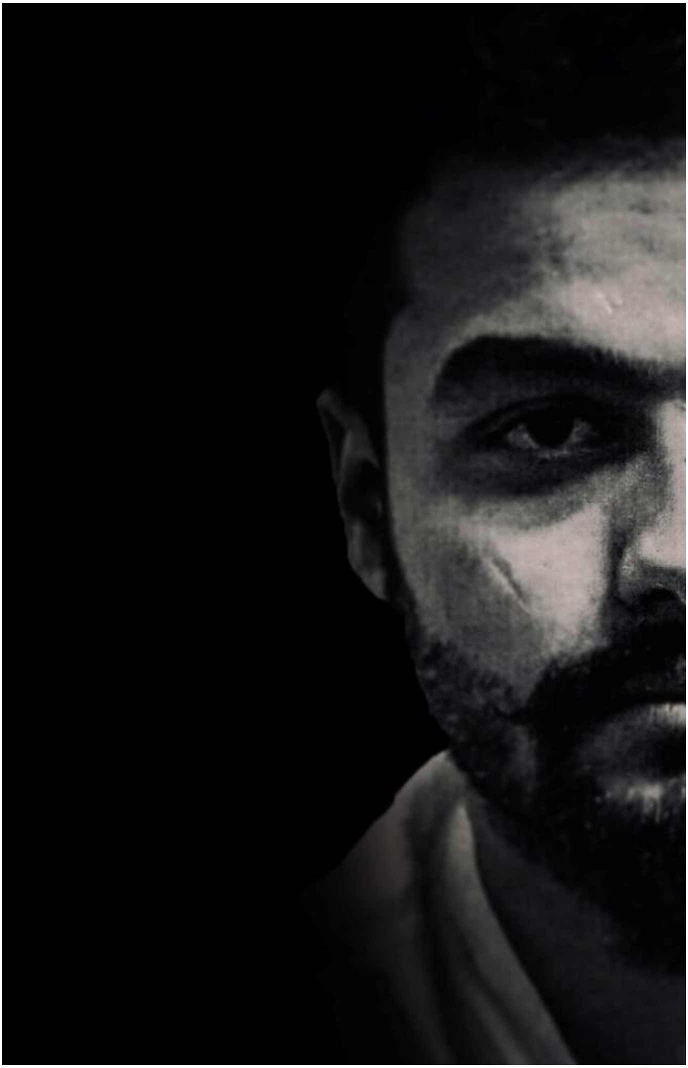
پنداری، برآیندِ جان‌ای، روایتی از یک زیستن است. جهان آرمانی و فلسفه‌هر اندیشه هایِ هستی در مسیرِ زندگیِ **نیما شهسواری** است؛ کسی‌ها تأمل، نوشتار و مواجهه با رنج‌سال ها را به ابزاری برای رهایی تبدیل کردکه با پخش آگاهی، واژه.

← روایتِ نیما شهسواری؛ از عصیان تا آگاهی

"Idealistic World begins with a fundamental question: Is human the sole measure of truth and justice? In an era where structures of power constrain thought, this platform is a manifesto to redefine coexistence, placing universal consciousness above all anthropocentric dominations."

نیما شهسواری؛ روایت یک بیداری

ARCHITECT OF THE JANGARA–ISM PARADIGM



گرایی»، نویسنده وگذار پارادایم فلسفی «جان**نیما شهسواری** (متولد ۱۳۶۸، مشهد)، بنیان

شاعری است که نگاشتن را از ۱۵ سالگی آغاز کرد. مسیر خلاقانه او به خلق بیش از ۵۰ جلد اثر های تحقیق، رمان، داستان و شعر انجامیده است. او در ۳۲ سالگی با اتخاذ تصمیمی‌در قالب اخلاقی و در مخالفت با غارت تن درختان و انحصار معرفت، تمامی آثار خود را به صورت دیجیتال در اختیار جامعه قرار دادرایگان و تمام.

> «گرایی، باوری عمیق و رادیکال به اصالت، ارزش ذاتی و برابری بنیادین تمامی‌جان ها، حیوانات و گیاهان در ساحت گیتی است.دار اعم از انسان‌موجودات جان زیستن در آزادی، پیش از آنکه حق باشد، یک رزمِ مداوم است.»

پنداری، «جان» نه امتیازِ انسان، بلکه جوهرِ مطلقِ حیات است که در نبضِ‌ی جان‌در فلسفه شدگی و نقدی انسان‌ست. نیما شهسواری با واسازی کارخانه‌یِ گیاه نیز جاری‌حیوان و ریشه الهیاتِ درندگی، رسالت وجودی خود را استقرار «قانون منع آزار» به عنوان یگانه اصل حاکم بر تمدنِ معنا می‌داند.

مکتب فکری:	گرایی‌پارادایم جان (Jangara-ism)
حجم آثار:	بیش از ۵۰ جلد کتاب و دیوان شعر
ایدئولوژی نشر:	دیجیتال، صیانت از درختان‌باز، تمام‌متن

***Nima Shahsavari** (b. 1989), the founder of the "Jangara-ism" philosophical paradigm, released his entire library of 50+ volumes for free, opposing the commercialization of thought and exploitation of trees. He defines life not as a human privilege, but as an interconnected network of equal conscious beings.*

بسترهای بیداری در جهان آرمانی

وگو جریان یابد. پادکست «**به نام جان**» باکند که در مسیر گفت‌تفکر تنها زمانی معنا پیدا می شده عبورهای تثبیت‌رویکردی بداهه و آزاد، تلاشی برای بیان تفکری است که از چارچوب .کند تا پلی میان اندیشه و شنونده باشدمی

مخزن کتابخانه آزاد آثار

تالار گفتمان دیالوگ و تبادل آگاهی

نام جان‌آرشیو پادکست به

های صوتی‌مخزن کتاب

هادیوان اشعار و سروده

های رسمی‌ها و پلتفرم‌شبکه

اسپاتیفای: Spotify | باکس‌کست: Castbox

اپل پادکست: Apple Podcasts

بایگانی جامع دیجیتال: Internet Archive

شناسه کتابشناختی جهانی: Goodreads Profile

یوتیوب: YouTube | کانال تلگرام: Telegram